

فروع سنن

یا
سخنان محمد (ص)

بامقدمه دربارۀ

زندگانی محمد (ص)

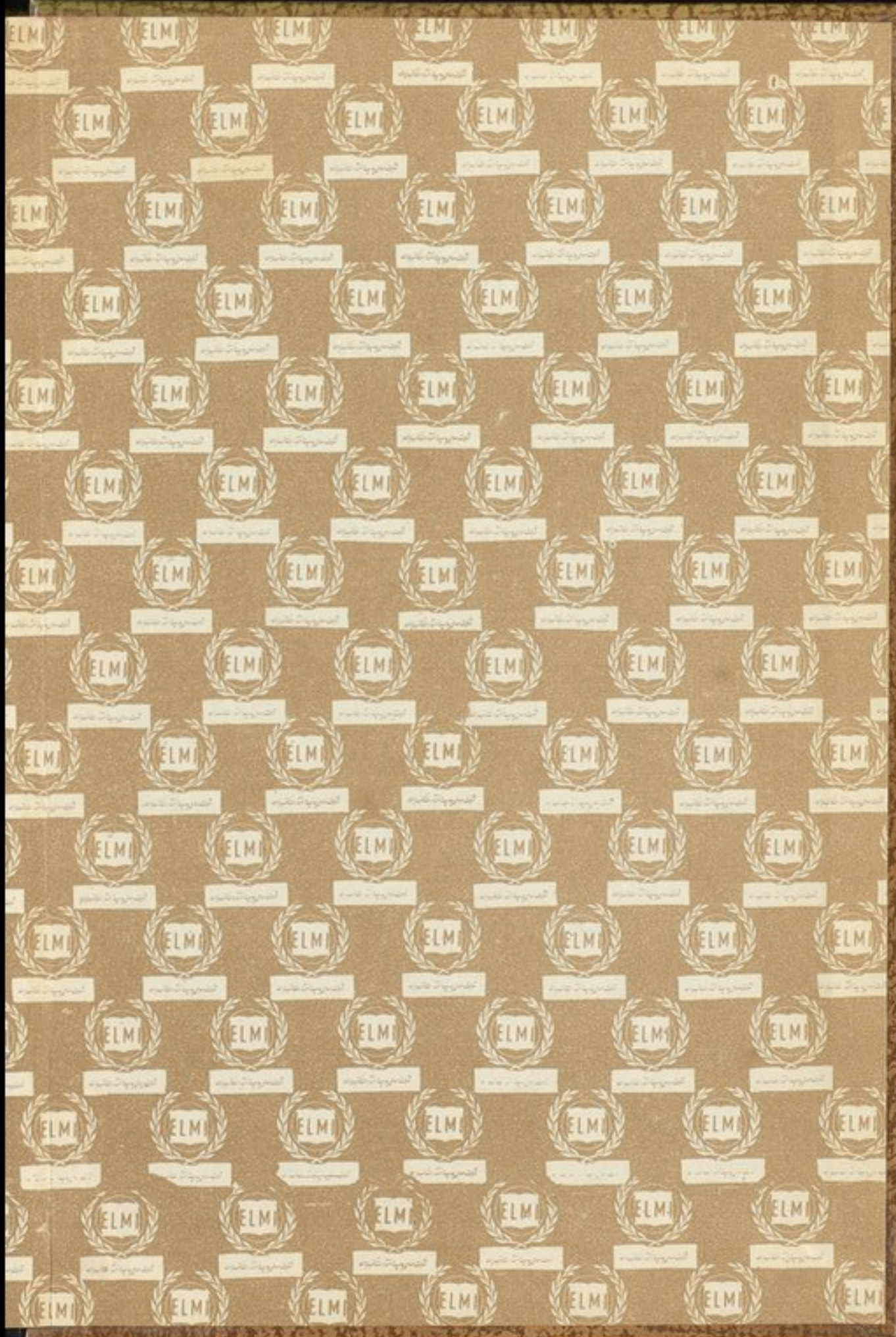
و

ترجمه بر فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی

بوسیله :

ابوالقاسم حالت

NE
BPT
2
FB
1970





Furūgh-i binīsh

فروع بنیش

سخنان محمد مص

بامقدمه دربارۀ

زندگانی محمد

و

ترجمه به فارسی و انگلیسی و رباعیات فارسی

بوسیله

ابوالقاسم حالت

حق چاپ محفوظ



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

شیرین

2270

.99

.372

دانشگاه تهران

کتابخانه مرکزی

کتابخانه مرکزی

م

کتابخانه مرکزی

کتابخانه مرکزی

کتابخانه مرکزی

کتابخانه مرکزی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

پیشگفتار

اخلاق نیک

همچنانکه انسان همگام با زمان پیش میرود ظواهر زندگی او نیز با مقتضیات زمان تغییر می کند. وضع کلاه و لباس او، شکل خانه او، اصول غذائی و روش بهداشتی او، وسائط حمل و نقل و وسائط ارتباطی او همه تغییر می کند. اما هرچه این ظواهر باگذشت ایام تغییر می پذیرد، باطن آدمی تقریباً تغییر پذیر نیست. طبیعت بشر همیشه همان است که بوده. و امروز هم آدمی همان غرائزی را دارد که بشر اولیه داشته است. صفات متضادی چون رحم، بیرحمی، مهربانی، بیمبری، گرمخوئی، سردرفتاری، نرمی، خشونت، بردباری، خشم، دوستی، دشمنی، شیرین دهنی، بدزبانی، آدمیت، سبعیت، قناعت، حرص و امثال اینها همیشه در نهاد بشر بوده و همیشه هم خواهد بود. بهمین دلیل آدمیان نیز که ناچارند در کنار یکدیگر زیست کنند نیازمند چیزی هستند که آنان را از مزایای

9-12-75

1945

صفات پسندیده بهره‌مند سازد و از گزند منش‌های ناپسند در امان دارد؛
و این همان اخلاق نیک است .

اگر اخلاق نیک نباشد در هر جامعه‌ای جهنمی به وجود خواهد
آمد. در جامعه‌ای که همه یا اکثر مردم خشن و بیرحم باشند و از آدمکشی
نهراسند هیچکس ایمن نخواهد زیست. و آنجا که همه از زور حرص و
آز حتی از دزدی نیز پروا نکنند هیچکس یقین نخواهد داشت که صبح
وقتی چشم از خواب می‌گشاید آنچه را که شب قبل داشته هنوز هم دارد
یا نه .

برعکس در جامعه‌ای که همه باهم مهربان باشند مردم چقدر خوش
و آسوده دل خواهند بود! زندگی در چنین جامعه‌ای مانند زندگی در
بهشت است. مردمی که غم‌خوار یکدیگرند اگر بار گرانی در پیش داشته
باشند چنان در برداشتن آن با یکدیگر کمک می‌کنند که هیچ‌کس
سنگینی بار را احساس نمی‌نماید . در میان چنین مردمی غم کم است و
شادی زیاد، رنج اندک است و راحت بسیار.

دین و قانون

دین و قانون هر دو در حقیقت می‌کوشند که اخلاق نیک را رواج دهند تا
مردم از طرفی تحت تأثیر انگیزه‌های بد قرار نگیرند و از طرف دیگر
در سایه صفات خوب خود از نعمت همزیستی و دوستی و برادری بهره‌مند

گردند.

دین و قانون هر دو برای این به وجود آمده‌اند که از فساد جلوگیری کنند ولی با هم چند تفاوت دارند و در نتیجه این تفاوت هاست که برتری دین به قانون در تصفیه اخلاق مردم آشکار می‌شود:

۱- دین مردم را معتقد می‌سازد به اینکه خدائی همیشه در همه جا حاضر و ناظر اعمال آنهاست و هیچ نیکی یا بدی از نظر او پوشیده نمی‌ماند. بدین جهت دیندار خدا ترس در هیچ جا دست به خطاکاری نمی‌زند چون خدا را در همه جا گواه کارهای خود میداند. اما قانون در همه جا نمی‌تواند ناظر باشد در نتیجه اغلب مردم روی احتیاط و محافظه کاری مقررات قانونی را پیروی میکنند و بسیاریند کسانی که هر وقت روی حساب خود اطمینان حاصل کنند که روح قانون از عمل آنان اطلاع نخواهد یافت و پنجه قانون گریبان آنان را نخواهد گرفت دست به عمل خلاف می‌زنند؛ حیل‌هایی به کار می‌برند که کلاه سر قانون بگذارند و نقشه‌های غیر قانونی خود را عملی سازند.

۲- دین مردم را معتقد می‌سازد که غیر از این جهان جهان دیگری نیز هست و اگر پاداش کارهای خود را در این جهان نبینند در جهان دیگر خواهند دید. بدین جهت کسی که متدین و معتقد به معاد است حتی الامکان دامن به گناه نمی‌آلاید زیرا میداند که اگر هم با وسائلی توانست در دنیا از مجازات عمل خود بگریزد از عذاب آخرت رهائی نخواهد یافت. ولی قانون مجازاتی برای اعمال خلاف معین میکند که در همین دنیا نصیب مرتکبین خواهد شد. بدین جهت هر کس که مطابق حساب خود می‌بیند

قادر است سوء استفاده‌ای بکند و درین دنیا دم خود را به تله قانون ندهد
دیگر از آخرت باکی ندارد و بی دغدغه نقشه شیطانی خود را اجرایی کند.
۳- دین همانطور که بدکاران را به مجازات آخرت تهدید میکند
نیکوکاران را نیز پاداش عالی و عده می‌دهد. بعبارت دیگر همانطور که
برای بدکاری مجازاتی تعیین کرده برای نیکوکاری نیز پاداشی در نظر
گرفته است. بدین جهت دیندار در عین حال که از ترس مجازات آخرت
دست به بدی نمی‌زند به امید پاداش نیز نیکوکاری پیشه می‌سازد. چه بسا
آدم دیندار که در سخت‌ترین شرایط حتی در هنگام تهدیدی نیز اگر
بی پناهی را ببیند مایل نیست که از پناه دادن و کمک کردن به او خودداری
نماید. چه بسا اشخاص که خود در گرسنگی بسر برده اند تا بالقمه فانی که
دارند گرسنه دیگری را سیر کنند یا برهنه مانده و سرما را تحمل کرده اند
تا با لباس خود بدن عریانی را بپوشانند و نگذارند که از سرما آسیبی
بینند. این کارها بیشتر به امید اجرا خروی است که دین به آنها وعده
داده زیرا اغلب در مورد کار نیک میگویند: ثواب دارد.

اما قانون فقط برای اعمال خلاف مجازات مقرر داشته ولی برای
نیکوکاری پاداشی تعیین ننموده است. بدین جهت کسی که دین ندارد و
یا پابند به دین خود نیست شاید علاقه‌ای هم به نیکوکاری نداشته باشد
زیرا معتقد نیست که پاداشی ازین بابت عایدش خواهد شد. چنین کسی
اگر احیانا روزی دست در مانده‌ای را بگیرد ممکن است فقط دلش
به حال او سوخته باشد.

راز پیروزی‌های پیغمبر اسلام که معجز آساترین حوادث تاریخ بشمار میرود در این است که او توانست مردم را به این دو اصل معتقد سازد: یکی آنکه خدای یکتا را بشناسند و بدانند که هر چه می‌کنند از نظر خداوند پوشیده نمی‌ماند. دیگر اینکه پس ازین جهان جهان دیگری هست و هر کس هر کاری که درین دنیا میکند در آن دنیا جزای آنرا خواهد دید.

ازین راه بود که محمد (ص) توانست مردمی وحشی و بت پرست و گمراه و غارتگر را خدا پرست و درستکار سازد و براه راست هدایت کند. و آنرا که مردمی بی‌سرو سامان و بی‌بانگرد بودند به قسمت اعظمی از دنیای آن روز فرمانروائی بخشید.

اما این کار چندان آسان نیست و از عهده هر کسی بر نمی‌آید مردمی که سال‌ها به راه رسمی خو گرفته‌اند بسهولت حاضر نخواهند شد از روش دیرین خود بازگردند مگر آنکه تحت تاثیر نیروی خارق‌العاده‌ای قرار گیرند؛ نیروئی که تاثیرش حتمی است، نیروئی که تاثیرش جاودانی است، نیروئی که خداوند فقط به پیامبران خود بخشیده است.

تحت چنین نیروئی محمد (ص) با اینکه از کودکی به بیکی و بیچیزی دچار بود توانست بالاخره به همه چیز و همه کس تسلط یابد و رسالت خود را که نجات مردم از گمراهی بود به انجام رساند.

برای آنکه بدانیم حضرت محمد (ص) چگونه در مدت کوتاهی به چنان فتوحات درخشانی نائل شد زندگانی او را که از تاریخ ایران

تألیف سرپرسی سایکس ترجمه مرحوم سید محمد تقی فخر داعی گیلانی
اقتباس و خلاصه شده درین جا نقل مینمائیم .

از خواندن شرح زندگی پیغمبر اسلام این مطلب دستگیر مایشود
که او از کودکی حسن ادب و اخلاق و رفتار پسندیده داشته و قسمتی از
نیروی خدائی او در همین خوش رفتاری نهفته بوده است. کمتر کسی بود
که با محمد (ص) برخورد میکرد و مجذوب خوش رفتاری او نمیشد و هواخواه
او نمیکردید .

مختصری در باره

زندگانی محمد

در اواسط قرن پنجم میلادی قصبی یکنفر از بزرگان قریش فرمانروائی مکه را دارا شد و افراد قبیله خود را در این شهر گرد آورد . قصبی گذشته از مناصب سرداری در هنگام جنگ و قضاوت در زمان صلح که بر حسب رسوم وقواعد آن عصر دارا بود کلید داری خانه کعبه و سقایت حاج را نیز بعهده داشت . پس از درگذشت قصبی و نیز فوت پسر ارشد او عبدالدار میان بازماندگان آنان یعنی کسان عبدالدار و کسان برادر کوچکترش عبدمناف اختلاف افتاد . آنهائیکه جزء شاخه بزرگتر بودند حاضر نشدند که از اختیارات فوق سهمی هم به افراد شاخه کوچکتر بدهند . این کشمکش در میان آنان بجائی رسید که نزدیک بود کار بجنگ و خونریزی بکشد . هواخواهان شاخه بزرگ خود را میان کاسه خون غوطه داده در پیش بتها به راز و نیاز پرداختند . هاشم که از طرف شاخه کوچک ولایت داشت به سوگند مبادرت نمود و با وقایع دیگری که رویداد قرار

براین شد که کلید داری خانه کعبه و سرداری در هنگام جنگ با افراد
عبدالدار و آب و غذا دادن بحاجیان در زمان حج بر عهده فرزندان
عبدمناف باشد .

چندی که گذشت هاشم پسر عبدمناف در نتیجه جوانمردی و بخشش مقام
بلند و ارجمندی پیدا کرد و محسود امیه برادرزاده خویش واقع گردید .
امیه بنای رقابت با هاشم را گذاشت و بسااخره او را نزد کاهنی که
شغلس قضاوت در شایستگی های اشخاص بود بمنافره طلبید و هاشم روی
عقاید عشیره ای ناچار تن بدین منافره داد ولی شرط کرد که هر کس
محکوم شد علاوه بردادن پنجاه شتر سیاه چشم مدت ده سال هم از مکه
مهاجرت نماید . قرارداد مزبور به سود هاشم تمام شد و امیه پس ازدادن
پنجاه شتر که همه کشته شد و صرف مهمانی گردید به سوی شام حرکت نمود
از همین جا رقابت بین بنی هاشم و بنی امیه آغاز شد که ثمرات محنت آوری
در پی داشت . در سال ۵۰۰ میلادی هاشم در مدینه با دختری از يك خانواده
شریف زناشوئی کرد و ازو دارای فرزندی شد که او را شبیه نام
نهاد . هاشم در ۵۱۰ میلادی درگذشت و تمام اختیارات او به برادرش المطلب
واگذار گردید .

شبیه چند سالی در مدینه توقف نمود و آخر عمش او را با خود
بمکه آورد . در این شهر اشتباها او را بخيال اینکه غلام است عبدالمطلب
نامیدند و این لقب از برای او در تمام دوره زندگانی باقی ماند . در يك
دعوای خانوادگی مربوط به مسئله مالی بالاخره نزاع در نتیجه ورود
هشتاد نفر از خویشاوندان مادری او بمکه به سود او پایان یافت و هنگامیکه
المطلب درگذشت شبیه با اختیارات تمام جانشین او شد و چون يك پسر

بیشتر نداشت نفوذش در آغاز کم بود ولی بعد بخت با او یاری کرد و توانست
محل چاه مقدس زمزم را که در قدیم وجود داشت ولسی چندی از انظار
پنهان مانده بود کشف کند. این چاه از وقتی که بدست وی افتاد چون
امر سقایت در مکه خشک با او بود کارش بالا گرفت و بعد بواسطه پیدا
شدن فرزندان دیگر حیثیت وی مثل پدرش فزونی یافت. او نذر غریبی
کرده بود و آن اینکه اگر خداوند ده پسر به او داد یکی از آنان را قربانی
کند و وقتی که تعداد پسرانش بده رسیده قرعه انداختند که کدام را قربانی
کنند. قرعه با اسم عبدالله پسر کوچک درآمد. هنگامیکه پدر آماده
گردید که بعهده خود وفا نموده فرزندش را قربانی کند مردم جمع شدند و
او را وادار کردند که بین عبدالله و ده شتر قرعه اندازد تا مگر شتران
خوبنهای عبدالله واقع شود زیرا ده شتر خوبنهای يك انسان بود.
نه بار قرعه انداخته شد و هر بار قرعه بنام عبدالله درآمد ولی دهمین بار
که قرعه انداختند بنام شترها اصابت کرد. شیبه از خوشحالی تمام
شتران خود را که بالغ بر صد نفر بود کشت و همه را صرف
مهمانی اهل مکه کرد و بدین طریق عبدالله از کشته شدن مصون ماند و چون
سن او به بیست و چهار رسید پدرش از خویشان خود دختری را که اسمش
آمنه بود به عقد وی در آورد. او پس از زناشوئی بعزم تجارت با قافله‌ای
به شام مسافرت کرد و در بازگشت از این سفر در مدینه در گذشت و در بیستم
ماه اوت ۵۷۰ میلادی از زوجه بیوه اش، آمنه، محمد متولد گردید.

محمد وضعش در آغاز کودکی امید بخش نبود زیرا پدرش
از دنیا رفته و فقط يك کنیز و پنج شتر و چند گوسفند و يك خانه از خود
باقی گذارده بود. ولی در عین حال خویشان مقتدری داشت. مطابق رسم

آن زمان او را بیک زن صحرا نشین از قبیله بنی اسعد که اسمش حلیمه بود سپردند. بدین ترتیب محمد میان فرزندان آزاد صحرا بسر برد تا به شش سالگی رسید و طی این مدت در یک محیط بسیار آزاد روحیاتش پرورش یافت. زبان اعراب بنی سعد نیز از زبان سایر اعراب خالص تر و شیواتر بود چنانکه خود پیغمبر در سالهای بعد بطور مباحثات میفرمود: منم عرب حقیقی در میان شما زیرا از نسل قریش هستم و زبان من زبان بنی سعد میباشد.

بدیهی است که تربیت محمد در میان قبیله ای که به شیواترین زبان سخن میگفت برای او موهبت بزرگی بود. این هم نشانه وفا داری و حق شناسی محمد است که هیچوقت مادر رضاعی خود را از یاد نبرد و نهایت محبت و بزرگواری را در باره شخص او و خانواده اش مبذول میداشت.

محمد وقتی که شش ساله شد او را به مدینه پیش مادرش آمنه بردند. پس از مدت کمی آمنه فرزند خود را برداشته بطرف مکه روانه شد. ولی آمنه در بین راه درگذشت. فرزند یتیم او بعد از آن در دامن جدش عبدالمطلب تربیت مییافت تا به هشت سالگی رسید. درین وقت عبدالمطلب هم فوت کرد. به نفوذ و اقتداری که بنی هاشم دارا بود پس از فوت عبدالمطلب لطمه زیادی خورد و این وضع همچنان باقی بود تا وقتی که پیغمبر مکه را فتح کرد. پس از عبدالمطلب تربیت محمد بعموی وی ابوطالب واگذار گردید. او آخرین درجه مهر بانی را در باره وی مبذول میداشت و از اینجامعلوم میشود که این طفل از همان روزگار کودکی دارای خصائص و صفاتی جاذب بوده که محبت همرا به خود جلب میکرده است. او وقتی که بدوازده سالگی رسید تحت سرپرستی عمش ابوطالب با کاروانی بشام مسافرت نمود. این سفر در افزایش تجربه و بینائی وی تاثیر زیاد داشت. بعدها او به علت

وجاهت و اهمیتی که میان مردم مکه پیدا کرده بود به لقب امین ملقب گردید. وقتیکه مراحل عمرش به بیست و پنج سال رسید نیازمندی و ادارش کرد سرپرستی يك کاروان بازرگانی متعلق به خدیجه را که از زنان بیوه و مالدار قریش بود قبول نموده به شام سفر نماید. در بوسترا او مال التجاره خود را بطور دلخواه مبادله نمود. در مراجعت از این سفر محبت محمد در قلب خدیجه جای گرفت و بنکاح محمد درآمد. این زناشویی بسیار مبارک بود و محمد با او در کمال خوشی بسربرد.

خدیجه همیشه رفتار و کردار شوهرش را می ستود و چنین وانمود میکرد که او یکنفر آدم عادی نیست. چندی که گذشت و سن محمد به سی و پنج رسید قریش از نو بتعمیر کعبه پرداخت. هر يك از طوائف چهارگانه قریش تعمیر يك دیوار را بعهده گرفت. وقتیکه بنای دیوار را تا يك متر یا يك متر و نیم از زمین بالا بردند میبایستی حجر الاسود را دوباره در محل خود یعنی زاویه سمت مشرق نصب کنند در اینجا روی این مسئله که کدام يك باید باین افتخار نائل آمده و سنك مزبور را در محل خود بگذارد نزاع سختی میان قبائل در گرفت که نزدیک بود کار به جنگ و خونریزی بکشد تا آخر یکی از سالخوردگان شهر مسئله را بدین طریق حل کرد که قضیه را بانخستین کسی که از آنجا میگذرد در میان بگذارند و هر چه او قضاوت کرد همه قبول نمایند. اتفاقاً محمد اولین کسی بود که گذارش بدانجا افتاد لذا شرح قضیه را باو گفتند. او در جواب عباى خود را پهن کرد و سنك را میان عبا گذاشت و به هر يك از رؤسای طوائف چهارگانه پیشنهاد کرد که يك گوشه آنرا بلند کرده بمحل خود برسانند بدین ترتیب سنك را وارد معبد تازه کردند و در آنجا محمد آنرا با دست خود در محل مقرر نصب نمود.

نوشته‌اند که محمد مانند سایر پیغمبران غالباً بکوه‌ها و بیابانها
رفته عزلت میگزید و بحالت مراقبه بسر میبرد.

یکبار در کوه حرا ناگهان صورتی بروی ظاهر گردید. این تازه وارد
آسمانی که بی پرده پیش آمد و در برابر وی ایستاد جبرئیل پیغام آور خدا
بود که آیات ذیل را آورده:

اقرا باسم ربك الذی خلق. خلق الانسان من علق. اقرا وربك الاکرم
الذی علم بالقلم. علم الانسان ما لم يعلم.

یعنی بخوان ای محمد بنام پروردگارت که جهان را آفرید. آنکه
آفرید آدمی را از خون بسته. بخوان پروردگارت را که گرامیتر است.
آنکه با قلم به آدمی خط را آموخت و به او آنچه که نمیدانست تعلیم داد.

حضرت پیغمبر بین ۶۱۳ و ۶۱۴ میلادی یعنی سال چهل و چهارم زندگانی
بود که اعلام کرد پیغمبری صاحب وحی است که از جانب خدا بر عرب مبعوث
گردیده است. در آغاز امر کسانی که بدو گرویدند کم ولی بدرستکاری و
پرهیزگاری معروف بودند. در میان آنان یکی پسر عم او علی ابن ابی طالب
و دیگری خدیجه همسر پیغمبر و زید پسر خواننده وی بود. مهمتر از همه
ابوبکر بود که از بزرگان و ثروتمندان قریش بشمار میرفت و از حیث
صفات و سجایای شخصی نیز مقام بلندی را دارا بود. اشخاص دیگری که
بعداً ایمان آوردند عبارت بودند از سعد، عثمان و عبدالرحمن و مخصوصاً
عبدالرحمن چهار نفر دیگر را با خود به دین اسلام در آورد. تا پس از سه
یا چهار سال که از تاریخ بعثت گذشت بر اثر دعوت و تبلیغ پی در پی رسول
اکرم عده‌ای بالغ بر چهل نفر اطرافش گرد آمدند که همه به او قلباً ایمان
داشتند و مقدرات خود را بدست وی سپرده بودند. اما هموطنانش که او را

از آغاز کودکی می شناختند چندان اعتنائی به سخنانش نمیکردند و مطالبش را بنظر حقارت تلقی مینمودند البته غیر از این هم انتظاری نمیرفت ولی در آخر بعلت ارتباطی که با خانه کعبه داشتند این بی اعتنائی به دشمنی آشکار تبدیل شد و آخر به آزار پیغمبر پرداختند. این طرز رفتار سبب شد که مردم به تعلیمات پیغمبر توجه بیشتری کنند. پیغمبر در تحت حفاظت عمویش ابوطالب بود ولی پیروان آن حضرت که حافظ و نگهبانی نداشتند از دشمنان اسلام آزار زیاد دیدند. کافران بعضی رازندانی میکردند دسته ای رامیان آفتاب سوزان نگاه میداشتند و با سایرین نیز بطرق دیگر بد رفتاری میکردند.

پیروان پیغمبر (ص) بحدی آزار دیدند که عاقبت ناچار شدند زادگاه خود را ترک گویند و به آنان اجازه داده شد که به حبشه هجرت نموده در نزد پادشاه حبشه که نصرانی بود پناهگاهی موقتی تحصیل کنند. این بود که در تاریخ ۶۱۵ میلادی هیئتی مرکب از یازده تن به بندر شعبیه نزدیک جدیه گریختند و از آنجا سالم وارد افریقا شدند و به حضور نجاشی پادشاه حبشه رسیدند. ضمن این ملاقات تاریخی در پاسخ پرسش نجاشی که چرا پناهندگان با اینکه از میهن خود آواره شده اند بدین نصاری داخل نمیشوند؟ رهبر مسلمانان میگوید: «ای پادشاه ما جماعتی بودیم وحشی و بت ها را میپرستیدیم، مردار میخوردیم، هر گونه کار زشت را مرتکب میشدیم، حتی با محارم خود عمل شنیع میکردیم، همسایه را آزار میرسانیدیم. زورمندان ما به ناتوانان ستم روا میداشتند. این کارها در میان ما شایع بود تا اینکه خداوند پیغمبری را از میان ما بر ما گماشت که حسب و نسب و امانت و دیانت و صدق و وفا و پاکدامنی او کاملاً بر ما معلوم است. او

ما را بسوی خدا دعوت میکند که به یگانگی وی معتقد شویم و او را پرستش نمائیم و سنگها و بت‌هایی را که ما از سالیان دراز می‌پرستیدیم دور بیندازیم. او بما می‌آموزد که در گفتار راستی را شعار خود قرار داده و در ایفای به عهد و قول ثابت باشیم. محارم را محترم شماریم و حقوق همسایه‌ها اداکنیم. از کارهای نکوهیده دوری جوئیم. خون کسی را نریزیم. او از مکر و فریب و خوردن مال یتیم اکیداً ما را منع نموده و از نسبت شنیع بزنان غنیف جلوگیری کرده است. احتمال دارد نجاشی پس از شنیدن این حقایق به گریه افتاده و فریاد کرده باشد که این تعلیمات در حقیقت با تعلیماتی که موسی آورده دو پر تو است از یک چراغ.

از بعثت پیغمبر چندین سال گذشت و نتوانست در امر رسالت پیشرفتی حاصل کند بلکه متصل بر انکار قومش می‌افزود. کینه و بغض قریش بدرجه‌ای کسب اهمیت نمود که تا مدت دو یا سه سال بنی‌هاشم را در فشار سخت انداخته درهای معامله و مراوده را بکلی بروی آنها بستند. از حوادث بزرگی که برای پیغمبر در این مدت رخ داد یکی آن بود که علاوه بر درگذشت صمیمی‌ترین همسرش خدیجه، عم او ابوطالب هم از جهان رفت. اگرچه ابوطالب تا واپسین دم زندگی به دین سابق باقی بود ولی همراهیهای خستگی ناپذیری در باره پیغمبر قوی‌ترین گواه فضیلت و علو مقام اوست.

چندی که از رحلت خدیجه گذشت پیغمبر به طائف رفت تا مردم آنجا را به اسلام دعوت نماید ولی اینجا هم غیر از صدمه و آزار نتیجه دیگری عاید او نشد. او از شهر خارج گردید ولی جمعی از او باش او را تعقیب کردند. ناچار بمکه برگشت در حالیکه درهای امید را از همه سو

بروی خود بسته میدید لیکن چون تقدیر روزهای درخشنده تری برای او
ذخیره کرده بود تعالیم او در دل جماعتی که بقصد حج از مدینه به مکه آمده
بودند چنان تأثیر کرد که جمع کثیری از سکنه عرب مدینه به وی گرویدند
و به دین جدید ایمان آوردند. یهودیان که قسمت عمده ساکنان این شهر را
تشکیل میدادند از این پیش آمد مبہوت بودند زیرا امیدند شرک و بت پرستی
یکدفعه رو بزوال نهاده است و توحید بجای آن قرار میگیرد.

اندکی بعد يك هیئت هفتاد نفری از مشایخ شهر در نزدیکی مکه جلسه
مخفیانه ای تشکیل داده و از پیغمبر دعوت کردند که با کسان خود مکه را
که در آن غیر از کینه و دشمنی چیزی نیست ترك گفته بمدینه عزیمت نماید.
در برابر این دعوت یاران پیغمبر بدسته های کوچکی منقسم شدند و هر يك
جداگانه به سوی مدینه قدم در راه نهادند. پیغمبر و ابوبکر صدیق در آخر
همه حرکت کردند. این گروه برای آنکه بدشمنان خود پی گم کنند اول
چند روز در غاری که در جنوب مکه بود پنهان شدند. تا بالاخره در ۲۰ ژوئن
سال ۶۲۲ میلادی هنگامی که پیغمبر پنجاه و سه ساله بود این مهاجرت
مشهور تاریخی آغاز گردید. همین روز است که مبدأ تاریخ مسلمانان
قرار گرفته و به تاریخ هجری موسوم است.

در مدینه از پیغمبر با کمال احترام و شوق و شادی استقبال گردید
هر کدام از سران شهر پیغمبر را بخانه خود دعوت مینمودند و او چون
نمیخواست هیچیک از قبائل را درین باب بردیگری ترجیح داده باشد اذنا بالحن
جالب توجهی فرمود این شتر سواری من هر کجا که خواهید در همانجا وارد
خواهم شد. مردم همه شتر را تماشا می کردند که یکباره دیدند حیوان طرف
شرقی شهر مقابل يك حیاط بزرگ که درش باز بود ایستاد و روی زمین خوابید.

پیغمبر زمین آنجا را خرید و از سنگ و خشت و چوب بشکل چهار دیوار مسجدی در آنجا بنا نمود. قبله‌ای که مسلمانها بطرف آن نماز میکردند معین شد که بیت المقدس باشد. اذان یعنی اعلان نماز بدین شرح مقرر گردید: الله اکبر. الله اکبر. اشهدان لا اله الا الله. اشهدان محمد رسول الله. حی علی الصلوة. حی علی الفلاح. الله اکبر الله اکبر. و واقعاً در نظریکنفر مسافر تازه وارد از غرب جذاب تر از این چیزی نیست که ببینند سحرگاه هنگامیکه در بستر خواب آرمیده ناگهان آهنگ دلتواز اعلان نماز او را از خواب بیدار میکند. با وجود پذیرائی یهود از پیغمبر هنگام ورود او بمدینه و کمک‌های بی‌درپی آنها درباره بستگان وی پیغمبر نه تنها با حسادت‌های محلی بلکه با دشمنی سه‌قبیله یهودی روبرو گردید. این دشمنی هم وقتی آشکار شد که او دستور داد مسلمانها از وی پیروی کنند و بیت المقدس را که قبله بود ترك گفته و نماز را بسوی مکه بجای آرند. این مسئله یعنی منسوخ شدن قبله يك ضربت سیاسی بود که از طرف پیغمبر بر یهود وارد آمد. زیرا این امر گذشته از آنکه حس نارضائی پیغمبر را نسبت به یهود میرساند خواه ناخواه تمایلات ملت را هم بطرف او جلب میکرد چه در آئین جدید هم رجحان و مزیت اولیه مکه محفوظ و برقرار ماند.

مهاجران برای مدتی در حدود شش ماه پس از ورود بمدینه مشغول تهیه مسکن بودند و درین مدت افراد خانواده خود را از مکه بمدینه فراخواندند. قبیله قریش به این افراد اجازه داد که بمدینه بروند اگرچه ممکن بود آنها را بعنوان گروگان نگاه دارد.

در این مدت بکاروانهای مکه که با شام تجارت میکردند از طرف مسلمین حمله‌هایی شد ولی نخستین حمله بی نتیجه ماند اما در سال دوم

هجری کاروان کوچکی را در راه بین طائف و مکه دستگیر کردند و يك نفر از قبیلۀ قریش بقتل رسید. این نخستین پیروزی بود که نصیب پیغمبر گردید. ولی چیزی نگذشت که به فتح بزرگتری نائل شد. و شرح آن بطور اجمال این است که خبر رسید يك قافلۀ ثروتمند قریش از شام بیرون آمده و بمکه می‌رود. پیغمبر بقصد اینکه جلوی قافلۀ را بگیرد باششصد تن بطرف بدر شتافت. از طرف دیگر بمجرد رسیدن این خبر بمکه قریش با تمام قوایی که داشت برای نجات کاروان از مکه بیرون آمد. اما کاروان بواسطه منحرف شدن از جاده اصلی از دستبرد حریف محفوظ ماند. پیغمبر وارد بدر شده مطلع گردید که قریش با نهد تن جمعیت در آن حوالی اردو زده اند. در این جا متوجه این نکته شد که یا باید فتح کند و یا این لکه بدنامی را که پشت کردن بدشمن باشد بر خود هموار سازد و لذا تصمیم گرفت که بدشمن حمله ور شود. جنگ در ابتدا همانطور که معمول آن زمان بود از نبرد تن به تن آغاز شد. در این قسمت مسلمانان کاملاً کامیاب گردیدند. بعد هم که جنگ مغلوبه شد مجاهدین اسلام دشمن را از جلو راندند و بالاخره قریش تاب مقاومت نیاورده پس ازدادن چهل و نه تن تلفات و بفرار نهادند در صورتیکه عده مقتولین مسلمانان از چهارده نفر تجاوز نمی نمود. در میان مقتولین عده ای هم بودند که از دشمنان بزرگ پیغمبر شمرده میشدند و از میان اسیران عده ای مورد عداوت شدید مسلمین بودند که همرا با کمال خونسردی گردن زدند. و باقیمانده را بطرف مدینه حرکت داده و تا موقع پرداخت فدیۀ از آنها بخوبی نگاهداری نمودند. اما از غنائم زیادی که بدست آورده بودند پیغمبر يك پنجم را بخود تخصیص داد و بقیۀ را میان مجاهدان بالسویۀ تقسیم نمود. باید دانست که فتح بدر در اسلام از مسائل حیاتی بوده است زیرا اگر

پیغمبر هزیمت‌کنان بمدینه رومی‌آورد احتمال قوی میرفت که دشمنان سر
بر او پیروز شوند و او را از پادرا آورند. چون او این فتح را در مقابل قوائی
حاصل نموده بود که عده آنها سه برابر قوای خودش بود، بهمین جهت
پیروانش پیروزی او را دلیل حقانیت وی و تأیید آسمانی دانستند.

پس از واقعه بدر محمد در خود این توانائی را احساس کرد که
با قبیله بنی قینقاع یکی از قبائل سه گانه یهود که در مدینه مسکن داشتند
وارد کارزار شود. از آنجا که دو قبیله دیگر به همکیشان خود در این جنگ
ابداً همراهی ننمودند قبیله مزبور در نتیجه نرسیدن خواربار و سلاح مجبور
به تسلیم گردید. نظر پیغمبر در آغاز کار این بود که تمام آنها را از دم شمشیر
بگذراند لیکن در آخر قرار بر این شد که ایشان تمام اموال خود را واگذار
کرده جلای وطن نمایند. اما چون تمام آنها زرگرو اسلحه‌ساز یعنی پیشدور
بودند لهذا پس از حرکت چیزی از قبیل اراضی و نخیلات برای مسلمانها
باقی نگذاشتند.

همچنانکه پیغمبر با گام‌های بسیار تند پیش میرفت ناگهان دچار
حادثه بزرگی گردید و اجمال آن این است که قریش بقصد انتقام و تلافی
شکست جنگ بدر با جوش و حرارت فوق‌التصوری با سه هزار نفر جمعیت
با ساز و برگ در صحرای احد خارج مدینه مقابل قوای پیغمبر که از هزار
تن تجاوز ننمود صف کشیده آماده پیکار گردید. اگرچه اینجاست ما مانند
غزوه بدر در نبرد تن به تن فتح با مسلمین بود لیکن وقتی جنگ مغلوبه شد
مردان نامی قریش با ابراز شجاعت بر مسلمانان غالب آمدند و خود آنحضرت
زخم برداشت. اگر پیش بینی پیغمبر نبود که از پشت سر جمعی را بدهنه تنگ
کوهی گماشت تا مسلمانان را از هجوم سواره لشکر کفار حفظ کنند احتمال

قوی میرفت که مصائب و بلاها بحدی باشد که هیچ قابل جبران نباشد. بهر صورت پیغمبر هفتاد و چهارتن از مردان جنگی خود را در این میدان از دست داد و به حیثیت وی هم صدمه محسوسی وارد آمد. با وجود این با نطق های بلیغ و آتشین پیروان خود را جمع کرده و با آنها خاطر نشان نمود که این بلیه امتحانی است که لازم بود از آنها بعمل آید. و بالاخره توانست برای سال بعد جمعیتی فراهم کرده قبیله دیگر یهود موسوم به بنی نضیر را از مدینه بیرون کند. از اخراج قبیله مزبور که تماماً فلاحت پیشه بودند اراضی و نخیلات زیادی باقی ماند که پیغمبر آنها را بین رؤسای انصار تقسیم کرد و بهر يك از آنها حصه قابلی رسید.

پس از دو سال از واقعه احد قریش با جمعیت انبوهی مرکب از ده هزار تن بطرف مدینه روانه شدند. نظر بکثرت و اهمیت نیروی دشمن کسی نمیتوانست خیال کند که میتوان با آنها مصاف داد. این بود که بر حسب تدبیر سلمان فارسی مقرر گردید در اطراف مدینه خندق حفر کنند و بدین وسیله شهر را از مخاطره هجوم دشمن محفوظ دارند. نقشه مزبور که خارج از تصور عرب بوده با جمیع قریش را مات و مبهوت ساخت و پس از چند حمله بی نتیجه قوای خود را برداشته مراجعت کردند. وقتی که خاطر پیغمبر از طرف قریش آسوده گردید حکم کرد بنی قریظه سومین قبیله یهود را که ساکن مدینه و با مهاجمین همدست بودند از میان بردارند. غنائمی که یاران پیغمبر از این راه بدست آوردند اهمیت بسیار داشت.

هزیمت قریش در اینجا شکست فاحش احد را جبران نمود و دیگر بواسطه خالی شدن مدینه از قبائل یهود که دشمن مهم اسلام بودند کار پیغمبر بالا گرفت و بر شوکت و جلال وی افزوده شد.

گام مهم دیگری که توسط پیغمبر برداشته شد این بود که بقصد حج بطرف مکه حرکت نمود و این در سال، ششم هجرت واقع گردید. اگرچه قریش پیغمبر و یارانش را اجازه ورود بمکه ندادند ولی پیمان صلحی معروف به پیمان حدیبیه منعقد گردید که در آن قید شده بود که در سال بعد آنها مجاز میباشند مکه را زیارت کنند. بزرگترین فائده این عهدنامه آن بود که نخستین عهدنامه بین مسلمانان با قریش بشمار میرفت که در آن حقوق طرفین بطور متساوی منظور گردیده بود.

فتح خیبر، ناحیه حاصلخیز و پر ثروتی واقع در صد میلی شمال مدینه که یهود در آن مسکن داشتند، شاهکار دیگر پیغمبر فاتح بود. در این جنگ پس از اینکه علی که آنوقت به دامادی پیغمبر نائل گردیده و فاطمه دختر پیغمبر را بنکاح خود در آورده بود مرحب یکی از پهلوانان یهود را با شمشیر دوپاره نمود هر اسی بر یهود مستولی شد که دیگر نتوانستند در مقابل مسلمانان مقاومت نمایند.

تصرف خیبر بر منابع ثروت اسلام افزود. غنائمی که بدست آمد بسیار قابل توجه بود بعلاوه چون این نقطه آخرین مرکزی بود که یهود در قرب وجوار مدینه داشتند و مسلمانها آنها را هم تصرف کردند این بود که از آن بیعد دیگر نام و نشانی از یهود باقی نماند و خیال مسلمانها از این رهگذر آسوده شد.

شاید در تاریخ زندگانی پیغمبر کاری فوق العاده تر از انجام مراسم حج نباشد. مطابق عهد و پیمانی که در این باب بسته شده بود قریش شهر مکه را برای سه روز خالی نمود و پیغمبر به پیشوائی دوهزار نفر وارد شهر گردید. هفت مرتبه خانه کعبه را طواف کردند. سعی صفا و مروه را بحالت سواری

بعمل آوردند و شترهائی را که بعنوان قربانی از مدینه آورده بودند همرا
نحر نمودند. در روز بعد اذان خوانده شد و مطابق همان ترتیبی که در مدینه
معمول بود محمد با جمعیت خود مشغول نماز گردید در حالیکه قریش از بالای
تپه‌های نزدیک این منظره فوق‌العاده را تماشا می‌کردند. حج مذکور بر ابهت و
جلال پیغمبر افزود و چیزی نگذشت که خالد بن ولید افسر بزرگ با چند
نفر از اشخاص مهم اسلام را قبول نمودند و ملحق به پیغمبر گردیدند.

در سال هشتم هجری (برابر ۶۳۰ میلادی) دائره قشون کشی
و تهاجمات از مدینه تا مرزهای شام توسعه یافت. وحشتی که فعالیت‌های
پیغمبر در اطراف تولید کرد بقدری زیاد بود که نیروی عمده
او مرکب از سه هزار نفر در مؤنه نزدیک بحرال میت با مخالفت قشون
امپراطوری روبرو شد. دسته‌ای از سربازان رومی که از دو جناح
بوسیله عرب‌ها تقویت میشدند به‌زید و افرادش حمله کردند. زید که سمت
سرداری داشت با آن‌هاییکه قائم مقام وی بودند پشت سر هم بقتل رسیدند فقط
استعداد و هوش زیاد خالد لشکر را از تفرقه و شکست کلی محفوظ
نگاه داشت ولی تلفات و خساراتی که در این جنگ به مسلمانان وارد شد
خیلی سنگین بود.

شخصیت و نفوذ پیغمبر بجائی رسیده بود که شکست غزوه مؤنه
چندان لطمه‌ای بآن وارد نساخت چنانکه چندماه بعد او بسرداری ده هزار
تن ناگهان بمکه حمله برد و در واقع فتح آنرا سرلوحه فتوحات و
افتخارات گذشته خود قرار داد از طرف اهل مکه هیچگونه مقاومتی بعمل
نیامد و او هم کمال فتوت را در باره آنها مرعی داشت. در نتیجه عده کثیری
از آنان اسلام آوردند. پیغمبر پس از انهدام تمام بت‌هائی که در خانه کعبه

جمع بود بت‌های خصوصی راهم حکم کرد که هر کجا یافت شود همدر اشکسته
بر باد دهند. حکم مزبور بدون هیچ تصادمی صورت اجرا پیدا نمود بالاخره
بدون ریختن خون این شهر مقدس بامقام روحانیت و سیادت‌تی که در عربستان
برای آن قائل بودند بتصرف مسلمانان در آمد این فتح زمانی به اوج کمال رسید
که فتح قبیله هوازن هم که در حدود جنوب شرقی مکه سکنی داشتند بآن
منضم گردید.

غزوة تبوك آخرین غزوه‌ای بود که پیغمبر شخصاً در آن حضور داشت
واجمال آن این است که آنحضرت شنید لشکر زیادی از طرف امپراطور
برای محاربه با وی فراهم شده است. لذا با سپاهی مرکب از سی هزار تن
مردان کاری که ده هزار نفرشان سواره بودند با شهامت و جدیت فوق‌العاده
برای مصاف دادن بالشکر هر قل بطرف تبوك که در سمت شرقی خلیج عقبه
واقع است حرکت نمود. لیکن بعد از ورود به آنجا معلوم گردید که این
خبر بی‌اصل بوده است ولی برای اینکه از این بسیج نتیجه گرفته باشد در
صدد برآمد که نفوذ خود را در آن حدود بسط داده و موقعیت خود را
تحکیم نماید. این بود که امیر نصرانی ایله واقع در راس خلیج عقبه را
امر باطاعت نمود. او هم ناچار بقبول گردید و بر طبق پیمانی که بستند مقرر شد
که بعنوان جزیه مبلغی سالانه تقدیم نماید. دیگر آنکه دومة الجندل بدست
خالد فتح شد و امیر آن که نصرانی بود اسلام را قبول نمود و بعد از این
حسن نتیجه و کامیابیها پیغمبر به مدینه مراجعت کرد در حالیکه بر عظمت
واقتمدار وی بسی افزوده شده بود چنانکه طائف آخرین شهری که خواست
باقوای پیغمبر مقاومت نماید فوراً محاصره شده و بالاخره مجبور باطاعت
گردید. در حقیقت نفوذ واقتمدار آنحضرت در این وقت باوج کمال

رسیده بود.

در آخر سال نهم هجرت (۶۳۱ میلادی) پیغمبر سوره براهه را با زبان علی در مکه اعلام و انتشار داد و مقرر داشت که بت پرستان تا چهار ماه مهلت دارند که اسلام را قبول کنند و اگر مدت منقضی شود و بحال شرك باقی بمانند منکوب خواهند شد. اما در باره یهود و نصاری که اهل کتابند شرایط سهل تری منظور گردید و قرار بر این شد که اگر جزیه بدهند و برتری مسلمین را بپذیرند آزاد خواهند بود.

پیغمبر پس از فراغت از این امور هیئت‌هایی ترتیب داد و آنها را با طرف عربستان حتی عمان اعزام داشت. مردم هم همه جا احکام این پیغمبر فرمانروا را گردن نهادند و بطوع و رغبت اسلام را قبول نمودند. پیغمبر در سال دهم هجرت که عمرش به شصت و سه سال بالغ می‌شد و آخرین درجه بهت و جلال را دارا بود بر آن شد که بقصد حجة الوداع مکه را زیارت نماید و این در حقیقت مهتری بود که پای تمام کامیابی‌های او خورد چه هر کس که تا اینجا با وی بود و می‌دید که مرام و مقصود مقدسی را که در نظر داشت کاملاً انجام داده است ممکن نبود بتواند از همدردی و اجلال و توقیر وی خودداری نماید. آخرین کلامی که او در وداع با اهل مکه با حرارت و جوش مخصوصی به آواز بلند ادا کرد این بود که گفت:

«خدا یا گواه باش که من امر رسالت را به انجام رسانیدم و در اداء وظیفه‌ای که بعهده داشتم دقیقه‌ای را فرو گذاری نکردم.»

پس از مراجعت بمدینه چیزی نگذشت که مبتلا به تب شد و چند روز سخت در بستر خوابید. یکروز صبح ابو بکر در مسجد نماز جماعت

میکرد که پیغمبر ورود نمود. اصحاب از دیدن وی خوشحال گردیدند. او بعد از فراغ از نماز آنها را موعظه نمود و آخرین وعظی بود که از آنحضرت شنیده شد چه بعد از این چیزی نگذشت که دارفانی را وداع نمود.

هر کس حالات و خصائل حضرت محمد (ص) را بیطرفانه مطالعه کند تصدیق مینماید که او بشهامت و شجاعت اخلاقی و محبت و اخلاص و سادگی و بی آلاچی متصف بود. بعلاوه در سعی و عمل خستگی نمی پذیرفت و در عقل و تدبیر و سیاست نبوغ داشت.

از آغاز تا پایان زندگانی خود سادگی و مهربانی و نزاکت نسبت به فقیر و غنی را حفظ کرد. ازین گذشته او خود را يك پیغمبر ساده و آگاه کننده اعلام نمود و به این معرفی تا آخر دوره زندگی ادامه داد اگر چه میتوانست ادعاهای عالی تری بکند.

اسلام به اعراب سوده‌های بسیار رساند و درهای هر گونه برکت و نعمت را بروی آنان باز نمود. یگانگی خداوند را به آنان که تا پیش از ظهور اسلام مشرک و بت پرست بودند آموخت و دوستی برادرانه را در میان همکیشان رایج ساخت. اسلام رسم دخترکشی را از میان عرب برداشت. حقوق زن را حفظ کرد و بردگان را بسی مورد توجه قرارداد. استعمال نوشابه‌های الکلی را اکیداً ممنوع نمود.

محمد یکی از بزرگترین افراد نوع بشر بود که تحت تاثیر عالی ترین محرک بت پرستی را از میان برد و بجای آن افکار بلند اسلام را برقرار ساخت و با این کار خدمت بزرگی بنوع بشر کرد.

قرآن اساس مذهب اسلام است. این کتاب آسمانی در مدت ۲۳ سال دوره نبوت پیغمبر نازل شد و بعد پیروانش بوسیله کتابت و قوه حافظه تمام

آنرا حفظ و ضبط نمودند.

قرآن باتفاق عموم بکاملترین زبان عربی که زبان قبیله قریش است نازل شده و از حیث مزایای ادبی نخستین کتاب شمرده می شود. اما بعد از قرآن سخنان محمد (ص) چه از جهت فصاحت و چه از نظر معانی بلند حائز اهمیت است. پیامبر اسلام سر مشق فضائل اخلاقی بود در خوش رفتاری، امانت، مردم دوستی، دستگیری از بینوایان، بخشش و جوانمردی و سایر صفات پسندیده همانند نداشت، آنچه در این مجموعه میخوانیم فرموده های کسی است که خود عملاً مظهر راستی و درستی بوده و به آنچه که خود میگفته عمل میکرده بهمین سبب گفتار او در مردم تأثیر داشته است. سخنان مردی آسمانی مانند محمد (ص) همه خواندنی و شنیدنی است. نیکبخت آنان که پندپذیر هستند و توفیق آنرا دارند که چنین پندهائی را بخاطر بسپارند و بکوشند که بدانها عمل نمایند.

ابوالقاسم حالت

۴۷۴۱۵

فهرست جملهها

به ترتیب حروف الفبا

صفحه	جمله
۱	آفة الجمال الخيلاء
۲	آفة الجود السرف
۳	اتخذوا الاهل فانه ارزق لكم
۴	اتدرون على من حرمت النار؟ على الهين اللين
۵	اترك المرء وان كنت محقاً
۶	اتقوا الذنوب فانها ممحقة للخيرات
۷	اتقوا الظلم فانه يظلمك يوم القيامة
۸	اتقى الناس من قال الحق فيما له وعليه
۹	اثنان عليان ابدأ: صحيح محتم وعليل مخلط
۱۰	اجتهدوا في العمل فان قصر بكم الضعف فكفوا عن المعاصي
۱۱	اجيبوا الداعي وعودوا المريض
۱۲	احب الاعمال الى الله ادخال السرور على المؤمنين
۱۳	احب الصالحين فان المرء مع من احبه
۱۴	احشوا التراب في وجوه المداحين

صفحه	جمله
۳۵	استعفف عن السؤال ما استطعت.
۳۶	اسرع الذنوب عقوبة كفران النعمة
۳۷	اسعد الناس من خالط كرام الناس
۳۸	اشجع الناس من غلب هواه
۳۹	اشد الناس اجتهاداً من ترك الذنوب
۴۰	اشدكم من ملك نفسه عند الغضب واحلمكم من عفا بعد المقدرة
۴۱	اشفقوا تحمدوا وتوجروا
۴۲	اطلبوا العلم ولو بالصين
۴۳	اعبد الله كأنك تراه فان كنت لا تراه فانه يريك
۴۴	اعبد الناس من اقام الفرائض
۴۵	اعجل الخير ثواباً صلة الرحم
۴۶	اعدل الناس من رضى للناس ما رضى لنفسه وكره لهم ما يكره لنفسه
۴۷	اعرفكم بنفسه اعرفكم بربه
۴۸	اعط الاجير اجره قبل ان ينشف عرقه
۴۹	اعظم الناس منزلة يوم القيامة امشاهم فى ارضه بالنصيحة لخلقه
۵۰	اعقل الناس اشدهم مداراة للناس
۵۱	اعظم الناس قدراً من ترك ما لا يعنيه
۵۲	اعقل الناس محسن خائف واجهل الناس مسيئى امن
۵۳	اعلم الناس من جمع علم الناس الى علمه
۵۴	اغتموا برد الربيع فانه يفعل بابدانكم ما يفعل باشجاركم

صفحه	جمله
	واجتنبوا برد الخريف فانه يفعل بابدانكم ما يفعل باشجاركم
۵۵	اغفل الناس من لم يتعظ بتغير الدنيا من حال الى حال
۵۶	اغنى الناس من لم يكن للحرص اسيراً
۵۷	افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائر
۵۸	افقر الناس الطامع
۵۹	اقبلوا الكرامة وافضل الكرامة الطيب اخفه محملاً واطيبه ريحاً
۶۰	اقرب ما يكون العبد الى الله عزوجل اذا ادخل على قلب اخيه المسرة
۶۱	اقل الناس حرمة الفاسق
۶۲	اقل الناس راحة البخيل
۶۳	اقل الناس لذة الحسود
۶۴	اقل الناس مروءة من كان كاذباً
۶۵	اقل من الدين تعش حراً
۶۶	اقل من الذنوب يهن عليك الموت
۶۷	اقل من الشهوات يسهل عليك الفقر
۶۸	اقبلوا عنرات الكرام
۶۹	اكثر الناس شبعاً اكثرهم جوعاً في القيامة
۷۰	اكثر الناس قيمة اكثرهم علماً واكلهم قيمة اقلهم علماً
۷۱	اكثر اهل النار العزاب
۷۲	اكثر ما يولج امتي الجنة تقوى الله وحسن الخلق

صفحه	جمله
۷۳	اکرم الناس اتقاهم
۷۴	الامانة تجلب الرزق والخيانة تجلب الفقر الامل رحمة لامتى ولولا الامل ما ارضعت والدة ولدها
۷۵	ولاغرس غارس شجراً
۷۶	الامور بتمامها والاعمال بخواتيمها
۷۷	الامور مرهونة باوقاتها
۷۸	الاو من سمع فاحشة فافشاها كان كمن اتاها
۷۹	الايدي ثلثة : منفقة وسائلة و ممسكة فخير الايدي المنفقة
۸۰	الايمان نصفان : نصف في الصبر ونصف في الشكر
۸۱	البخيل الذي ياكل ولا يعطى واللئيم الذي لا ياكل ولا يعطى
۸۲	البخيل حقاً من ذكرت عنده فلم يصل على
۸۳	البرحس الخلق
۸۴	البركة مع اكابرکم
۸۵	البعي يوجب الندم
۸۶	البلاء موكل بالنطق
۸۷	التائب من الذنب كمن لا ذنب له
۸۸	التاجر الجبان محروم
۸۹	التاجر ينتظر الرزق والمحتكر ينتظر اللعنة
۹۰	التحدث بالنعم شكر
۹۱	التدبير نصف العيش

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۹۲	الجنة تحت ظلال السيوف
۹۳	الجنة دار الاسخياء
۹۴	الجنة مائة درجة ؛ تسعة وتسعون لاهل العقل وواحدة لسائر الناس
۹۵	الحاسد مغتاط على من لا ذنب له
۹۶	الحزم باجالة الرأى والرأى بتحصيل الاسرار
۹۷	الحق ثقيل مر والباطل خفيف حلو
۹۸	الحياء خير كله
۹۹	الحياء والايمان فى قرن واحد فاذا سلب احد هما اتبعه الاخر
۱۰۰	الخلق كلهم عيال الله فاحببهم الى الله انفعهم لعياله
۱۰۱	الخير كثير من يعمل به قليل
۱۰۲	الدال على الخير كفاعله
۱۰۳	الدعاء سلاح المؤمن
۱۰۴	الدياسة فاجعلوها طاعة
۱۰۵	الدينامتاع وخير متاعها المرثة الصالحة
۱۰۶	الدياملعوننة وملعون ما فيها الا عالم او متعلماً او ذاكر الله تعالى
۱۰۷	الديانعم مطية المؤمن
۱۰۸	الذنب لا ينسى والبر لا يبلى وكن كيف شئت فكما تدين تدان
۱۰۹	الذى انزل الداء انزل الشفاء
۱۱۰	الرجل الصالح يجيبى ، بخبر صالح والرجل السوء يجيبى ، بخير سوء
۱۱۱	الرزق يطلب العبد اشد من اجله

صفحه	جمله
۱۱۲	الريفة في الدنيا يكثر الهم والحزن والزهد في الدنيا يريح القلب والبدن
۱۱۳	الزيارة تنبت المودة
۱۱۴	السخي الجهول احب الى الله من العالم البخيل
۱۱۵	السخي الذي يأكل ويعطي والكريم الذي لا يأكل ويعطي
۱۱۶	السعادة كل السعادة طول العمر في طاعة الله
۱۱۷	السعيد من وعظ بغيره
۱۱۸	السكر جمر النار
۱۱۹	السكوت ذهب والكلام فضة
۱۲۰	السلطان العادل ظل الله في ارضه ياوى اليه كل مظلوم
۱۲۱	السيوف مقاليد الجنة والنار
۱۲۲	الشباب شعبة من الجنون
۱۲۳	الشديد من غلب نفسه
۱۲۴	الشيخ شاب على حب انيس و طول حيوة وكثرة مال
۱۲۵	الصبر كنز من كنوز الجنة
۱۲۶	الصحة والفراغ نعمتان مكفورتان
۱۲۷	الصدقة تطفىء الخطيئة كما يطفىء الماء النار
۱۲۸	الصدق طمانينة والكذب رية
۱۲۹	الضيف يأتي القوم برزقه
۱۳۰	الطاعم الشاكر افضل من الصائم الصامت

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۱۳۱	الطمع يذهب الحكمة من قلوب الحكماء
۱۳۲	العالم بين الجهال كالحي بين الاموات
۱۳۳	العدل جنة واقية وجنة باقية
۱۳۴	العقل ما اكتسب به الجنة وطلب بدرضى الرحمن
۱۳۵	العلم رأس الخير كالموا الجهل رأس الشر كله
۱۳۶	العلم لا يحل منعه
	العلم وديعة الله في ارضه والعلماء اماناؤه عليه فمن عمل بعلمه
۱۳۷	ادى امانته ومن لم يعمل بعلمه كتب في ديوان الله من الخائنين
۱۳۸	العمال بطاعة الله هم العقلاء
۱۳۹	الغضب جمرة الشيطان
۱۴۰	الفرار في وقته ظفر
۱۴۱	القي اخاك بوجهه منبسط
۱۴۲	القناعة كنز لا ينفد
۱۴۳	الكذب باب من ابواب النفاق
۱۴۴	الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والاحمق من اتبع نفسه هواها و تمنى على الله الاماني
۱۴۵	المتقون سادة والفقهاء قادة والجلوس اليهم عبادة
۱۴۶	المحسن المذموم مرحوم
۱۴۷	المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخال
۱۴۸	المسلم اخ المسلم و المسلم نصيح المسلم

صفحه	جمله
۱۴۹	المسلم من سلم المسلمون من يده ولسانه
۱۵۰	المقسوم لا يجره حرص حريص ولا يصرفه كراهة كاره
۱۵۱	المؤمن الف مألوف
۱۵۲	المؤمن اخو المؤمن
	المؤمن الذي يخالط الناس و يصبر على اذاهم اعظم اجرا
۱۵۳	من المؤمن الذي لا يخالطهم ولا يصبر على اذاهم
۱۵۴	المؤمن كفارة لكل مسلم
۱۵۵	المؤمن لعب ودعب والمنافق قطب وغضب
۱۵۶	المؤمن مرآة المؤمن
۱۵۷	المؤمن من امنه المسلمون على اموالهم ودمائهم
۱۵۸	المؤمن يوم القيمة في ظل صدقته
۱۵۹	الناس كالابل ترى المائة ولا ترى فيها راحلة
۱۶۰	النساء حباله ابليس
۱۶۱	النظر الى الوالدين برأفة ورحمة عبادة
۱۶۲	الهدايا رزق الله فمن اهدى اليه بشيئ فليقبله
۱۶۳	الهدية تفتح الباب المصمت
۱۶۴	الوحدة خير من جليس السوء والجليس الصالح خير من الوحدة
۱۶۵	الورع سيد العمل
۱۶۶	الويل كل الويل لمن ترك عياله بخير وقدم على عياله بشر
۱۶۷	اليد العليا خير من اليد السفلى

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
	ان اشد ما اتخوف عليكم اتباع الهوى وطول الامل فان اتباع
١٦٨	الهوى يصد عن الحق واما طول الامل فينسى الآخرة
١٦٩	ان اشقى الاشقياء من اجتمع عليه فقر الدنيا وعذاب الآخرة
١٧٠	ان الصبر يأتي على قدر المصيبة
١٧١	ان الله احب الكذب في الصلاح وابتغى الصدق في الفساد
١٧٢	ان الله اذا اراد بقوم خيراً ابتلاهم
١٧٣	ان الله جميل ويحب الجمال
١٧٤	ان الله عز وجل رحيم ويحب كل رحيم
١٧٥	ان الله عز وجل في عون العبد مادام العبد في عون اخيه
١٧٦	ان الله لا ينظر الى اعمالكم ولا الى ابدانكم ولكن ينظر الى قلوبكم ونياتكم
١٧٧	ان الله يحب السهل الطلق
١٧٨	ان الله يحب من الخير ما يعجل
١٧٩	ان الرجل ليحرم الرزق بالذنب يصيبه
	ان الرفق لم يوضع على شئ قط الا زانه ولم يوضع عنه
١٨٠	الا شانه
١٨١	ان الفحش لو كان ممثلاً لكان مثال سوء
١٨٢	انا معاشر الانبياء امرنا ان نكلم الناس على قدر عقولهم
١٨٣	انزل الناس منازلهم خيرهم وشرهم
١٨٤	ان شر الناس في القيامة ذوالوجهين

صفحه	جمله
۱۸۵	ان شر الاشرار اشرار العلماء وان خير الاخير اخير العلماء
۱۸۶	ان على لسان كل قائل رقيباً فليتنق الله العبدولينظر ما يقول
۱۸۷	ان في الرفق الزيادة والبركة ومن يحرم الرفق يحرم الخير
۱۸۸	ان في السماء ملكين موكلين بالعباد فمن تجبر وضعا ان قامت الساعة على احدكم وفي يده فسيلة فاستطاع ان يغرسها فليفعل
۱۸۹	
۱۹۰	ان قليل العمل مع العلم كثير وكثير العمل مع الجهل قليل
۱۹۱	ان كل امرء على ما قدم قادم وعلى ما خلف نادم
۱۹۲	انكم لن تسعوا الناس باموالكم فسعوهم باخلاقكم
۱۹۳	ان لربكم في ايام دهركم نفخات فتعرضوا لها
۱۹۴	ان للجنة باباً يقال له باب المعروف لا يدخله الا اهل المعروف
۱۹۵	انما الاعمال بالنيات ولكل امرئ ما نوى
۱۹۶	انما المجنون من اثر الدنيا على الآخرة
۱۹۷	انما المرثة لعبة من اتخذها فلا يضيعها
۱۹۸	انما هلك الناس العجلة ولو ان الناس تثبتوا لم يهلك احد
۱۹۹	انما يدرك الخير كله بالعقل ولادين لمن لا عقل له
۲۰۰	ان من شر عباد الله من تكبره مجالسته لفحشه
۲۰۱	ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان فاهدوا لها طرائف الحكم اول من يدخل النار امير متسلط لم يعدل وذو ثروة من المال لم يعط حقه وفقير فخور
۲۰۲	

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۲۰۳	اولی الناس بالحق اعلمهم به
۲۰۴	اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة
۲۰۵	اهد لمن یتدیک
۲۰۶	ایاکم و فضول النظر فانه ینذر الهوی و یولد الغفلة
۲۰۷	ایاک و ما یسوء الادب
	ب
۲۰۸	بئس العبد عبد تخیل و اختال و نسی الکبیر المتعال
۲۰۹	یجل المشایخ فان من اجلال الله تبجیل المشایخ
۲۱۰	بعثت بالحنيفية السمحة
۲۱۱	بعثت لانتم مکارم الاخلاق
۲۱۲	بلوا ارحامکم ولو بالسلم
	ت
۲۱۳	تأتی علی شارب الخمر ساعة لا یرف فیها ربه
	تجاوزوا عن ذنب السخی فان الله تعالی اخذ یدیه کلماعشر
۲۱۴	وفاتح له کلما افتقر
۲۱۵	تحبب الی الناس یحبوک
۲۱۶	تحت کل شعرة جنازة فبلوا الشعر و انقوا البشرة
۲۱۷	تحفة المؤمن الموت
۲۱۸	تحننوا علی ایتام الناس یتحنن علی ایتامکم

صفحه	جمله
۲۱۹	تخللوا فانه من النظافة والنظافة من الايمان والايمان مع صاحبه في الجنة
۲۲۰	ترك الشر صدقة
۲۲۱	ترك الفرص غصص
۲۲۲	تصافحوا فانه يذهب بالغل
۲۲۳	تصدقوا على اخيكم بعلم يرشده ورأى يسدده تفرغوا من هموم الدنيا ما استطعتم فانه من كانت الدنيا همه قسي قبله وكان فقره بين عينيه ولم يعط من الدنيا غير نصيبه المكتوب له
۲۲۴	
۲۲۵	تهادوا فان الهدية تذهب بوحر القلب
	ث
	ثلاثة لا ينتصفون من ثلاثة : حر من عبدو عالم من جاهل وقوى من ضعيف
۲۲۶	
	ثلاثة من الذنوب تعجل عقوبتها ولا تؤخر الى الآخرة : عقوق الوالدين والبنغي على الناس وكفران الاحسان
۲۲۷	
۲۲۸	ثلاثة يفرح بهن الجسم ويربو : الطيب ولباس اللين وشرب العسل ثلث مجالستهم تميت القلب : مجالسة الارذال ومجالسة الاغنياء والحديث مع النساء
۲۲۹	
۲۳۰	ثلاث من ابواب البر : سخاء النفس وطيب الكلام والصبر على الازى

صفحه	جمله
	ج
	جاملوا الاشرار باخلاقهم تسلموا من غوائلهم و باينوا باعمالكم
۲۳۱	كيلا تكونوا منهم
۲۳۲	جاهدوا اهوائكم تملكوا انفسكم
۲۳۳	جبلت القلوب على حب من احسن اليها و بغض من اساء عليها
	جعل الله مكارم الاخلاق صلة بينه و بين عبيده فحسب
۲۳۴	احدكم ان يتمسك بخلق متصل بالله
۳۳۵	جعلت الذنوب في بيت وجعل مفتاحها شرب الخمر
۲۳۶	جماع التقوى في قوله تعالى ان الله يامر بالعدل والاحسان
۲۳۷	جماع الخير خشية الله
۲۳۸	جماعة امتي اهل الحق وان قلوا
۲۳۹	جمال المرء فصاحة لسانه
	ح
۲۴۰	حب الجاه والمال ينبت النفاق في القلب كما ينبت الماء البقل
۲۴۱	حب الدنيا اصل كل معصية و اول كل ذنب
۲۴۲	حبك للشبي يعمى و يصم
۲۴۳	حرام على كل قلب متوله بالشهوات ان يسكنه الورع
۲۴۴	حرام على كل قلب يحب الدنيا ان يفارقه الطمع
۲۴۵	حرم الله الجنة على كل فحاش بذى لا يبالي ما قال ولا ما قيل له
۲۴۶	حرمة مال المؤمن كحرمة دمه

صفحه	جمله
۲۴۷	حسبك من الكذب ان تحدث بكل ما سمعت
۲۴۸	حسن البشر يذهب بالسخيمة
۲۴۹	حسن الجوار يعمر الديار وينسى في الاعمار
۲۵۰	حسن الخلق نصف الدين
۲۵۱	حسن الخلق خير قرين
۲۵۲	حسن الظن بالله ثمن الجنة
۲۵۳	حسن العهد من الايمان
۲۵۴	حسن المسئلة نصف العلم
۲۵۵	حفت الجنة بالمكاره وحفت النيران بالشهوات

خ

۲۵۶	خصلتان لا يجتمعان في مؤمن: البخل وسوء الظن بالرزق
۲۵۷	خيار المؤمنين القانع وشرارهم الطامع
۲۵۸	خياركم احسنكم اخلاقا الذين يالفون ويؤلفون
۲۵۹	خياركم كل مفتن تواب
۲۶۰	خير اخوانكم من اهدى اليكم عيوبكم
۲۶۱	خير الاصحاب عند الله خير لمصاحبه
۲۶۲	خير الرزق ما يكفى
۲۶۳	خير الزاد التقوى
۲۶۴	خير العبادة اخفاها
۲۶۵	خير العلم ما نفع و خير الهدى ما اتبع

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۲۶۶	خير الغنى غنى النفس
۲۶۷	خير الناس انفعهم للناس
۲۶۸	خير امتى الذين اذا سفه عليهم احتملوا و اذا اجنى عليهم غفروا و اذا اوزوا صبروا
۲۶۹	خير بيوتكم بيت فيه يتيم مكرم
۲۷۰	خير شبا بكم من تشبه بكم و شر كهولكم من تشبه بشبا بكم
۲۷۱	خيركم من اعانه الله على نفسه فملكها
۲۷۲	خيركم من دعاكم الى فعل الخير
۲۷۳	خيركم من ذكركم الله و ربه
۲۷۴	خيركم من زاد في علمكم منطقه
۲۷۵	خيركم من لم يترك دنياه لآخرته و لآخرته لدنياه
۲۷۶	خيركم من يرجى خيره و يؤمن شره
۲۷۷	خير مالقى في القلب اليقين
۲۷۸	خير من الخير معطيه و شر من الشر فاعله
د	
۲۷۹	دب اليكم داء الامم قبلكم البغضاء و الجسد
۲۸۰	ذلاقة اللسان رأس المال
ذ	
۲۸۱	ذو الوجهين لا يكون وجهياً

فہرست جملہ ما

صفحہ	جملہ
	ر
۲۸۲	راحة الانسان في حبس اللسان
۲۸۳	رأس العقل بعد الايمان التحبب الى الناس
۲۸۴	رحم الله من قال خير أفغنم او سكت على سوء فسلم
۲۸۵	رحم الله والدين اعانا ولدهما على برهما
۲۸۶	رضا الله مع رضا الوالدين وسخط الله مع سخط الوالدين
	ز
۲۸۷	زوال الدنيا هون عند الله من اراقه دم مسلم
۲۸۸	زينة العلم الاحسان
	س
۲۸۹	سافروا تصحوا
۲۹۰	سافروا تغنموا
۲۹۱	سيد الاعمال انصاف الناس من نفسك ومواساة الاخ في الله
۲۹۲	وذكر الله على كل حال
	سيد القوم خادمهم
	ش
۲۹۳	شر البقاع دور الامراء الذين لا يقضون بالحق
۲۹۴	شر الناس يوم القيامة الذين يكرمون اتقاء شرهم
۲۹۵	شرف المؤمن قيامه بالليل وعزه استغناؤه عن الناس

فهرست جمله‌ها

صفحه

جمله

ص

۲۹۶ صحبة عشرین سنة قرابة

صنغان من امتی اذا صلح اصلح امتی و اذا فسد افسد امتی: هما الامراء

۲۹۷ والعماء

ط

۲۹۸ طالب العلم محفوف بعناية الله

۲۹۹ طالب العلم لا يموت او يمتع جده بقدر كده

۳۰۰ طعام الجواد دواء وطعام البخيل داء

۳۰۱ طلب العلم فريضة على كل مسلم

طوبى لمن زلت نفسه وحسنت خليقته و صلحت سريره وعزل

۳۰۲ عن الناس شره

۳۰۳ طوبى لمن شغله عيبه عن عيوب المؤمنين من اخوانه

۳۰۴ طوبى لمن طال عمره و حسن عمله

طوبى لمن وجد في صحيفته عمله يوم القيامة تحت كل ذنب

۳۰۵ استغفر الله

ع

عجبت لمن يحتمى من الطعام مخافة الداء كيف لا يحتمى من

۳۰۶ الذنوب مخافة النار

عش ماشئت فانك ميت و احبب ماشئت فانك مفارقه و اعمل

۳۰۷ ماشئت فانك ملاقيه

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۳۰۸	علم لا ينتفع به ككنز لا ينفق منه
۳۰۹	عملوا ولا تعنفوا
	ف
۳۱۰	فتنة اللسان اشد من ضرب السيف
۴۱۱	فضوح الدنيا اهن من فزوح الاخرة
	ق
۳۱۲	قل خيراً تذكر بخير
۳۱۳	قليل العلم خير من كثير العبادة
	ك
۳۱۴	كثرة الكذب تذهب ببهاء الوجه
۳۱۵	كثرة المزاح تذهب بماء الوجه
۳۱۶	كفارة الذنب الندامة
۳۱۷	كف اللسان عن اعراض الناس صيام
۳۱۸	كفى بالمرء اثمًا ان يستقل ما يقرب اليه اخوه
۳۱۹	كل امرئ حسيب نفسه
۳۲۰	كل شيء بقدر حتى العجز
۳۲۱	كل صاحب علم غرثان الي علم
۳۲۲	كلكم راعو كلكم مسئول عن رعيته
	كلمتان غريبان فاحتملوهما : كلمة حكمة من سفیه فاقبلوها

صفحة	جمله
۳۲۳	وكلمة سفهمن حكيم فافروها
۳۲۴	كلمة الحكمة يسمعا المؤمن خير من عبادة سنة
۳۲۵	كلوا جميعاً ولا تفرقوا فان البركة في الجماعة
۳۲۶	كلوا من كد ايديكم
۳۲۷	كل و انت تشتبهى وامسك و انت تشتبهى
۳۲۸	كم مستقبل يومالا يستكمله ومنتظر غدا لا يبلغه
۳۲۹	كن على عمرك اشح منك على درهمك ودينارك
۳۳۰	كن لليتيم كلاب الرحيم

ل

۳۳۱	لا تبسط يدك الا الى خير ولا تقل بلسانك الامعروفاً
۳۳۲	لا تجنى على المرء الا يده ولسانه
۳۳۳	لا تحقرن من المعروف شيئاً
۳۳۴	لا تزال امتى بخير ما تحابوا
۳۳۵	لا تسئل بكفك فان اناك شيئى فاقبله
۳۳۶	لا تشاورن بخيلاً فانه يقصر بك عن غايتك
۳۳۷	لا تشاورن جباناً فانه يضيق عليك المخرج
۳۳۸	لا تضجر فيمنعك الضجر حظك من الدنيا والاخرة
۳۳۹	لا تظهر الشماتة لاختيك فيعافيه الله وابتليك
۳۴۰	لا تعجبوا بعمل عامل حتى تنظروا بهم يختم عمله
۳۴۱	لا تعمل شيئاً من الخير رياء ولا تدعه حياء

صفحه	جمله
۳۴۲	لا تكن ممن يشدد على الناس ويخفف على نفسه لا تميتوا القلوب بكثرة الطعام والشراب فان القلب يموت كالزراع اذاكثر عليه الماء
۳۴۳	لا تواعد اخاك مواعد فتخلفه
۳۴۴	لا تهتم برزق غد فان كل غد يأتي برزقه
۳۴۵	لا خير لك في صحبة من لا يرى لك مثل الذي يرى لنفسه
۳۴۶	لا دين لمن لا عهد له
۳۴۷	لا سهل الا ما جعلته سهلا
۳۴۸	لا صدقة و ذو رحم محتاج
۳۴۹	لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق
۳۵۰	لا عبادة كال تفكر
۳۵۱	لا فقر اشد من الجهل ولا مال اعود من العقل
۳۵۲	لا مظاهره او ثوق من المشاورة
۳۵۳	لان ادخل يدي في فم التنين احب الي من ان اسئل من لم يكن ثم كان
۳۵۴	لا يتمنين احدكم الموت وان السعادة المرء ان يطول عمره ويرزقه الله الانابة
۳۵۵	لا يجمع الشح والايمان في قلب عبداً ابداً
۳۵۶	لا يخلو ارجل بامرئة الا وثالثهما الشيطان
۳۵۷	لا يزال المسروق منه في تهمة من هو برى حتى يكون اعظم جرماً من السارق
۳۵۸	

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۳۵۹	لا يزال العبد يزداد من الله بعداً ما ساء خلقه
۳۶۰	لا يزال الهم بالمؤمن حتى يدعوه ما له ذنب
۳۶۱	لا يحل لمسلم ان يهجر اخاه والسابق يسبق الى الجنة
۳۶۲	لا يشكر الله من لا يشكر الناس
۳۶۳	لا ينبغي لمؤمن ان يذل نفسه
۳۶۴	لا يؤمن عبد حتى يؤمن جاره بوائقه
۳۶۵	لا يهوى الضال الا الضال
	للمتكلف ثلاث علامات : يتملق اذا حضر و يغتاب اذا غاب
۳۶۶	ويشمت بالمصيبة
	للمنافق ثلاث علامات اذا حدث كذب و اذا وعد اخلف و اذا
۳۶۷	اثنى من خان
۳۶۸	لمثقال ذرة من بر العاقل افضل من جهاد الجاهل الف عام
	لن تهلك الرعية وان كانت ظالمة مسيئة اذا كانت الولاية هادية
۳۶۹	مهديّة
۳۷۰	لو امرت احداً ان يسجد ل احد لا امرت المرثة ان يسجد لزوجها
۳۷۱	لو ان احدكم فر من قسمه كما فر من اجله لتبعه كما تبعه الموت
	لو ان الوضيع في قعر بئر لبعث الله عز وجل ريحاً يرفعه فوق
۳۷۲	الاخيار في دولة الاشرار
۳۷۳	لو ان امرء كان اقوم من قدح لكان له من الناس غامزاً
۳۷۴	لو دخل العسر حجر الدخّل اليسر حتى يخرج

فهرست جملهها

صفحه	جمله
۳۷۵	لو كان الرفق خلقاً يرى ما كان مما خلق الله شيئاً احسن منه
۳۷۶	لو كان العلم منوطاً بالثريا لتناولته رجال من فارس
۳۷۷	لو لا ثلثة في ابن ادم ما طار رأسه شيئاً: المرض والموت والفقر
۳۷۸	لو لا رحمة ربي على فقراء امتي كادا الفقرا ان يكون كفراً
۳۷۹	لو لم تذنبوا الخفت عليكم ما هو اعظم من ذلك العجب العجيب
۳۸۰	ليس الغنى في كثرة العرض وانما الغنى غنى النفس
۳۸۱	ليس بكذاب من اصلح بين اثنين فقال خيراً
۳۸۲	ليس لاحد على احد فضل الا الدين او عمل صالح
۳۸۳	ليس من اخلاق المؤمن الملق الا في طلب العلم
۳۸۴	ليس منامن خان في الامانة
۳۸۵	ليس منامن وسع الله عليه ثم قتر على عياله
۳۸۶	ليس منى الاعالم او متعلم
۳۸۷	لينصح الرجل اخاه كنصيحته لنفسه
م	
۳۸۸	ما امن بي من امسى شعباناً وجاره جائعاً
۳۸۹	ما اصطحب اثنان قط الا كان احبهما عند الله ارفقهما بصاحبه
۳۹۰	ما عز الله بجهل قط وما اذل بعلم قط
۳۹۱	ما اقبح الفقر بعد الغنى واقبح الخطيئة بعد المسكنة واقبح من ذلك العابد لله ثم يدع عبادته
۳۹۲	ما املق تاجر صدوق

فهرست جمله ها

صفحه	جمله
	ما اهدى المسلم لاختيه هدية افضل من كلمة حكمة تزيد
۳۹۳	هدى او ترده عن ردی
۳۹۴	ما بنى فى الاسلام بناء احب الى الله من التزويج
۳۹۵	ما رأيت مثل الجنة نام طال بها و ما رأيت مثل النار نام هاربها
	ما عظمت نعمة عبد على عبد الا عظمت مؤنة الناس عليه فمن لم
۳۹۶	يحمل تلك المؤنة فقد عرض تلك النعمة للزوال
۳۹۷	ما قل وكفى خير مما كثر والهوى
۳۹۸	ما كان الفحش فى شىء الا شانه وما كان الحياء فى شىء الا زانه
۳۹۹	ما من بيت ابغض الى الله عز وجل من بيت يخرب فى الاسلام بالفرقة
۴۰۰	ما من شئى احق بطول السجن من اللسان
۴۰۱	ما من هم الاوله فرج الاله اهل النار
۴۰۲	ما نقص مال من صدقة فاعطوا ولا تجبنوا
۴۰۳	ما هلك امرؤ عرف قدره
۴۰۴	ما هلك امرؤ من مشورة
۴۰۵	ما يوضع فى ميزان العبد يوم القيمة افضل من حسن الخلق
۴۰۶	مثل الاخوين مثل اليدين تغسل احديهما الاخرى
	مثل المرثة مثل الضلع المعوج ان تركته انتفعت به و ان اقمته
۴۰۷	كسرتة
۴۰۸	مثل المؤمن مثل السنبلة تخر مرة و تستقيم اخرى
۴۰۹	مطل المسلم الموسر ظلم للمسلمين

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله	شماره
۴۱۰	ملعون من القى كله على الناس	۲۸۲
۴۱۱	من اذى جاره طمعاً في مسكنه ورثه الله داره	۲۸۳
۴۱۲	من ابتغى العلم ليخدع به الناس لم يجد ربح الجنة	۲۸۴
۴۱۳	من ابغض الناس ابغضه الله	۲۸۵
	من اتى اليكم معروفاً فكافئوه ، وان لم تجدوا فائتوا عليه	
۴۱۴	فان الثناء جزاء	۲۸۶
۴۱۵	من اتى زابدة فوقه فقد سعى في هدم الاسلام	۲۸۷
۴۱۶	من احب اخاه فيعلمه	۲۸۸
۴۱۷	من احسب ان يستجاب دعائه فليطب مطعمه ومكسبه	۲۸۹
۴۱۸	من احب عمل قوم ، خيراً كان او شراً ، كان كمن عمله	۲۹۰
	من احزن مؤمنات اعطاه الدنيا لم يكن ذلك كفارته ولم	
۴۱۹	يوجر عليه	۲۹۱
۴۲۰	من احزن والديه فقد عقهما	۲۹۲
	من اراد الله به خيراً رزقه خليلاً صالحاً ان نسي ، ذكره وان	
۴۲۱	ذكر ، اعانه.	۲۹۳
	من اراد ان يكون اغنى الناس فليكن بما في يد الله اوثق منه	
۴۲۲	بما في ايدي الناس	۲۹۴
۴۲۳	من استغنى بالله احوج الناس اليه	۲۹۵
۴۲۴	من استولى عليه الضجر رحلت عنه الراحة	۲۹۶
۴۲۵	من استوى يومه فهو مغبون	۲۹۷

فهرست جمله ها

صفحه	جمله	صفحه
۴۲۶	من اشتاق الى الجنة سارع الى الخيرات	۲۳۲
۴۲۷	من اشفق من النار نهى النفس عن الشهوات	۲۷۲
۴۲۸	من اصبح من امتى وهمه غير الله فليس من الله	۲۳۳
۴۲۹	من اصلح امراخرته اصلح الله امر دنياه	۲۳۲
۴۳۰	من اصلح ما بينه وبين الله اصلح الله ما بينه وبين الناس من افضل الاعمال عند الله ابراد الاكباد الحارة واشباع البطون الجائعة	۸۵۳
۴۳۱	من اكثر ذكر الله احبه	۸۵۲
۴۳۲	من اكرم فقيراً مسلماً لقي الله يوم القيمة وهو عنه راض	۲۵۳
۴۳۳	من بصيرة المرء تركه ما لا يعنيه	۲۵۳
۴۳۴	من تزوج احرز نصف دينه فليتق الله فى النصف الاخر	۲۵۳
۴۳۵	من تعلق قلبه بالدنيا تعلق منها بثلث : هم لا يفنى وامل لا يدرك ورجاء لا ينال	۲۵۳
۴۳۶	من تكرمه الرجل لاخيه ان يقبل تحفته ويتحفه بما عنده	۳۵۳
۴۳۷	من تنفعه ينفعك	۵۵۳
۴۳۸	من حرم الرفق حرم الخير كله	۹۵۳
۴۳۹	من ساء خلقه عذب نفسه	۷۵۳
۴۴۰	من سرته حسنته وسائته سيئته فهو مؤمن	۸۵۳
۴۴۱	من سر مؤمناً سرنى ومن سرنى فقد سر الله	۸۵۳
۴۴۲	من سعادة ابن ادم رضاه بم قسم الله له	۹۵۳
۴۴۳		

فهرست جمله‌ها

صفحه	جمله
۴۴۴	من سمع رجلاً ينادى بالمسلمين فلم يجبه فليس بمسلم
۴۴۵	من شغلته عبادة الله عن مسئلته اعطاه الله افضل ما يعطى السائلين
۴۴۶	من طلب رضا الناس بسخط الخالق جعل حامده من الناس ذاماً
۴۴۷	من طلب مالا من غير حله افقره الله
	من عامل الناس فلم يظلمهم وحدثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يخلفهم فهو ممن كملت مروته ووجبت عدالته و
۴۴۸	حرمت غيبته
۴۴۹	من عمل على غير علم كان ما يفسد اكثر مما يصلح
۴۵۰	من قال انى خير الناس فهو من شر الناس
	من كانت الاخرة همه جمع الله له امره وجعل غناه في قلبه
۴۵۱	واتته الدنيا راغبة
۴۵۲	من كانت همته بطنه ، كانت قيمته ما اكله
۴۵۳	من كان عنده صبي فليتصاب له
۴۵۴	من كان مسلماً فلا يمكرو ولا يخدع
۴۵۵	من كظم غيظاً ملأ الله جوفه ايماناً
۴۵۶	من لاحى الرجال سقطت مروته
۴۵۷	من لم يحسب كلامه من عمله كثرت خطاياه
۴۵۸	من لا يرحم لا يرحم
۴۵۹	من لم يصبر على ذل التعليم ساعة بقى فى الجهل ابداً
۴۶۰	من لم ينفعه علمه ضره جهله

صفحه	جمله
٤٦١	من مشى مع ظالم فقد اجرى
٤٦٢	من نظر الى مافى ايدى الناس طال حزنه ودام اسفه من نفس عن المؤمن كربة من كرب الدنيا نفس الله عنه كرب الاخرة
٤٦٣	من وافق قوله فعله فذاك الذى اصاب حظه ومن خالف قوله فعلها فلانما يونج على نفسه
٤٦٤	منهومان لا يشبعان : منهوم علم و منهوم مال
٤٦٥	من يزرع خيراً يحصد رغبة ومن يزرع شراً يحصد ندامة
٤٦٦	من يصبر على الرزية يعوضه الله
٤٦٧	موت الفجأة راحة للمؤمن وحسرة للكافر

ن

٤٦٩	نجى المخفقون
٤٧٠	نعم الشئى الهدية امام الحاجة
١٧١	نعم العطية ونعم الهدية الموعظة
٤٧٢	نعم العون على تقوى الله الغنى
٤٧٣	نعم المال الصالح للرجل الصالح
٤٧٤	نعمتان مغبون فيهما كثير من الناس : الصحة والفراغ
٤٧٥	نعم صومعة المسلم بيته

و

٤٧٦	والله لقضاء حاجة المؤمن افضل من صيام شهر و اعتكافه
-----	--

صفحه	جمله
٤٧٧	والذى نفسى بيده ما انفق الناس من نفقة احب من قول الخير
٤٧٨	وجبت محبة الله على من اغضب فحلم
٤٧٩	ودالمؤمن فى الله اعظم شعب الايمان
٤٨٠	وقروا كباركم وارحموا صغاركم

هـ

٤٨١	هدية الله على المؤمن السائل بيا به
٤٨٢	هالك امتى على يدى كل منافق عليم اللسان
٤٨٣	هيبه الرجل فى زوجته تزيد فى عفتها

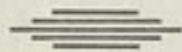
ى

٤٨٤	ياتى على الناس زمان الصابر على دينه كالقابض على المجرمة
	ياتى على الناس زمان لا يبالى الرجل ما تلف من دينه اذا
٤٨٥	سلمت له دنياه
٤٨٦	يسروا ولا تعسروا
٤٨٧	يشيب ابن آدم ويشب فيه اثنان : الحرص وطول الامل
	يبغى ان يكون للمؤمن ثلاث خصال : وقار عند الهزاهز
٤٨٨	وصبر عند البلاء وشكر عند الرخاء

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِنا م خداوند بخشنده مهربان

In the Name of God , the
Compassionate, the Merciful.



أَفَةُ الْجَمَالِ الْخِيَلَاءُ .

كبر و غرور آفت زیبایی است.

Beauty is spoilt by haughtiness .



ای آنکه رخت مایه بزم آرائی است
از کبر پرهیز گرت بینائی است
کردد ز غرور هر رخ زیبا زشت
چون کبر و غرور آفت زیبایی است

أَفَةُ الْجُودِ السَّرْفُ .

اسراف آفت بخشش و کرم است .

Generosity is spoilt by lavishness .



اسراف همیشه مایه اتلاف است
زین راه مروکه دور از انصاف است
بخشش کن و هیچگاه اسراف مکن
چون آفت بخشش و کرم اسراف است

اتَّخِذُوا الْأَهْلَ فَإِنَّهُ أَرْزُقُ لَكُمْ .

ازدواج کنید که روزی شما را بیش تر می سازد .

Marry for it increases your livelihood .



تنهامنشین و بیکس و زار و پریش
زن گیر و مترس از تهیدستی خویش
ز آن رو که به ازدواج چون تن دادی
جهد تو و روزی تو می گردد بیش

اَتَدْرُونَ عَلٰی مَنْ حَرَّمَ النَّارُ؟ عَلٰی الْهَيِّنِ اللَّيِّنِ .

آیا می دانید آتش جهنم بر چه کس حرام است؟ بر آن کس
که آسان گیر و نرم خو باشد .

Do you know to whom will be forbidden
the fire of the hell? To the one who is mild
and lenient .



آنکوز غضب درنده همچون شیر است
وقتی شود آرام که دیگر دیر است
دانسی که جهنم به چه کس گشته حرام ؟
آن مرد که نرم خوی و آسان گیر است

اُتْرِكِ الْمِرَاءَ وَإِنْ كُنْتَ مُحِقًّا .

ستیزه مکن هر چند حق با تو باشد .

Do not quarrel even when you are right.



آنکس که کند ستیزه جوئی ز نخست
او دست ز آبروی خود خواهد شست
آن به که کنی ستیزه جوئی را ترک
هر چند که خود برستی حق باست

إِتَّقُوا الذُّنُوبَ فَإِنَّهَا مُحِقَّةٌ لِلْخَيْرَاتِ .

از گناهان بپرهیزید زیرا خوبی‌ها را از میان می‌برد .

Avoid the sins for it spoils your virtues .



نیکی‌کن و از بدی حذرکن یارا
يك لكه بد زشت کند زیب-ارا
پرهیزکن از گنه که يك بدکاری
از بین برد تمام نیکی‌ه‌ارا

إِتَّقُوا الظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظَلَمَاتٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

از بیدادگری بپرهیزید چه ستمکاری تاریکی های
روز رستاخیز میباشد .

Avoid cruelty for it brings forth darkness
in the day of resurrection .



بهرکم و بیش با خلائق مستیز
از ظلم بترس وز تباهی بگریز
بیداد مکن که دود این آتش تیز
روز تو کند سیاه در رستاخیز

أَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيهِمَا لَهُ وَعَلَيْهِ .

پرهیزگار ترین مردم کسی است که حق گوید خواه
به سودش باشد خواه به زیانش .

The most virtuous man is the one who
tells the truth whether it is to his benefit
or not .



حق گوی و به صدق کوش هنگام بیان
ورپای زیان و سود باشد به میان
آن پاك تراست از همه کو حق گوید
خواه از سخنش سود برد خواه زیان

إِثْنَانِ عَلِيلَانِ أَبَدًا : صَاحِحٌ مُحْتَمٌ وَعَلِيلٌ مُخَلِّطٌ .

دو کس همیشه رنجورند : آدم سالمی که از غذا
پرهیز می کند و بیماری که پرهیز نمی کند .

Two persons are always ill : a healthy
man who is abstinent and a sick man who
does not abstain .



از پیش دو کس درد و بلا نگریند
پیوسته مرض به جانشان آویزد
آن بیماری که هیچ پرهیزش نیست
و آن سالم کز خوراک می پرهیزد

بِاجْتِهَادٍ وَإِنِّي لَعَلِّ فَإِنْ قَصَرَ بِكُمْ الضَّعْفُ فَكُفُّوا عَنِ الْمَعَاصِي .

در کار نیک بکوشید و اگر در این امر ناتوان شدید
از گناه نیز خودداری کنید .

Try to do good and , if you are not able
to do it , do not do evil either



از حرص به هر راه خطا تیز مرو
در دام به هر دانه ناچیز مرو
میکوش به کار نیک و، گرتوانی،
اندر پی کار های بد نیز مرو

أَجِيبُوا الدَّاعِيَ وَاعْوِذُوا المَرِيضَ .

اگر کسی از شما دعوت کرد بپذیرید و اگر کسی
مریض شد او را عیادت کنید .

Accept the invitations and visit the sick .



با جمله درآمیز چنان شکر و شیر
بهر همه دوست باش و غمخوار و نصیر
بیمار چو شد کسی، ازو حال پیرس
دعوت چو کند از تو کسی، زو بپذیر

أَحَبُّ الْأَعْمَالِ إِلَى اللَّهِ إِدْخَالُ السُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ .

پسندیده ترین کار در نزد خداوند شاد کردن قلب
مؤمنین است .

The most gracious deed before God is to
make the faithful happy .



آن به که بعدل کوشی و داد کنی
ماتمزدهای را ز غم آزاد کنی
شایسته ترین کار به نزدیک خدای
آنست که قلب مؤمنی شاد کنی

أَحِبَّ الصَّالِحِينَ فَإِنَّ الْمَرْءَ مَعَ مَنْ أَحَبَّهُ .

نیکوکاران را دوست بدار چون مرد پی کسی است
که دوستش می‌دارد .

Be a loving friend of benefactors for a
man follows the one he loves .



بگریزاز آنکه بدعمل یا بدخوست
شویار کسی که رسم و راهش نیکوست
آنها که نیکوکار بود دوست بدار
چون مرد پی کسی است که کش دارد دوست

أَحْثُوا التُّرَابَ فِي وُجُوهِ الْمَدَّاحِينَ .

بر روی مدح گویدان خاک بریزید .

Pour dust to the faces of those who praise
you .



از مدح و تملق کسان کن پرهیز
وز آنکه ترا کند ستایش بگریز
هم لب ز ستایش خلائق بر بند
هم خاک به فرق هر ستاینده بریز

أَحْسَنُ النَّاسِ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا .

هر که اخلاقش بهتر، ایمانش بهتر .

The one whose character is better his
faith is better.



آن که همه خوشخو تر و درویش تر است
در پیش خدا منزلتش بیش تر است
ایمان کسی از همه برتر باشد،
کو از همه درخوی نکو پیش تر است

أَحْسَنُ زِينَةٍ الرَّجُلِ السَّكِينَةُ مَعَ الْإِيمَانِ .

بهترین زیور مرد آرامش با ایمان است

A man's best ornament is his peace of mind together with his faith .



مؤمن همه وقت دل قوی از آنست
کورا همه جا خدای پشتیبان است
زیبنده ترین زیور مردان خدا
آرامش اوست کز سر ایمان است

أَحْسِنُوا ظُنُونَكُمْ بِأَخْوَانِكُمْ تَغْتَنِمُوا بِهَا صَفَاءَ الْقَلْبِ وَنَقَاءَ
الطَّبَعِ .

گمان‌های خود را در حق برادران نیکو کنید تا از
صفای دل و پاکی طبع آنان بهره برید .

Purify your thoughts about your brethren
in order to enjoy purity of heart on their
part .



پیوسته به عیب دوست گز درنگری
باید دگر از دوستی‌اش درگذری
در حق کسان گمان خود نیکو کن
کز لطف و صفای طبعشان بهره ببری

أَحْكَمُ النَّاسِ مَنْ فَرَّ مِنْ جُهَالِ النَّاسِ .

داناترین مردم کسی است که از نادان دوری جوید .

The wisest man is he who avoids the fool.



از آنکه به خوی همچو حیوان باشد
پرهیز کند هر آنکه انسان باشد
آن از همه خلق بود داناتر
کو دور بود ز هر که نادان باشد

أَخْلِصِ الْعَمَلَ يَكْفِكَ الْقَلِيلُ مِنْهُ .

کار خیر از روی خلوص نیت کن تا کمش نیز ترا بس
باشد .

Do good with sincerity , so that even a
little of it will suffice you .



گر روی و ریا در عمل کس باشد
ور گل کارد نصیب او خس باشد
میکوش به کار خیر از روی خلوص
تا آنکه کمش نیز ترا بس باشد

إِذَا آتَاكُمْ الزَّائِرُ فَآكْرِمُوهُ .

هرگاه کسی بدین شما آید او را گرامی دارید .

Respect anyone who comes to visit you .



از دوست مشو غافل و از دیدارش
شو بهره ور از حالات گفتارش
چون دوست در آید ز پی دیدن تو
اکرام کن او را و گرامی دارش

إِذَا أَحَبَّ أَحَدُكُمْ صَاحِبَهُ أَوْ أَخَاهُ فَلْيُعَلِّمِهِ .

هرگاه کسی از شما یار و برادرانش را دوست دارد
باید او را آگاه کند.

One who likes his friend or his brother
must keep him aware .



چون یار و برادرند با ما نزدیک
مارا چودو همدمند و غمخوار و شریک
آنکو دارد یار و برادر را دوست
باید که کند آگهشان از بدو نیک

إِذَا أَعْسَرَ أَحَدُكُمْ فَلْيَخْرُجْ وَلَا يَغْمَنَّ نَفْسَهُ وَأَهْلَهُ .

هرگاه از شما کسی به رنج و سختی گرفتار شد باید
از خانه بیرون رود و خود و بستگان خود را دچار غم
و اندوه نسازد .

Anyone who might be in grief on account
of difficulties, should leave his house to avoid
making his family sad .



هر کس که شود به رنج و سختی مقرون
در گوشه نباید بنشیند محزون
باید رود از خانه بی چاره برون
درد خود و بستگان نسازد افزون

إِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَوَاضِعِينَ فَتَوَاضَعُوا وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْمُتَكَبِّرِينَ
فَتَكَبَّرُوا .

هرگاه فروتنان را دیدید فروتن باشید و هرگاه به
متکبران رسیدید تکبر کنید .

Show modesty towards modest men and
be insolent to the arrogant .



بر دوست ز مهر پرتو افکن میباش
با دشمن خویش نیز دشمن میباش
پیش متکبران تکبر میکن
در نزد فروتنان فروتن میباش

إِذَا عَمِلْتَ سَيِّئَةً فَاَعْمَلْ حَسَنَةً تَمْحُوهَا .

هرگاه کار بدی کردی کار نیکی نیز انجام بده تا
آنرا از میان ببرد.

When you do an evil , do a good deed too ,
in order to redeem it .



هشیار، به کارش چو زیان گشت عیان،
افتد پی سودی که کند دفع زیان
چون بد کردی، کار نکو نیز بسکن
تا نیکی تو برد بدی را ز میان

إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ .

اگر شرم نداری ، هر چه میخواهی بکن .

If you feel no shame you can stoop to anything .



گر شرم ز ننگ و روسیاهی بکنی
خود ترک ملامی و مناهی بکنی
ور شرم نداری و خجالت نکشی
پس آزادی که هر چه خواهی بکنی

إِذَا مَدِحَ الْفَاجِرُ اهْتَزَّ الْعَرْشُ وَغَضِبَ الرَّبُّ .

هرگاه بدکاری را بستایند عرش بلرزد و خدا در
خشم درآید .

When you praise a debauchee heaven
quakes and God becomes angry.



بدکار و شریر را ملامت باید
تا دست دگر سوی بدی نگشاید
بد کاری را اگر کسی بستاید،
از گفته او خدای در خشم آید

إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ ، فَإِنْ يَكُ رُشْدًا فَاتَّبِعْهُ
وَإِنْ يَكُ غِيًّا فَاجْتَنِبْهُ .

چون از پی انجام کاری دامن همت بکمر زدی پایان
آنرا بنگر . اگر از راه راست است انجامش ده و اگر مایه
گمراهی است از آن بگذر .

When you embark upon doing something ,
envisage the way it leads you : if it is a straight
path do it , if a straying one leave it .



دامن چو زدی از پی کاری به کمر
پایانش را به چشم دقت بنگر
گر از ره راست باشد انجامش ده
ور مایه گمراهی است از آن بگذر

أَذَلُّ النَّاسِ مَنْ أَهَانَ النَّاسَ .

خوارترین مردم کسی است که مردم را خوار شمارد.

The most despised man is the one who despises people .



عاقل چو کهر عزیز دارد همه را
قیمت نهد و قدر گذارد همه را
خود خوارتر است از همه خلق جهان
آن مرد که خوار می‌شمارد همه را

إِرْحَمُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمَكَ مَنْ فِي السَّمَاءِ .

بر آنکه در روی زمین است رحمت کن تا از آنکه
در آسمان است رحم ببینی .

Have mercy upon anyone who lives on
the earth if you want to have mercy from
He who is in heaven .



با خلق بدی مکن اگر داری فهم
نیکی میکن کز ثمرش یابی سهم
بر آنکه بود روی زمین رحمت آر
کز آنکه بود در آسمان بینی رحم

إِزْهَوْا عَزِيْزًا ذَلَّ وَغَنِيًّا أَفْتَقَرَ وَعَالِمًا ضَاعَ فِي زَمَانٍ جُهَالٍ

رحمت آرید بر آن عزیز که خوار شود و توانگری که
فقیر گردد و دانائی که در روزگار نادانان ضایع و
بیمقدار ماند.

Have mercy upon a dear man who is
despised, a rich man who is impoverished
and a learned man who is idle in the realm
of ignorance.



رحم آر بر آن عزیز کو خوار شدست
و آن مرد توانگری که ناچار شدست
و آن عاقل دانا که بود بی مقدار
چون در کف جهال گرفتار شدست

ارْغَبْ فِي مَا عِنْدَ اللَّهِ يُحِبَّكَ اللَّهُ وَارْهَدْ فِيهَا عِنْدَ النَّاسِ
يُحِبَّكَ النَّاسُ .

بر آنچه که پیش خداست دل بسپار تا خدا ترا دوست
بدارد؛ و از آنچه که پیش خلق خداست دل بردار تا خلق
ترا دوست بدانند .

Love those which belong to God if you
want Him to love you ; and leave those which
belong to men if you want them to like you



خواهی که خداوند ترا گردد یار؟
بر آنچه بود پیش خدا دل بسپار
خواهی که ترا خلق خدا دارد دوست
دلز آنچه که پیش خلق باشد بردار

ازْهَدُ النَّاسِ مِنْ اجْتِنَابِ الْحَرَامِ .

پارساترین خلق خدا کسی است که از آنچه حرام
شده پرهیز میکند .

Most pious person is the one who abstains
from everything that religion has forbidden.



دیندار کسی است که زهوس بگیرد
با لشکر شهوت و هوی بستیزد
از جمله خلق پارساتر آنست
کز آنچه حرام گشته می پرهیزد

إِسْتِثْمَامُ الْمَعْرُوفِ أَفْضَلُ مِنْ إِبْتِدَائِهِ .

به انجام رساندن نیکی بهتر از آغاز کردن آن است .

To fulfil a good deed is better than to start it .



بسیار طریق نیکی و احسان را
مگذار ز دست شیوه نیکان را
آن به که کنی بنیکی آغاز ولی
بترکه به انجام رسانی آنرا

إِسْتَرْشِدُوا الْعَاقِلَ وَلَا تَعْصُوهُ فَتَنْدَمُوا .

از خردمند راه را بپرسید و از فرمانش روی متابید
وگرنه پشیمان میشوید .

To find the right path ask a wiseman, and
not disobey him, or else you will regret it .



گر هرچه خردمند بگوید شنوی
هرگز ز ره صواب بیرون نروی
زوراه بپرس تا نگردی گمراه
زوروی متاب تا پشیمان نشوی

إِسْتَعْفِفْ عَنِ السُّؤَالِ مَا اسْتَطَعْتَ .

تا میتوانی از درخواست خود داری کن .

Avoid requesting as long as you can.



چیزی چو به خواهش از کسی بستانی
دلخسته ز بار منتش میمانی
ز آنجا که سرافکنندگی آرد خواهش
درخواست مکن ز خلق تا بتوانی

أَسْرَعُ الذُّنُوبِ عُقُوبَةً كُفْرَانُ النِّعَمَةِ .

کیفر ناسپاسی زودتر از عقوبت هر گناهی فرا میرسد .

Ingratitude will be punished sooner than
all other sins .



آنرا که بهخوان رزق امروز رهی است
شکر ار نکنند، دچار روز سیاهی است
چون کیفر ناسپاسی و ناشکری
بس زودتر از عقوبت هر گنهی است

• اسعدُ الناسِ مَنْ خالَطَ كِرَامَ الناسِ .

خوشبخت ترین مردم کسی است که با جوانمردان
آمیزش کند .

The happiest man is one who associates
with virtuous people .



چون راه جوانمرد ره احسان است
تا آنرا که شود رفیق پشتیبان است
خوشبخت ترین مرد بگیتی آنست
کو هممنفس و یار جوانمردان است

أَشَجَّ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ

دلیر ترین مردم کسی است که بر هوای دل خود چیره
شود .

The bravest of men is he who can overcome
his heart desires.



چون رهن نفس سرکش و خیره شود
روز تو ز دستبرد او تیره شود
پر زور تر و دلیرتر از همه کس
آن است که بر هوای دل چیره شود

أَشَدُّ النَّاسِ اجْتِهَادًا مَنْ تَرَكَ الذُّنُوبَ .

آنکس که گناهان را ترك نماید جهادش از همه کس
سخت تر است .

To avoid the sins is the greatest Holy war.



آنرا که پرستش الهی کیش است
خوشخوی و درستکار و نیک اندیش است
آن از همه نیروی جهادش بیش است
کو از همه در ترك گناهان بیش است

أَشَدُّكُمْ مِنْ مَلِكٍ نَفْسَهُ عِنْدَ الْغَضَبِ وَأَحْلَمُكُمْ مَنْ عَفَا
بَعْدَ الْمَقْدَرَةِ .

توانا ترین شما کسی است که در وقت غضب خویشتن
دار باشد؛ برد بار ترین شما کسی است که ، با داشتن قدرت
مجازات ، عفو کند .

The most powerful man is he who can
control himself when he is angry , and the
most patient man is he who is able to punish
but forgives .



آن از همه باشدش توانائی بیش
کو وقت غضب شود مسلط بر خویش
و آن از همه بردبار تر باشد کو
با قدرت انتقام، عفو آرد پیش

أَسْفِقُوا تَحَدُّوا وَتُوجِرُوا .

با خلق مهربان باشید تا ستوده شوید و اجر یابید .

Be kind to the people if you want to be
praised and rewarded .



دمساز شو و به مهربانی بگرای
کاین سود رساند بتو در هر دو سرای
در این دنیا ترا ستایند کسان
در آن دنیا ترا دهد اجر خدای

أَطْلُبُوا الْعِلْمَ وَلَوْ بِالصِّينِ

دانش بجوئید اگر چه در چین باشد (۱)

Acquire knowledge even though it be
found in China .



آنها که نشان از خرد و دین باشد
کسب هنر و کمال آئین باشد
دانش طلب ای دوست که پیغمبر گفت
دانش جوئید اگر چه در چین باشد

۱- منظور این است که در پی کسب دانش از رفتن به دورترین نقطه
دنیا نیز نباید خودداری کرد .

أَعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ يُرِيكَ .

خدا را چنان عبادت کن که گویی او را عیان می بینی؛
اگر هم تو او را نبینی، او ترا می بیند .

Worship God in such a way as if you
are seeing him; even though you do not see
him, He can see you .



ای دوست عبادت آنچنان کن که خدا
گویی همه جاست پیش چشمت پیدا
ورز آنکه خدای را نمی بینی تو ،
پیوسته ترا خدای باشد بینا

أَعْبَدُ النَّاسِ مِنْ أَقَامِ الْفَرَائِضِ .

کسی خدا را بهتر از همه بندگی میکند که واجبات
دین را بجای میآورد .

The best form of God's worship is performance of religious duties .



آن مرد که رو بدرگه حق آرد
اندر ره ابلیس قدم نگذارد
در بندگی خدا کسی پیش تر است
کو آنچه خدا گفته بجا میآرد

أَعَجَّلُ الْخَيْرِ ثَوَابًا بِصَلَاةِ الرَّحِيمِ .

دیدن خویشاوندان کاری نیکوست که زودتر از هر کار خیری به ثواب میرسد .

To visit the relatives is a good deed whose reward comes in quickest time.



رو کن سوی اقوام پی دیداری
بردار ز دوششان به یاری باری
کاری است نکودیدن خویشاوندان
کآید بثمر زودتر از هر کاری

أَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا رَضِيَ لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ
مَا كَرِهَ لِنَفْسِهِ .

دادگر ترین مردم کسی است که آنچه برای خود میخواهد
برای دیگران بخواهد و آنچه برای خود نمیخواهد برای
دیگران نیز نخواهد .

The most fair treating man is he who
wishes for the others what he wishes for
himself , and does not want for the others
what he does not want for himself



عادل تر و دادگر ترین خلق خداست
آنکس که ز خود پسندی و کبر جداست
چیزی که بخود خواست برای همه جست
و آنرا که نخواست، بهر کس نیز نخواست

أَعْرِفْكُمْ بِنَفْسِهِ أَعْرِفْكُمْ بِرَبِّهِ .

از شما هر کس که خود را بیشتر شناسد خدا را بیشتر
شناسد .

In as much as you know yourself , you
know God .



خواهی که پی معرفت خالق خویش
یا بی نظری ؟ به خلقت خویش اندیش
هر قدر که بیش تر شناسی خود را
آنقدر خدا شناسی ات گردد بیش

اعطِ الأجير أجره قبل أن ينشف عرقه .

مزد کسی را که اجیر کرده ای بده پیش از آنکه
عرق برتنش خشک شود .

When you hire a labourer, pay his wage
before his sweat is dried out



مگذار که حق مردم از دست رود
یا آنکه کسی در پی حقش بدود
آنها که اجیر کرده ای ، مزد بده
زآن پیش که برتنش عرق خشک شود

اعظم الناس منزلة يوم القيامة أمشاهم في أرضه
بالنصيحة لخلقه .

در محشر مقام کسی از همه بالا تر است که در روی
زمین بیش از همه به مردم پند دهد .

One who gives more advice to people his
position on the day of judgement will be
higher than that of others .



آنرا که ره خطا فکنده است به پند
شورا هبر و رهائی اش ده ز گزند
در حشر مقام او فزون از همه است
آنکس که دهد به خلق بیش از همه پند

اعقل الناس أشدُّهم مَدَارَاةً لِلنَّاسِ .

خردمند تر از همه کسی است که بیش از همه با مردم مدارا کند .

The wisest person is the one who can treat people in a most lenient manner .



شاد آنکه حذر ز جنگ و غوغا بکند
پیوسته رهی به صلح پیدا بکند
آن مرد خردمند تر است از همه ، کو
بیش از همه با خلق مدارا بکند

أَعْظَمُ النَّاسِ قَدْرًا مَنْ تَرَكَ مَا لَا يُعْنِيهِ .

کسی بلند قدر تر از همه است که آنچه را بکارش
نمی آید ترک کند .

The most dignified man is he who leaves
what ever is useless to him



بر آنچه ز کارت گرهی نکشاید
گر دل بندی به زحمت افزاید
آن از همه کس بقدر برتر باشد
کو ترک کند آنچه به کارش ناید

أَعْقَلُ النَّاسِ مُحْسِنٌ خَائِفٌ وَأَجْهَلُ النَّاسِ مُسِيءٌ آمِنٌ .

عاقل ترین مردم کسی است که نیکوکار است و از خدا
ترس دارد و نادان تر از همه کسی است که گناهکار است
و از روز جزا نمی ترسد .

The wisest person is he who is benevolent
yet fears God ; and the most ignorant person
is the one who is sinful and is not afraid of
punishment .



آن از همه با خرد تر افتد اینجا
کو بیگنه است و ترس دارد ز خدا
و آن مرد زهر کسی است نادان تر کو
دارد گنه و ترسد از روز جزا

أَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَىٰ عِلْمِهِ .

دانشمند ترین مردم کسی است که دانش دیگران
را نیز بردانش خود بیفزاید .

The most learned man is he who adds the
knowledge of others to his own .



آن از همه عاقل تر و داناتر بود
کز گنج کمال برد افزون تر سود
از دانش و علم دیگران بهره گرفت
زین راه بعلم و دانش خویش افزود

إِغْتَنِمُوا بَرْدَ الرَّبِيعِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَبْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ
وَاجْتَنِبُوا بَرْدَ الْخَرِيفِ فَإِنَّهُ يَفْعَلُ بِأَبْدَانِكُمْ مَا يَفْعَلُ بِأَشْجَارِكُمْ.

هوای بهار را غنیمت شمردید زیرا با شما آن کند که
با درختان شما میکند و از سردی پائیز بر حذر باشید چون
با شما آن میکند که با درختان شما میکند .

Take the benefit of the spring season for
it does to your body what it does to your
trees , and avoid the coldness of autumn for
it does to your body what it does to your
trees .



ای دوست بهار را غنیمت بشمار
کآن با تو کند که میکند با اشجار
وز سردی پائیز حذر کن بسیار
چون با تو همان کند که با بیدوچنار

أَغْفَلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ .

غافل ترین مردم کسی است که از دگرگونی دنیا پند
نگیرد .

The most neglectful man is he who does
not take lesson from life's ups and downs .



گیتی به برت هم عسل آرد هم زهر
روزی بتو مهر ورزد و روزی قهر
آن مرد بود از همه کس غافل تر
کاو پند نکیرد از دگرگونی دهر

أَغْنَى النَّاسِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحِرْصِ أَسِيرًا .

از همه بی نیاز تر کسی است که گرفتار آرزوست .

He is most free from want who is not greedy.



هرکس که اسیر حرص شد، دست نیاز
پیوسته به سوی این و آن کرد دراز
آن از همه بی نیاز تر میباشد
کو نیست گرفتار به سرپنجه آرزو

أَفْضَلُ الْجِهَادِ كَلِمَةُ عَدْلِ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ .

بالاترین جهاد آنست که در نزد پیشوای ستمگری
سخن از عدل و داد گفته شود .

The greatest crusade is to speak of justice
before a tyrant leader.



در چشم کسی که دادگستر باشد ،
آن جنگ و جهاد از همه برتر باشد
کز عدل بگویند دلیرانه سخن
در پیش امیری که ستمگر باشد

أَفْطَرُ النَّاسِ الطَّامِعُ .

طمعکار از همه کس فقیرتر و محتاج تر است .

The poorest of all people is the one who
is covetous .



آسوده درین جهان کسی باشد و بس
کآزاد ز قید حرص و آزست و هوس
آنکس که طمعکار و حریص افتادست
مسکین تر و محتاج تر است از همه کس

اقبلوا الكرامة وافضل الكرامة الطيب اخفه مجلًا
وأطيبه ريحًا .

تحفه دوستان را بپذیرید ؛ بهترین تحفه نیز عطر است
که وزن سبک و بوی خوش دارد .

Accept gifts from your friends . The best
gift for friends is perfume, light in weight
and scenty in smell .



هر تحفه که دوست داده بر قدر و بهاست
آنرا اگر از او بپذیری تو ، رواست
عطر از همه تحفه هاست بهتر زیرا
وزنش سبک است و بوی آن روح افزاست

أَقْرَبُ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا ادْخَلَ عَلَى قَلْبِ
أَخِيهِ الْمَسْرَّةَ .

آن زمان بنده بخدا نزدیکتر است که دل برادر خود را
شاد سازد .

A man is near to God only when he makes
his brethren happy .



شاد آنکه ز هر غمزده‌ای یاد کند
اورا به تسلی زغم آزاد کند
آندم به خدای بنده نزدیک تر است،
کز لطف دل برادری شاد کند

أَقَلُّ النَّاسِ حُرْمَةً الْفَاسِقُ .

آلوده دامن از همه مردم احترامش کمتر است .

A debauchee is respected less than all other people .



آن کس که ز پاکدامنی بهره‌ور است
از صحبت ناپاک‌دلان بر حذر است
آن از همه احترام کمتر دارد
کو از همه آلودگی‌اش بیشتر است

أَقْلُ النَّاسِ رَاحَةً الْبَخِيلِ .

آسایش تنگ چشم و بخیل از همه کمتر است .

There is less peace of mind for a parsimonious person than anyone else .



آنکس که بود بخیل خوارست و ذلیل
شادیش کم است و روزی اش نیز قلیل
در دار جهان از همه کمتر باشد
آسایش آنکه تنگ چشم است و بخیل

أَقَلُّ النَّاسِ لَذَّةَ الْحَسُودِ .

حسود لذتش از همه کس کمتر است .

The pleasures of a jealous person is less than that of anyone else.



پیوسته حسود جان خود را آزرده
وز رنج حسد نیافت راحت تا مرد
آن از همه لذت جهان کمتر برد
کو بود حسود و غصه بیش از همه خورد

أَقَلُّ النَّاسِ مُرُوَّةً مَنْ كَانَ كَاذِبًا .

مردانگی کسی از همه کمتر است که دروغگو باشد.

A liar's courage is less than all other people's .



کس را ز شجاعت اثری گر باشد ،
میگوید راست تا میسر باشد
مردانگی کسی است کمتر ز همه
کواز همه کس دروغگوتر باشد

أَقِلَّ مِنَ الدَّيْنِ تَعِشْ حُرًّا .

وام کمتر کن و آزاد بزی .

Reduce your debts and live more freely .



خرسند بنعمت خداداد بزی
کم خور غم زندگانی و شاد بزی
با آنچه که قسمت تو گردیده بساز
کم وام کن از مردم و آزاد بزی،

أَقْلَ مِنْ الذُّنُوبِ يَهْنُ عَلَيْكَ الْمَوْتُ .

گناه کمتر کن تا مرگت بر تو آسان گردد .

Avoid the sins so that you may bear death easily .



آن بیگنهی که پاکدامان باشد

بهرچه ز روز حشر ترسان باشد؟

کم کن گناه اندرین جهان تا بهرت

رفتن به جهان دیگر آسان باشد

أَقِلَّ مِنَ الشَّهَوَاتِ يَسْهَلُ عَلَيْكَ الْفَقْرُ .

کمتر شهو ترانی کن تا تحمل تهیدستی برایت آسان
گردد .

Lessen your sensual desires in order to be
more able to bear poverty .



دخل خود و خرج خویش را نیک بسنج
پرخرج مباش چون نداری زر و گنج
کم درره شهوت و هوس پای گذار
تا کم ز تهیدستی خود بینی رنج

أَقْبِلُوا عَثْرَاتِ الْكِرَامِ .

لغزش های مردان بزرگوار را نادیده انگارید.

Ignore noblemen's slips .



آنکس که به جود و راد مردی است شهیر
زو خرده مگیر بر سر هر تقصیر
مردان بزرگوار و باهمت را
گر لغزش کوچکی است، نادیده بگیر

أَكْثَرُ النَّاسِ شَبَعًا أَكْثَرُهُمْ جُوعًا فِي الْقِيَامَةِ .

کسی که درین جهان از همه سیر تر است در آن دنیا از همه گرسنه تر خواهد بود .

One who is most satisfied in this world will be most hungry in the other.



آنکس که زخوان این جهان بهره‌ور است
بی بهره ز نعمت جهان دگر است
در آن دنیا گرسنه‌تر از همه است
آن‌کز همه کس در این جهان سیر تر است

أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقَلُّهُمْ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا .

هر که دانشش بیشتر قدرش بیشتر و هر که علمش
کمتر ارزشش کمتر است .

One whose knowledge is greater is better
revered, one whose deed is less his worth is
less .



در کسب کمال و دانش و فضل و هنر
میکوش ؛ که از جمله افراد بشر
پر قدرتر است هر که علمش بیش است
کم قدرتر است هر که علمش کمتر

أَكْثَرُ أَهْلِ النَّارِ الْعُزَابُ .

بیشتر دوزخیان مردان بی زنند .

Most of those who will dwell in hell are bachelors .



مردان و زنانی که مجرد مانند
دوری ز هوای نفس خود نتوانند
در قعر جحیم بیشتر آنانند
کز دولت ازدواج روگردانند

أَكْثَرُ مَا يُؤَلِّجُ أُمَّتِي الْجَنَّةَ تَقْوَى اللَّهِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ .

چیزی که بیشتر کسان مرا به بهشت میبرد پارسائی و
خوشخوئی است .

The things which lead most of my people to
heaven are abstentiousness and good temper .



آنکس که خدا پرست و با ایمان است
بیزار ز تند خوئی و عصیان است
آن چیز که میبرد کسان را بهشت
خوشخوئی و پارسائی ایشان است

أَكْرَمُ النَّاسِ اتَّقَاهُمْ .

کسی از همه گرامی تر است که از همه پرهیزگارتر باشد .

The one who is most pious is most revered



شاد آنکه ز هر کسی صفاکیش تراست
دلپاک تر و عافیت اندیش تر است
آن از همه عز و حرمتش بیش تر است
کز جماله به پاکدامنی بیش تر است

الْأَمَانَةُ تَجْلِبُ الرِّزْقَ وَالْخِيَانَةُ تَجْلِبُ الْفَقْرَ .

امانت روزی میآورد و خیانت تنگدستی .

Honesty increases livelihood and treachery
leads to poverty .



آن مرد که گشت از درستی عاری
بیند همه جا ز نادرستی خواری
رزقت شود افزون ز امانت داری
فقرت شود افزون ز خیانتکاری

الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِأُمَّتِي وَلَوْ لَا الْأَمَلُ مَا أَرْضَعَتْ وَالِدَاتُ
وَلَدَهُنَّ وَلَا غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا .

امید برای کسان من رحمت است ؛ چه اگر امید نبود هیچ
مادری فرزند خود را شیر نمیداد و هیچ باغبانی درخت
نمی‌نشانید.

Hope is the blessing for my people, for, if
there was no hope, no mother would feed her
baby and no gardener would plant any tree .



مردم همه را امید سازد خوشبخت
بر بندد اگر امید از دلها رخت
مادر ندهد به طفل نوزادش شیر،
دهقان نشانند بزمین هیچ درخت

الْأُمُورُ بِتَمَامِهَا وَالْأَعْمَالُ بِخَوَاتِمِهَا .

کارها بسته به اتمام آنها، و کردارها بسته به انجام آنهاست .

Affairs are judged by their consequences
and deeds by their outcome .



آن فکر که باعمل نباشد همگام
نیکار فکری نیست جز اندیشه خام
ز آن کار بگو که کرده باشند تمام
و آن کرداری که داده باشند انجام

أَلَا مَوْزُ مَرْهُونَةٍ بِأَوْقَاتِهَا .

هر کاری موقوف به وقت است .

Every thing can be done when its right time comes .



تا در نرسد بهار در گلزاری
از گل نتوان یافت در آن آثاری
چون وقت رسید سخت‌ها سهل‌شود
موقوف به وقت خود بود هر کاری

أَلَا وَمَنْ سَمِعَ فَاخِشَةً فَأَفْشَاهَا كَانَ كَمَنْ أَتَاهَا .

هر کس خبر سار بدی را بشنود و فاشش کند مانند کسی
است که آن کار را انجام داده است .

One who lets the news of an evil deed out
is like the one who has done it.



در راه بدی کسی چو بگذارد گام
فاشش مکن و مساز او را بدنام
آنکو خبر کار بدی فاش کند
ماند به کسی که داده آن کار انجام

الْأَيْدِي ثَلَاثَةٌ : مُنْفِقَةٌ وَسَائِلَةٌ وَمُمْسِكَةٌ فَخَيْرُ الْأَيْدِي
الْمُنْفِقَةُ .

دست‌ها بر سه گونه‌اند: دست بخشنده و دست‌خوار و
دستی که هیچ نمی‌بخشد؛ دست بخشنده از همه بهتر است.

There are three kinds of hands: generous,
seeker of money and one which never pays
out anything. the generous one is the best.



داریم سه نوع دست : يك دست كريم
يك دست نیاز مند و يك دست لثيم
و آن دست كريم از همه بهتر باشد
زیرا که دهد به مستمندان زر و سيم

الْإِيمَانُ نِصْفَانِ : نِصْفٌ فِي الصَّبْرِ وَنِصْفٌ فِي الشُّكْرِ .

ایمان دو نیمه است: يك نیمه در شکیبائی و يك نیمه در سپاسگزاری .

Faith has two sides, one in patience and the other in thanksgiving .



در صبر بکوش و دل تهی کن زهراس
از شکر مکن دریغ و حق را بشناس
ایمان بدو نیمه است ز بنیان و اساس
يك نیمه آن شکیب و يك نیمه سپاس

الْبَخِيلُ الَّذِي يَأْكُلُ وَلَا يُعْطِي وَاللَّئِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَلَا
يُعْطِي .

بخیل کسی است که خود می خورد و هیچ بدیگران
نه می بخشد و لئیم کسی است که نه خود می خورد و نه بدیگران
می بخشد .

The avaricious man spends his money for
his own use and does not give anything to
the poor, but the mean man neither spends for
himself nor gives to the poor .



آن است بخیل کو کند خود را سیر
اما نشود گرسنه را یار و نصیر
و آن مرد لئیم است که نه خود بخورد
نه آنکه عطا کند به مسکین و فقیر

أَلْبَخِيلُ حَقًّا مَنْ ذَكَرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يُصَلِّ عَلَيَّ .

کسی بخیل است که نام مرا بشنود و نگوید رحمت خدا
بر او باد .

One who hears my name and does not wish
me to be blessed by God is an avaricious man.



شاد آنکه دلی را به زبان سازد شاد
پیوسته به نیکی کند از مردم یاد
آن مرد بخیل است که نامم شنود
و آنکاه نگوید که بر او رحمت باد

الْبِرُّ حُسْنُ الْخُلُقِ .

خوشخوئی نیکو کاری است .

Good temper is beneficence.



از دست تو گر که بر نیاید کاری
میکوش که بازبان دلی خوشداری
خوشگوئی و خوشخوئی و خوشرفتاری
درسی بود از کتاب نیکوکاری

الْبِرَّةُ مَعَ أَكْبَرِكُمْ

خیر و برکت با بزرگان شماست .

Blessings emanate from your great men .



آنکس که نگهبان و نگهبان شماست
غمخوار شما و حافظ جان شماست
خیر و برکت که بهره‌خوان شماست
از فیض بصیرت بزرگان شماست.

الْبَغْيُ يُوجِبُ النَّدَمَ .

ستم پشیمانی آورد .

Oppression brings remorse .



آن سفله که دانه ستم می‌کارد
زین کشته بجز بلاچه برمیدارد؛
ظالم نشد از چنگ مکافات رها
بیداد پشیمانی و افسوس آرد

الْبَلَاءُ مُوَكَّلٌ بِاللِّسَانِ .

مصیبت وابسته به گفتار است .

Calamity may follow wrong talking.



هر جای که شمشیر زبان در کار است
زخمی که از آن بجان رسد بسیار است
هر رنج و مصیبت که روان آزار است
وابسته لب گشودن و گفتار است

التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ .

هر که از گناهی توبه کند بکسی میماند که گناه ندارد .

One who repents from a sin is like the one who is innocent .



شیطان چو ترا فکند در قعر چاهی
از بهر نجات خویش میجوی رهی
آن مرد که از گناه خود توبه کند
ماند بکسی که نیست او را گنهی

• اَلتَّاجِرُ الْجَبَانُ مَحْرُومٌ •

بازرگان ترسنده محروم است •

A coward merchant will be deprived of profits •



نرس تو کند کار تو دشوار آخر
جبین تو کند ترا گرانبار آخر
بازرگانی که ترسد از هر سودا
محروم شود ز سود بسیار آخر

التَّاجِرُ يَنْتَظِرُ الرِّزْقَ وَالْمُحْتَكِرُ يَنْتَظِرُ اللَّعْنََةَ .

تاجر منتظر رزق است و محتکر منتظر لعنت .

A merchant expects a decent benefit and a hoarder awaits to be cursed .



آن تاجر منصف که رود از در راست
گر منتظر رزق حلال است رواست
و آن محتکر پست که غافل ز خداست
گر منتظر لعنت خلق است بجاست

الْتَّحَدُّثُ بِالنِّعَمِ شُكْرٌ .

از نعمت ها سخن گفتن مانند شکر نعمت کردن است.

To mention blessing is like thanking God
for them .



چون بهره تو رفاه و راحت باشد
یاد آر ز نعمتی که قسمت باشد
از نعمت ها سخن بلب آورده
مانند سپاس و شکر نعمت باشد

التَّذْبِيرُ نِصْفُ الْعَيْشِ .

دوران‌دیشی نیمی از عقل‌معاش است .

Prudence is half way to personal economy.



بیجا مکن اسراف و زر و سیم مپاش
در کار معاش بی مبالات مپاش
کار از سر بینش کن و دور اندیشی
دور اندیشی است نیمی از عقل معاش

الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلِّ السُّوْفِ .

بهشت زیر سایه شمشیر هاست .

Paradise can be obtained under the shadow
of swords (in a holy war) .



آن مرد که در جهاد همچون شیر است
تیغش بجهان شرع کشور گیر است
هر کس بجهاد رفت، شد اهل بهشت
فردوس بزیر سایه شمشیر است .

الْجَنَّةُ دَارُ الْأَسْفِيَاءِ .

بهشت خانه سخاوتمندان است .

Paradise is a house for the generous .



گر مرد به ظلم و جور بی مانند است
ز آنست که از حرص پایش بند است
با جود و سخا باش که گلزار بهشت
منزلکه نیکان سخاوتمند است

الْجَنَّةُ مِائَةٌ دَرَجَةٍ : تِسْعَةٌ وَتِسْعُونَ لِأَهْلِ الْعَقْلِ وَوَاحِدَةٌ
لِغَيْرِ النَّاسِ .

بهشت صد مقام دارد : نود و نه مقام آن برای خردمندان
و یکی برای دیگران است .

Paradise has hundred places , of which
ninety nine are for the wise and one for the
others .



پیوسته خرد راهنمای بشر است.
آری بهشت اگر که صد خانه در است
بیشک نود و نهش خردمندان راست
يك خانه از آن مردمان دگر است

الْحَاسِدُ مُغْتَاظٌ عَلَى مَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ .

حسود بر کسی خشم می گیرد که گناهی نکرده است .

A jealous person gets angry with one who has no sin .



بدبخت حسود راست روز سیاهی
او را ز بی نجات از آن نیست رهی
آنکس که بود حسود میگیرد خشم
بر آنکه نکرده هیچ جرم و گنهی

الْحَزْمُ بِإِجَالَةِ الرَّأْيِ وَالرَّأْيُ بِتَحْصِينِ الْأَسْرَارِ .

دور اندیشی بسته به داشتن رأی ، ورأی به نگهداری
راز است .

Prudence is the result of wisdom and
wisdom requires keeping secrets .



در گفتن راز اگر کنی لب را باز
افسوس خوری چون شود آن راز ابراز
دور اندیشی داشتن رأی نکوست
وآن رأی نکو بسته بپوشیدن راز

الْحَقُّ ثَقِيلٌ مُرٌّ ، وَالْبَاطِلُ خَفِيفٌ حُلُوٌّ .

حق تلخ و سنگین ، ولی باطل سبک و شیرین است.

Truth is heavy and bitter , but falsehood
is light and sweet .



چون مردنه حق نبوش و نه حق بین است
دشمن شودت چو گوئی اش حق این است
حق تلخ و ملالت آور و سنگین است
باطل سبک و ملایم و شیرین است

الْحَيَاءُ خَيْرٌ كُلُّهُ .

حیا هر قدر که باشد خوب است .

Modesty is good to whatever extent it can be found .



آن مرد که شرم دارد و محبوب است،
چون شرم ز معصیت کند، محبوب است
ز آنجا که حیا ز فسق بازت دارد
هر قدر حیا داشته باشی خوب است

الْحَيَاءُ وَالْإِيمَانُ فِي قَرْنٍ وَاحِدٍ فَإِذَا سَلِبَ أَحَدُهُمَا أَتَبَعَهُ
الْآخَرُ .

حیا و ایمان به یک رشته بسته شده اند . اگر یکی
بیفتد دیگری هم به دنبالش خواهد افتاد.

Modesty and faith are tied on one cord ;
if one of them falls the other one follows .



چون مرد به راه فسق بی شرم رود
ایمانش هم درین ره از دست شود
ایمان و حیا به یکدگر متصلند
این گر رود از میانه، آن نیز رود

الْمَخْلُوقُ كُلُّهُمْ عِيَالٌ لِلَّهِ فَاجْبُهُمْ إِلَى اللَّهِ أَنْفَعُهُمْ لِعِيَالِهِ .

مردم همه روزیخواران خداوند هستند و هر کس که به خلق خدا بیشتر سود برساند در نزد خدا از همه محبوب تر است.

All people are dependents of God , and one who serves the people more is dearer to Him .



روزی خور خالقند ابناء بشر
در سایه لطفش همه آرند بسر
هر کس که به خلق بیشتر سود رساند
در نزد خداست عزتش افزون تر

الْخَيْرُ كَثِيرٌ وَمَنْ يَعْجَلْ بِهِ قَلِيلٌ .

کار نیک بسیار است ولی نیکو کار کم است .

Good deeds are many , but those who do them are few .



نیکی نه همان به دعوی و گفتار است
نیکو منشی به نیکی کردار است
کاری که نکوست در جهان بسیار است
چیزی که کم است مرد نیکوکار است

الذَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلِهِ .

هر که مردم را به کار نیک رهبری می کند مانند کسی
است که آن کار را انجام می دهد .

One who leads people to do good is like
the one who does it .



چون دانستی که راه خیر است کدام
آن به که به راه خیر برداری گام
آنکس که به کار نیک رهبر باشد
مانند به کسی که داده آن کار انجام

الدُّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ .

دعا حربۀ مؤمن است .

A believer's prayer is his weapon .



تا روی دل شما بدرگاه خداست
پیوسته خدا نیز نگهبان شماست
مؤمن به دعا بر در حق کامرواست
چیزی که سلاح مؤمنان است دعاست

الدُّنْيَا سَاعَةٌ فَاجْعَلُوهَا طَاعَةً .

دنیا بیش از ساعتی پایدار نیست؛ پس آنرا در بندگی
خدای تعالی بگذرانید .

The transitory world may not last
longer than an hour ; then spend it in
God - worshipping .



از قید جهان رها شو و باش بر آن
کز بهر کم و بیش نباشی نگران
این دنیا را که ساعتی پاید و بس
در بندگی خدای یکتا گذران

الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَخَيْرُ مَتَاعِهَا الْمَرْءَةُ الصَّالِحَةُ .

دنیا پر از اسباب خوشی است و بهترین آنها زن نیکوکار است .

The world is full of pleasant things and the best of them is a virtuous wife .



با یار فرشته خوی هر کس یار است
از بخت بلند خویش برخوردار است
اسباب خوشی در این جهان بسیار است
لیک از همه بهتر زن نیکوکار است

الدُّنْيَا مَلْعُونَةٌ وَمَلْعُونٌ مَا فِيهَا إِلَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا أَوْ ذَاكِرًا
لِلَّهِ تَعَالَى .

دنیا ، و هرچه در آنست ، دور از رحمت خداست
مگر دانشمند یا دانشجوی و کسی که همیشه به یاد خدایتعالی
است .

The world and whatever in it are deprived
of God's blessing except the learned or learners
or those who always remember Almighty
God .



دنیا و هرآن چیز که اندر دنیاست
محروم از فیض رحمت خاص خداست
جز دانشجوی یا کسی که داناست
یا آنکه بیداد ایزد بیهمتاست

الدُّنْيَا نِعَمٌ مَطِيَّةٌ الْمُؤْمِنِ .

دنیا برای مؤمن مانند شتر خوبی است (که او را در سفر
آخرت بکار می آید.)

The world is like a good camel for a
believer . (in his journey to the next world.)



نیکی چو کند کسی که نیکو کار است
زین کشته به روز حشر برخوردار است
مؤمن که به راه آخرت ره سپرد
دنیا ز برایش شتری رهوار است

الذَّنْبُ لَا يُنْسَى وَالْبِرُّ لَا يُبْلَى وَكُنْ كَيْفَ شِئْتَ فَكَمَا
تُدِينُ تُدَانُ .

گناه فراموش نخواهد گردید و نیکی کهنه نخواهد
شد . هرطور که می‌خواهی بمان زیرا هرچه کنی جزای
آن را خواهی دید .

A sin won't be forgotten and a good deed
won't be disregarded ; do as you wish for you
will be rewarded according to your deeds .



ظلم تو فراموش نخواهد گردید
عدل تو هم از بهر تو ماند جاوید
هرکار به زندگی دلت خواست بکن
چون هرچه کنی جزای آن خواهی دید

الَّذِي أَنْزَلَ الدَّاءَ أَنْزَلَ الشِّفَاءَ .

کسی که درد را فرستاده درمان آن را نیز فرستاده است .

He who has sent disease has sent its remedy
too .



چون درد بجسم و جان کس روی نهاد
باید که به فکر چاره دردافتاد
دردی نتوان یافت که بی درمان است
کآن دست که درد داد، درمان هم داد

الرَّجُلُ الصَّالِحُ يُخَبِّرُ بِالْخَيْرِ وَالرَّجُلُ السُّوءُ يُخَبِّرُ

السُّوءِ .

مرد خوب خبرهای خوب آورد و مرد بد اخبار بد .

A good man brings good news and a bad
man brings bad ones .



آن مرد که دارد ره و رفتار بدی
آلوده زبان وی به گفتار بدی
آنکو خوب است آورد اخباری خوب
و آنکس که بد است، آورد اخبار بدی

الرِّزْقُ يَطْلُبُ الْعَبْدَ أَشَدَّ مِنْ أَجَلِهِ .

رزق سریع تر از مرگ بنده را می جوید .

Man's livelihood comes to him more surely
than his death .



هرچند پی رزق تکاپو باید
از حرص زیاد هم دری نگشاید
رزقی که به بنده باید آخر برسد
از مرگ سریع تر پی او آید

الرَّغْبَةُ فِي الدُّنْيَا يَكْثُرُ اَلْهَمُّ وَالْحُزْنَ وَالزُّهْدَ فِي الدُّنْيَا
يُرِيحُ الْقَلْبَ وَالْبَدَنَ .

دل‌بستگی به گیتی غم و اندوه را افزون کند و دل‌کنند
از آن موجب آسایش جسم و جان شود .

Attachment to this world increases your
grieves and worries, detachment from it relieves
your heart and body .



دل‌بستگی و عشق بر این گیتی دون
سازد نگرانی و غمت را افزون
دل‌کنند از این گیتی پر مکر و فسون
از آسایش تن آرد و آرام درون

الزَّيَارَةُ تُنْبِتُ الْمَوَدَّةَ .

دید و بازدید دوستی می آورد .

Through paying and repaying visits grows
friendship .

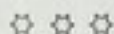


ز آن مرد که با تو آشنائی دارد
دلجوئی کن که دوستت بشمارد
دیدار ز مردمان و پرسیدن حال
رسمی است نکو که دوستی میآرد

أَلَسَّخِي الْجَهُولُ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعَالِمِ الْبَخِيلِ .

نادان سخاوتمند در پیش خدا محبوب تر از دانای
لئیم است .

God likes an uneducated man who is generous more than an educated one who is miser.



از بهر چه در جوار افراد نعیم
مانند به شب گرسنه اطفال یتیم؟
در دیده کردگار ، نادان کریم
محبوب تر است تا که دانای لئیم

السَّخِيُّ الَّذِي يَأْكُلُ وَيُعْطِي وَالكَرِيمُ الَّذِي لَا يَأْكُلُ وَيُعْطِي

سخی کسی است که چیزی خود می خورد و چیزی
به دیگران می بخشد ؛ و کریم کسی است که خود نیز
نمی خورد تا به دیگران بدهد .

A liberal man spends some of his money
for himself and some for the needy ; but a
generous man gives to the poor all he has and
keeps nothing for himself .



آن است سخی که هست دستش زر ریز
خود می خورد و به خلق می بخشد نیز
و آن مرد کریم است که خود هم نخورد
تا آنکه دهد به هر که باشد بیچیز

السَّعَادَةُ كُلُّ السَّعَادَةِ طَوْلُ الْعُمْرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ .

خوشبختی طول عمری است که در پرستش الهی
بگذرد .

Happiness is having a life spent in divine
worship .



آن مرد که از راه مناهی گذرد
عمرش به مصیبت و تباهی گذرد
خوشبختی محض طول عمر است ولی
عمری که به طاعت الهی گذرد

السَّعِيدُ مَنْ وَعِظَ بِغَيْرِهِ .

خوشبخت کسی است که از تجربه‌های دیگران پند
گیرد .

A fortunate man is he who takes counsel
by other's experiences .



عاقل به بلا کشیده‌ای چون گذرد،
احوالش را به چشم عبرت نگرد
خوشبخت کسی است که بود اهل خرد
از تجربه‌های دیگران سود برد

السُّكْرُ جَمْرُ النَّارِ .

مستی شرری از آتش دوزخ است .

Drunkenness is a spark from the hell .



آن مست که از خویش ندارد خبری
زو نیست عجب اگر کند شور و شری
مستی که نهد ز گرمخوئی اثری
بود ز آتش دوزخ شرری

السُّكُوتُ ذَهَبٌ وَالْكَلَامُ فِضَّةٌ .

چه بسا که اگر سخن گفتن چون نقره است خاموشی
چون طلاست .

Sometimes if talking is worth silver silence
is worth gold .



آنجا که به حرف لب کشودن بیجاست
بربند لب از سخن که گفتار بلاست
ای بس که سخن گفتن اگر چون نقره است
لب بستن و خاموش نشستن چو طلاست

السُّلْطَانُ الْعَادِلُ ظِلُّ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يَا وَيُّ إِلَيْهِ كُلُّ مَظْلُومٍ

پادشاه عادل سایه یزدان است در روی زمین که هر
دادخواهی بدو پناه برد .

A just king is like shadow of God on
His earth in which seeks refuge whoever is
oppressed .



آن شاه که عادل و خدا خوان باشد
وز جور و ستمگری گریزان باشد
در روی زمین سایه یزدان باشد
چون پشت پناه داد خواهان باشد

السُّوْفُ مَقَالِيدُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ .

شمشیر ها کلیدهای بهشت و جهنمند .

A sword is like a key by which can be
opened the doors of both heaven and hell .



شمشیر بود همچو کلیدی که بشر
ز آن بگشاید بهشت و دوزخ را در
آبد به بهشت ار کندش صرف به خیر
افتد به جهنم ار زندش در ره شر

الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ .

جوانی شاخه‌ای از دیوانگی است .

Youth is a branch of madness .



چون پیر شوی و از جوانی گذری،
و آنکاه به دوران جوانی نگری،
بینی که خود آن جوانی و خیره‌سری
بوده‌است چو شاخه‌ای ز دیوانه‌گری

الشَّدِيدُ مَنْ غَلَبَ نَفْسَهُ .

قوی کسی است که بر نفس خود پیروزی یابد .

A strong man is the one who can overcome
his passions .



آن نیست قوی که چون نبرد آغازده
با زور / ضعیف را بخاک اندازد
آنست قوی که گردد آخر پیروز
با نفس به پیکار / چو می پردازد

الشَّيْخُ شَابٌّ عَلَى حُبِّ أَنْيْسٍ وَطُولِ حَيَاةٍ وَكَثْرَةِ مَالٍ .

هر پیری خود را در عشق سه چیز جوان حس
می کند : همدم خوش و عمر دراز و مال فراوان .

Every old man feels young in love of three
things : intimate companion , long life and
wealth .



چون پیر ز هر گلر فرو ماند باز
در جان و دلش سخت شود ریشه آرز
در عشق سه چیز طبع پیراست جوان
یار خوش و مال وافر و عمر دراز

الصَّبْرُ كَنْزٌ مِّنْ كُنُوزِ الْجَنَّةِ .

شکیبائی گنجی از گنجهای بهشت است.

Patience is like a heavenly treasure .



آن رنج و مصیبت که ترا کرده غمین
از راه شکیب و صبر یابد تسکین
خو کن به شکیب چون شکیبائی و صبر
گنجی است ز گنج های فردوس برین

الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ نِعْمَتَانِ مَكْفُورَتَانِ .

آسایش و تندرستی از نعمت‌هایی هستند که قدرشان پوشیده است .

Wealth and tranquillity are affluences which are not appreciated .



آگاه ز قدر صحت آن گردیده است
کز بیماری بسی مصیبت دیده است
آسایش و تندرستی از نعمت‌هاست
آن نعمت‌ها که قدرشان پوشیده است

الصَّدَقَةُ تُطْفِئُ الْخَطِيئَةَ كَمَا يُطْفِئُ الْمَاءُ النَّارَ .

صدقه آتش گناه را فرو می‌نشاند همچنانکه آب آتش را خاموش می‌کند .

Giving alms absolves the sins as water extinguishes the fire .



در کار صواب و خیر یکچند بکوش
آثار خطای خویش ازین راه بپوش
خامش کند آتش گنه را صدقه
آنسان که به آب گردد آتش خاموش

الصِّدْقُ طِبْأُنَيْبَةٌ وَالْكَذِبُ رَيْبَةٌ .

راستی مایه آرام درون و دروغ باعث تشویش خاطر است .

Truthfulness brings peace of mind and
falshood causes anxiety .



آن مرد که راستگوست، با گفته خویش
آرام درون خویش را سازد بیش
و آنکس که دروغگوست باشد زدروغ
جانش بعداب و خاطرش در تشویش

الضَّيْفُ يَأْتِي الْقَوْمَ بِرِزْقِهِ .

مهمانی که به قومی وارد میشود روزی خود را نیز
به همراه می آورد .

A guest brings his own livelihood with
him .



در خانه خویش هر که مهمان دارد
باید که بسی محترمش بشمارد
مهمان چو بخانه‌ای قدم بگذارد
خود همراه خویش رزق خود می‌آورد

الطَّاعِمُ الشَّاكِرُ أَفْضَلُ مِنَ الصَّائِمِ الصَّامِتِ .

کسی که می خورد و شکر خدا بجای می آورد بهتر از
کسی است که روزه دارد و خاموش است.

One who eats and thanks God is better
than one who keeps the fast and remains silent



از نعمت یزدان مبین چشم مپوش
در شکر خدا که نعمت داده بکوش
آنکو خورد و شکر خدا را بکند
بهترز کسی که روزه دار است و خاموش

الطَّمَعُ يُذْهِبُ الْحِكْمَةَ مِنْ قُلُوبِ الْحُكَمَاءِ .

طمع نور بصیرت را از دلهای خردمندان میبرد .

Covetousness eliminates wisdom from the hearts of the wise .



بر بست طمع چون دیده عقل و خرد .
نکذاشت که عاقل ره خود را نگرد
ای بس که طمع کور کند عاقل را
چون از دل او نور بصیرت ببرد

الْعَالِمُ بَيْنَ الْجُهَالِ كَالْحَيِّ بَيْنَ الْأَمْوَاتِ .

دانا در میان نادانان چون زنده است در میان مردگان

An erudite among ignorants is like an alive man among the dead .



دانش که چو گنج شایگان می باشد
سرمایه هر پیرو جوان می باشد
دانا بمیان گروهی نادان
چون زنده میان مردگان می باشد

الْعَدْلُ جُنَّةٌ وَاقِيَةٌ وَجَنَّةٌ بَاقِيَةٌ .

عدل مانند سپری بلاگردان و بهشتی جاویدان است .

Justice is like a protecting shield and an eternal paradise .



عدل است که همچو رحمت یزدان است

عدل است که کاخ عیش را بنیان است

عدل است که چون سپر بلاگردان است

عدل است که چون بهشت جاویدان است

الْعَقْلُ مَا اكْتَسَبَ بِهِ الْجَنَّةَ وَطَلِبَ بِهِ رِضَى الرَّحْمَنِ .

خرد چیزی است که بوسیله آن رضای خدا و باغ بهشت
کسب میشود .

Wisdom is that by which God's satisfaction
can be acquired and paradise can be entered.



آن نیست خرد که بردت اندر ره زشت
در باغ دلت جز شجر فسق نکشت
آن است خرد که ارهنمائی کندت
در کسب رضای ایزد و باغ بهشت

أَلْعِلْمُ رَأْسُ الْخَيْرِ كُلِّهِ وَالْجَهْلُ رَأْسُ الشَّرِّ كُلِّهِ .

دانائی پایه هر خیر و نادانی اساس هر شری است.

Knowledge is the beginning of every good deed and ignorance is the base of every evil .



علم است که پر بهتر از هر گهری است
جهل است که اصل هر بلا و ضرری است
دانائی و عقل پایه هر خیری است
نادانی و جهل بیخ هر شور و شری است

الْعِلْمُ لَا يَحِلُّ مَنَعُهُ .

روانیتست که علم را از مردم دریغ دارند .

It is not right to withhold knowledge from
the people .



چون دانش و فضل است بهر درد دوا
باید همه ز آن نصیب یابند و نوا
علم است چو گنج شایگانی کآن را
از خلق دریغ داشتن نیست روا

الْعِلْمُ وَدِيْعَةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْعُلَمَاءُ أُمْنَاؤُهُ عَلَيْهِ فَمَنْ عَمِلَ
بِعِلْمِهِ آدَى أَمَانَتِهِ وَمَنْ لَمْ يَعْمَلْ بِعِلْمِهِ كُتِبَ فِي دِيْوَانِ اللَّهِ
مِنَ الْخَائِنِينَ .

علم امانت خداوند است نزد دانشمندان که در روی
زمین امنای او هستند . هر کس بعلم خود عمل کند شرط امانت
بجای آورده و هر کس عمل نکند در دستگاه الهی از خائنین
محسوب خواهد شد .

Knowledge is a deposit of God on His earth
and erudites are His trustees, one who practises
whatever he has learned is a trustworthy man
and one who does not will be deemed as a
perfidious man .



از سوی خدا علم چنان کالائی
ماندست امانت بپر دانائی
گر کرد عمل به علم مردی است امین
ور زآنکه نکرد ، خائن رسوائی

الْعَمَالُ بِطَاعَةِ اللَّهِ هُمُ الْعُقَلَاءُ .

کسانی که به فرمان خدا کار می کنند از خردمندانند .

Only those people who act according to the divine orders are truly wise .



آن قوم که مست باده عصیانند
دور از خردند و پیرو شیطانند
آنان که بفرمان خدا کار کنند
از بینایان و از خردمندانند

الْغَضَبُ جَمْرَةٌ الشَّيْطَانِ

خشم اخگر آتشی است که شیطان افروخته است .

Anger is a spark from a fire kindled by the devil.



بس مرد که چون خشم دو چشمش را دوخت
دیوانه شد و هستی خود پاک بسوخت
خشم و غضب اخگری است سوزان که جهید
از آتش فتنه‌ای که شیطان افروخت

الْفِرَارُ فِي وَقْتِهِ ظَفَرٌ .

گریختن بموقع، پیروزی است.

Timely fleeing is like victory .



زآن آتش سوزنده که می افروزی
خود دور اگر نایستی می سوزی
ای بس که حموشی است به از حرف زدن
وی بس که گریختن بود پیروزی

إِلْقَ أَخَاكَ بِوَجْهِ مُنْبَسِطٍ .

برادرت را با روی گشاده دیدار کن .

Visit your brethren with a happy disposition.



خوشخوی و گشاده روی میباش ای یار
تا کینه شود کم و محبت بسیار
یاران و برادران چو پیش تو رسند
با روی گشاده کن از آنان دیدار

الْقَنَاعَةُ كَنْزٌ لَا يَنْفَدُ .

قناعت گنجی است که پایان نمی پذیرد .

Contentment is a treasure which will never
be exhausted .



آسوده نمی شود . حریص از غم و رنج
از بس پی جمع مال افتد به شکنج
گنجی است قناعت که نیابد پایان
خواهی که شوی غنی بدست آراین گنج

الْكَيْدُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّفَاقِ .

دروغگوئی دری از درهای نفاق است.

Lying is one of the doors leading to discord.



آنکس که به صحبت تو باشد هشتاق
خواهد ز تو راستگوئی مهر و وفاق
پرهیز کن از دروغگوئی ای دوست
کاین است دری دگر ز درهای نفاق

الْكَيْسُ مَنْ دَانَ نَفْسَهُ وَعَمِلَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ .
وَالْأَحْمَقُ مَنْ اتَّبَعَ نَفْسَهُ هَوَاهَا وَتَمَتَّى عَلَى اللَّهِ الْأَمَانِي .

عاقل کسی است که نفس خود را خوار سازد و برای آخرت
خود کار کند و احمق کسی است که از نفس فرمانبرداری نماید و
و آرزوهای دنیوی داشته باشد.

A wise man is he who controls his passions
and works to ensure his place in the next
world , a stupid person follows his sensual
desires and nartures worldly wishes .



عاقل بود آنکه نفس را سازد خوار
و ندر پی آخرت کند دائم کار
احمق باشد ز نفس فرمانبردار
وز حسرت و آرزوی دنیاست فکار

الْمُتَّقُونَ سَادَةٌ وَالْفُقَهَاءُ قَادَةٌ وَالْجُلُوسُ إِلَيْهِمْ عِبَادَةٌ .

پرهیزگاران سرور و دانشمندان رهبرند و همنشینی
به این گروه عبادتی است .

The pious are masters and savants are
leaders , and companionship with these two
groups is like a divine worship .



پرهیزگران سرور نوع بشوند
دانشمندان ز بهرشان راهبرند
با این دو گروه همنشینی کردن
کاری است که آنرا چو عبادت شمرند

الْمَحْسِنِ الْمَذْمُومِ مَرْحُومٍ .

نیکوکاری که از او بدگوئی کنند آمرزیده است.

A benefactor who is back-bited will be
at mercy of God .



نیکوکاری که راه حق پوئیده است
وز مردم سفله طعنه‌ها بشنیده است
غم نیست گر از خلق ملامت دیده است
چون نزد خدای خویش آمرزیده است

الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ فَلْيَنْظُرْ أَحَدُكُمْ مَنْ يُخَالِلُ .

چون مرد از دین و روش دوستش پیروی میکند پس هر کسی
باید بنگرد که چه کسی را بدوستی میگیرد .

Every man should see that with whom he
he has friendship for a man follows his friend's
way .



ز آنجای که دوست، میشود پیرو دوست،
گیرد ره و رسم او چنانست و چه نکوست،
هر کس باید بدقت اندر نگرد
تا خود چه کسی مصاحب و همدم اوست

الْمُسْلِمُ أَخُ الْمُسْلِمِ وَالْمُسْلِمُ نَصِيحُ الْمُسْلِمِ .

مسلمان باید برادر مسلمان باشد و او را پند دہد.

A Muslem must treat Muslems brotherly
and advise them .



آنکس کہ مسلمان خدا خوان باشد
باید کہ برادر مسلمان باشد
ہم مانع او ز جرم و عصیان باشد
ہم رہبر او بہ راہ یزدان باشد

الْمُسْلِمُ مَنْ سَلِمَ الْمُسْلِمُونَ مِنْ يَدِهِ وَلِسَانِهِ .

مسلمان آن است که مسلمانان دیگر از دست و زبانش
آسوده باشند .

A true Muslem is the one from whose
hand and tongue can be safe .



با ظلم مکن جان کسان فرسوده
دامن به خطیئات مکن آلوده
آنست مسلمان که مسلمان دگر
از دست و زبان او بود آسوده

الْمَقْسُومُ لَا يَبْجُرُهُ حِرْصُ حَرِيصٍ وَلَا يَصْرِفُهُ كِرَاهَةُ كَارِهٍ .

وقتی چیزی برای بنده مقدر شده است نه حرص کسی
آنها بخود میکشاند و نه اگر کسی آنها را از خود دور میکند .

Whatever is predestined can be neither
obtained by greed of an avaricious man nor
turned away by dislike of one who does not
want it .



هر چیز که بهر بنده باشد مقدر
تغییر در آن نمی توان داد به زور
حرص تو نمی نماید آنها نزدیک
اگر اه تو هم نمی کند آن را دور

الْمُؤْمِنُ الْإِفُّ مَالُوفٌ .

مؤمن کسی است که با مردم خوی گیرد و مردم نیز با او
خوی گیرند .

One who is a believer must be sociable .



دیندار ز اهل دین نگرداند رو
نه گوشه نشین گردد و نه عزلت جو
هم او به همه خلق جهان گیرد خو
هم جمله خلق خوی گیرند بدو

اَلْمُؤْمِنُ اَخُو الْمُؤْمِنِ

مؤمن برادر مؤمن است.

A believer is like brother to a believer.



دیندار رحیم و دادگستر باشد
با مردم بی پناه یاور باشد
مؤمن باید که نوع پرور باشد
با مؤمن دیگر چو برادر باشد

الْمُؤْمِنُ الَّذِي يُخَالِطُ النَّاسَ وَيَصْبِرُ عَلَيَّ إِذَا هُمْ أَعْظَمُ أَجْرًا
مِنَ الْمُؤْمِنِ الَّذِي لَا يُخَالِطُهُمْ وَلَا يَصْبِرُ عَلَيَّ إِذَا هُمْ .

مؤمنی که با مردم آمیزش میکند و زحمتشان را تحمل می نماید اجرش بیش از کسی است که نه با خلق خدا دوست میشود و نه از آنان آسیب می بیند .

One who associates with the people and bears their troubles has greater rewards than one who lives a solitary life .



آنکو برد از دوستی خلق نصیب
در زحمتشان پیشه کند صبر و شکیب،
جرش بیش است از آنکه با خلق خدا
نه دوست شد و نه دید از آنان آسیب

الْمُؤْمِنُ كَفَّارَةٌ لِّكُلِّ مُسْلِمٍ .

مؤمن پرده پوش هر مسلمانی است .

A believer conceals the sins of all believers .



آن مرد که می ز جام ایمان نوشد
چون شیر و شکر با همه کس میجوشد
از پرده دری گریزد و می کوشد
تا پرده بجرم اهل ایمان پوشد

الْمُؤْمِنُ لَعِبٌ وَدَعِيبٌ وَالْمُنَافِقُ قَطِبٌ وَغَضِيبٌ .

مؤمن شوخ طینت و شیرین است و منافق تند و خشمگین .

To be humorous and in good mood are attributes of a believer , and to be harsh and in bad temperament qualities of an unbeliever.

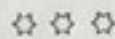


مؤمن که خدا پرستی اش آئین است
خوش محضر و شوخ طینت و شیرین است
و آن مرد منافقی که دور از دین است
بد خوی و عبوس و تند و خشماگین است

• الْمُؤْمِنُ مِرَاةُ الْمُؤْمِنِ •

مؤمن آئینه مؤمن است .

A believer is like a mirror to a believer .



چون عیب برادرت بچشمت آید
آگاهش کن که دفع عیش باید
مومن ز برای مؤمن است آئینه
تا صورت حال او بدو بنماید

الْمُؤْمِنُ مَنْ أَمِنَهُ الْمُسْلِمُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ .

مؤمن کسی است که مسلمانان او را بر اموال و خون‌هایشان
امین شمارند .

A believer is the one whose Muslem
brethren trust him with their lives and
property .



مؤمن نپزد فکر خیانت در سر
وز راه امانت ننهد پای بدر
هرگز نکند مال مسلمان ضایع
هرگز ندهد خون مسلمان به هدر

الْمُؤْمِنُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي ظِلِّ صَدَقَتِهِ .

در روز قیامت، مؤمن در سایه احسان خود بسر خواهد برد.

A believer will be under the protection of
his charity on the day of resurrection .



در این دنیا هر آنکه شد خیر اندیش
در آن دنیا به دل ندارد تشویش
در روز قیامت است مؤمن ایمن
در سایه نیکی و جوانمردی خویش

الْأُنَاسُ كَالْإِبِلِ تَرَى الْمِائَةَ وَلَا تَرَى فِيهَا رَاحِلَةً .

همه مردم بیکسان نیستند همچنانکه میان صد شتر یک
شتر سواری نبینی .

People are not alike , just as camels among
a hunderd of which you may see only one good
for giving ride .

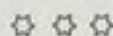


آنجا که ز کوششند صد تن غافل
یک تن بینی به سخت کوشی کامل
آنگونه که در میانه صد شتر است
تنها یکی از بهر سواری قابل

النِّسَاءُ جِبَالَةٌ اِبْلِيسَ .

زیبائی زن دامی است که شیطان در راه مرد میگذرد .

Beauty in woman could be a trap laid by
the devil for man.



دل چونکه به شهوت و هوس روی آورد
جان گشت اسیر محنت و غصه و درد
زیبائی رخساره و اندام زنان
دامی است که ابلیس نهد در ره مرد

النَّظَرُ إِلَى الْوَالِدَيْنِ بِرَأْفَةٍ وَرَحْمَةٍ عِبَادَةٌ .

به پدر و مادر با رأفت و رحم نگرستن در حکم عبادت
خداوند است .

Be kind to your parents for it is like a
divine worship .



در حشر خدا به بنده ای رحم آرد
کو حرمت مادر و پدر بگذارد
در یاری مادر و پدر کوشیدن
پاداش عبادت خدا را دارد

الْهَدَايَا رِزْقُ اللَّهِ فَمَنْ أُوْحِيَ إِلَيْهِ بِشَيْءٍ فَلْيَقْبَلْهُ .

هدیه مانند رزقی است که از سوی خدا رسیده پس هر
که چیزی از راه محبت با او هدیه می شود باید بپذیرد .

A gift is like a property granted by God
and whoever is offered a gift must accept it .



هر هدیه، چه کم بها چه پر قدر و بها،
رزقی است فرا رسیده از سوی خدا
چون هدیه کسی فرستد از راه سخا
باید که قبول کرد از روی صفا

الْهَدِيَّةُ تَفْتَحُ الْبَابَ الْمُصْمِتَ .

هدیه در بسته را می‌گشاید .

Many a door can be opened by a gift.



با هدیه برای آشنایان دادن
بس پایهٔ دوستی توان بنهادن
هدیه است بمانند کلیدی که بدان
صدها در بسته را توان بگشادن

الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنْ جَلِيسِ السُّوءِ وَالْجَلِيسُ الصَّالِحُ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ

تنهائی از همنشینی با بدان بهتر و همصحبتی بانیکان از
تنهائی بهتر.

Loneliness is better than companionship
of bad men; and association of good ones
better than solitude .



تنهائی و یکی بسی خوبتر است
از صحبت آنکه فاسد و فتنهگر است
وز تنهائی بسی نکوتر باشد
همصحبتی کسی که نیکو گهر است

الْوَرَعُ سَيِّدُ الْعَمَلِ .

پارسائی از هر عملی برتر است .

Best of all deeds is abstemiousness .



شاد آنکه طریقه‌اش خدائی باشد
او را ز ره خطا رهائی باشد
آن کار که برتر است از هر عملی
پرهیز و عفاف و پارسائی باشد

الْوَيْلُ كُلُّ الْوَيْلِ لِمَنْ تَرَكَ عِيَالَهُ بِخَيْرٍ وَقَدِمَ عَلَى عِيَالِهِ -
بِشَرِّ .

وای بر آن کسی که وقتی در خانه نیست خانواده اش
آسوده اند و هنگامی که بخانه باز میگردد از دستش
بزحمت می افتند .

Woe to him whose family has peace of
mind in his absense but lives in anxiety while
he is present .



ای وای بر آن مرد که در خانه چو نیست
فرزند و زنش خرم و خوش خواهد زیست
و آن گه که رسد بخانه، از بس بد خوست،
خواهند ز دستش همه در خانه گریست

أَلَيْدُ الْعُلْيَا خَيْرٌ مِنْ يَدِ السُّفْلَى .

دست زبرین از دست زیرین بالاتر است.

The giving hand is better than the one
which receives .



آنجا که به آسایش خلق است نظر
دست زبرین ز دست زیرین برتر
یعنی دستی که میدهد زر بکسی
باشد به از آن دست که میگیرد زر

إِنَّ أَشَدَّ مَا اتَّخَوَّفُ عَلَيْكُمْ إِيْتَابَ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ
فَإِنَّ إِيْتَابَ الْهَوَىٰ يَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي
الْآخِرَةَ .

سخت ترین چیزهایی که بخاطر آنها برای شما می ترسم
پیروی هوای نفس و درازی آرزوست زیرا پیروی هوای نفس
شماره از حق باز میدارد و درازی آرزو آخرت را از یاد می برد.

The thing which fears me most for your sake is indulgence in passions which prevents you from the truth and prolonged desires which makes you forget the other world .



می ترسم از اینکه عاقبت شهوت و آرزو
از رفتن راه حق ترا دارد باز
وز آنکه برد آخرت را از یاد
سرگرم شدن به آرزوهای دراز

إِنَّ أَشَقَى الْأَشْقِيَاءِ مَنْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ فَقْرُ الدُّنْيَا وَعَذَابُ الْآخِرَةِ

بدبخت ترین بدبختان کسی است که فقر دنیا و عذاب آخرت
بر او جمع شود .

The unluckiest person is the one who has
to bear both poverty in this world and torture
in the other .



آن از همه بدبخت تر آید بحساب
کو هر دو جهان خویش را کرده خراب
در این دنیا است از فقیری در رنج
در آن دنیا است از گناهان به عذاب

إِنَّ الصَّبْرَ يَأْتِي عَلَى قَدْرِ الْمُصِيبَةِ .

صبر باندازه مصیبت می آید.

Patience is given as much as the affliction



آنکس که بکارش گرهی افتاده است
گوئی ز پی تحملش آماده است
تا آنکه نیائیم بجان از سختی
حق صبر بمقدار مصیبت داده است

إِنَّ اللَّهَ أَحَبُّ الْكِذْبِ فِي الصَّلَاحِ وَأَبْغَضُ الصِّدْقِ فِي
الْفَسَادِ .

خداوند سخن دروغی را که برای برقراری صلح گفته
شود دوست دارد و از سخن راستی که برای بپا کردن فتنه باشد
بیزار است .

God likes a word which is said for peace-
making even if it is a lie and dislikes a seditious
word even if it is true .



آن حرف که گردد سبب صلح، نکوست
ورز آنکه دروغ است خدا دارد دوست
و آنکو پی جنگ و فتنه گوید سخنی
ور راست بود خدای را نفرت از اوست

إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِقَوْمٍ خَيْرًا ابْتَلَاهُمْ .

هرگاه خداوند خیر گروهی را خواهد آنان را امتحان
کند .

When God wishes some people well, tries
them .



با هر که یکی نرد محبت بازد
شاید که به امتحان او پردازد
آنجا که خدا خیر گروهی خواهد
در ورطه امتحانشان اندازد

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَيُحِبُّ الْجَمَالَ .

خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد.

God is beautiful and loves beauty.



از گل که بیاغ گرم بزم آرائیست
تا ماه که شمع فلک مینائی است
هر چیز که آفریده ایزد زیباست
زیباست خدا و عاشق زیبایی است

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رَحِيمٌ وَيُحِبُّ كُلَّ رَحِيمٍ .

خداوند عزوجل مهربان و رحیم است و هر بندهٔ مهربانی
را دوست دارد .

Almighty God is merciful and loves
everyone who is merciful too .



آنکس که رحیم و مهربان است و نکوست
پیوسته عنایات خدا شامل او است
ز آنجا که خدای مهربان است و رحیم
هر بندهٔ مهربان را دارد دوست

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا دَامَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ

خدای عزوجل بنده خود را یاری می کند مادام که بنده
برادر خود را یاری می نماید .

Almighty God helps a man as long as he
helps his brother .



آنکس که ز کار دیگران عقده گشاست
خود دست بهر کار زند کامرواست
الطاف خداست شامل بنده او
تا بنده او یاور مخلوق خداست

إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى أَعْمَالِكُمْ وَلَا إِلَى أَسْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ
إِلَى قُلُوبِكُمْ وَنِيَّاتِكُمْ .

ایزد متعال نه به کارتان می نگرد و نه به پیکرتان
بلکه به دلها و نیت‌های شما می نگرد .

Almighty God regards neither what you
do nor how you appear but observes your
hearts and your purposes.



ایزد که مدام ناظر و داور تست
چشمش نه بکار تو نه بر پیکرتست
چیزی که خداوند بدان می نگرد
فکری است که در دل تو یادرسرتست

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ السَّهْلَ الطَّلِقَ .

خداوند کسی را که گشاده‌رو و آسان‌گیر است دوست دارد .

God loves everyone who is cheerful and easy-going .



اخلاق نیکو هر که به‌کارش باشد
ایام به‌کام و بخت یارش باشد
آنکس که گشاده‌رو و آسان‌گیر است
بیوسته خدای دوستدارش باشد

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ مِنَ الْخَيْرِ مَا يُعَجَّلُ .

خداوند آن کار نکوئی را دوست دارد که در انجامش
شتاب کنند .

God likes the good deed doing of which is
hastened .



ای بس که پرنده‌ای بمیرد در دام
گر دیر کنی بی نجاتش اقدام
آن کار نکوئی که خدا دارد دوست
خیری است که زودتر دهندش انجام

إِنْ قَامَتِ السَّاعَةُ عَلَى أَحَدِكُمْ وَفِي يَدِهِ فَيْسِلَةٌ فَاسْتَطَاعَ
أَنْ يَغْرِسَهَا فَلْيَفْعَلْ .

اگر یکی از شما را مرگ فرا رسد و در دستش نهال
خرمائی باشد باید آنرا اگر میتواند در زمین بکارد.

If a man's death has come and he has a
palm scion in his hand , he must plant it if
he can.



در روز اجل که هرکسی در ماند
آنرا که دگر مرگ فرا میخواند
گر در دستش نهال خرمائی هست
باید که بکاردش اگر بتواند

إِنَّ قَلِيلَ الْعَمَلِ مَعَ الْعِلْمِ كَثِيرٌ وَكَثِيرَ الْعَمَلِ مَعَ الْجَهْلِ قَلِيلٌ

کاری که از روی علم و دانش باشد کمش بسیارست
و کاری که از روی علم نباشد زیادش کم است .

Little work with knowledge is a lot and
a lot of work without it is little .



با دانش و علم اگر زنی دست بکار
آن کار اگر کم است باشد بسیار
بی دانش و علم اگر کنی کاری را
هر چند زیادست بود بی مقدار

إِنَّ الْفُحْشَ لَوْ كَانَ مِثْلًا لَكَانَ مِثَالَ سُوءٍ .

اگر دشنام چهره و اندامی داشت ، چهره و اندام
نازیبائی بود.

If abuse were embodied it would have a
very ugly face .



آن مردکه هرزه گوشت، در هرجا بود
از دست زبان خویشتن رسوا بود
دشنام اگر چهره و اندامی داشت
آن چهره و اندام چه نازیبا بود

إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نَكَلِّمَ النَّاسَ عَلَىٰ قَدْرِ عُقُولِهِمْ.

ما گروه پیامبران مأموریم که باندازه عقل‌های مردم سخن گوئیم .

We prophets are commissioned to speak to the people as they understand .



پیغمبر برگزیده یزدانیم
وز جمله خلق بیشتر میدانیم
تا خلق جهان گفته ما دریا بند
همپایه عقلشان سخن میرانیم

أَنْزَلَ النَّاسَ مَنَازِلَهُمْ خَيْرَهُمْ وَشَرَّهُمْ .

از نیکوکاران و بدکاران هر یک را بجای خود قرار

دهید .

Place each man in his proper position
according to his goodness or badness .



نیکان زمانه را به سر گل بفشان
بد کاران را زهر ملالت بچشان
بد کاران را مقام بدکاران ده
نیکان را هم بجای نیکان بنشان

إِنَّ شَرَّ النَّاسِ فِي الْقِيَامَةِ ذُو الْوَجْهَيْنِ .

بدترین مردم در روز رستاخیز کسی است که دورو باشد .

The worst of all people in the day of judgement is the two - faced man .



ز آنجا که دو رو اهل نفاق است و ریا
گر تکیه بدو کند کسی، نیست بجا
آنکس که دوروست، چون رسد روز جزا
آید بشمار بدترین خلق خدا

إِنَّ شَرَّ الْأَشْرَارِ أَشْرَارُ الْعُلَمَاءِ وَإِنَّ خَيْرَ الْأَخْيَارِ أَخْيَارُ
الْعُلَمَاءِ .

بدترین بدان دانشمندان بد نهاد ، و نیک‌ترین نیکان
دانشمندان نیکو نهادند .

The worst of all bad people are those
learnd man who are wicked and best of all
good men are those who are learnd and
benevolent .



دانشمندی که در رهی رهسپر است
جمعی را هم به راه خود راهبر است
گر نیک نهادست به از هر نیک است
ور بد کنش افتاد ز هر بد بتر است

إِنَّ عَلَى لِسَانِ كُلِّ قَائِلٍ رَقِيبًا فَلْيَتَّقِ اللَّهَ الْعَبْدُ وَلْيَنْظُرْ مَا
يَقُولُ .

زبان هر گوینده‌ای را نگهبانی است پس هر کسی باید
از قهر خدا بیندیشد و بنگرد که چه میگوید.

There is a guardian angel for every
speaker , so one must be afraid of God and
see what he is saying .



از غیب به هر خلوت و هر انجمنی
چشمی است به سوی هر زبان و دهنی
تا هر کسی از قهر خدا اندیشد
بیجا به زبان نیاورد هر سخنی

إِنَّ فِي الرِّفْقِ الزِّيَادَةَ وَالْبُرْكَهَ وَمَنْ يُحْرِمِ الرِّفْقَ يُحْرِمِ الْخَيْرَ .

در نرمی و مدارا فزونی و برکت است و هر که از
نرمی و مدارا دور باشد از خیر اهل دنیا محروم است .

Blessing lies in mildness and one who is
not mild is deprived of people's goodness .



هر جای که نرمی و مدارا باشد
خیر و برکت بیشتر آنجا باشد
هر کس که ز نرمی و مدارا دور است
محروم ز خیر اهل دنیا باشد

إِنَّ فِي السَّمَاءِ مَلَائِكَةً مُّوَكَّلِينَ بِالْإِبْرَادِ فَمَنْ تَجَبَّرَ وَضَعَاهُ .

در عرش دو فرشته بر افراد بشر موکلند تا هر کس
که به تکبر سرافرازد پستش کنند .

There are two angels who are commissioned
to debase whoever shows arrogance .



از عرش برین به سوی افراد بشر
باشد دو فرشته را شب و روز نظر
تا در نظر خلق سرافکننده کنند
آنها که پی کبر بر افراد سر

إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحْرَمُ الرِّزْقَ بِالدَّنْبِ يُصِيبُهُ .

مرد برای گناهی که از او سرزده رزق خود را از دست میدهد .

A man often will be deprived of his livelihood because of a sin he has committed.



بیعقل دهد تن بکنه تا که مگر
زین راه کند روزی خویش افزون تر
ای بس که رود رزق کمش هم از دست
از بابت آن گناه کز او زده سر

إِنَّ الرِّفْقَ لَمْ يُوَضَّعْ عَلَى شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا زَانَهُ وَلَمْ يُوَضَّعْ
عَنْهُ إِلَّا شَانَهُ .

مدارا بر چیزی نهاده نشد مگر آنکه آنرا زیبا ساخت
واز چیزی برداشته نشد مگر آنکه آن را زشت کرد .

Everything with moderation looks nice ,
and without it , seems indecent .



نرمی سبب گرمی و مہرافزائی است
پر خاش و درشتی سبب رسوائی است
آنجای کہ خوی خوش نباشد زشتی است
و آنجای کہ خوی خوش بود، زیبائی است

إِنَّ كُلَّ امْرِئٍ عَلَىٰ مَا قَدَّمَ قَادِمٌ وَعَلَىٰ مَا خَلْفَ نَادِمٌ .

هر کسی آنچه را که به راه حق داده باز یابد و از آنچه که نداده پشیمان گردد .

Every man gets whatever he has given for the sake of God and repents for whatever he has not .



آنرا که زر و سیم فراوان باشد
در حشر حساب او نمایان باشد
چون هر چه که داده بهر حق یابد باز
وز آنچه نداده است پشیمان باشد

إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ .

چون با مال خود نمی‌توانید وسیلهٔ شایشی برای مردم فراهم کنید پس با خوی نکو آنان را به راحت برسانید .

If you are not sufficiently rich to help people by your wealth , extend comfort to them by your good temper .



خود خواه مباش و پست مانند خسان
بگشای بنحوی گره از کار کسان
با مال چو خلق را مدد نتوانی
با خلق نکو به خلق راحت برسان

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفْحَاتٍ فَتَعَرَّضُوا لَهَا .

پروردگار شما را در دوره زندگی شما نسیم‌های
رحمتی است؛ پس در برابر این نسیم‌ها قرار بگیرید و از
آنها بهره‌ور شوید .

God's blessings are like breezes , try to
take advantage of them .



آن وقت توان گفت که صاحب نظرید
کاندر همه جا عیان خدا را نگرید
پیوسته نسیم رحمت اوست وزان
آماده شوید تا از آن بهره‌برید

إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمَعْرُوفِ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا
أَهْلُ الْمَعْرُوفِ .

بهشت دری دارد که در نیکوکاری نامیده می شود
و جز نیکوکار از آن داخل نمیگردد .

Heaven has a door , named the door of
beneficence , through which no one can enter
except a benefactor .



ای آنکه ترا سوی بهشت است نظر
مانا که بهشت دلکش و جان پرور
دارای دری بنام « نیکی » باشد
وز آن نکند غیر نیکو کار گذر

إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ وَلِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى .

عمل هر کسی بسته به اندیشه اوست و اعتبار هر
کس بسته به همان است که اندیشه کرده است .

Man's action is directly connected with
his thought, and his thought is judged by his
action .



چون فکر بدی در سر کس ریشه کند
ای بس که سرانجام بدی پیشه کند
هرکس عملش بسته به اندیشه اوست
کس را نرسد جز آنچه اندیشه کند

إِنَّمَا الْمَجْنُونُ مَنْ أَثَرَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ .

دیوانه کسی است که دنیا را بر آخرت برگزیند.

An insane man is one who prefers this world to the next .



با بند مشو جهان پر غوغا را
مجذوب مباش این رخ نازیبا را
دیوانه کسی است در بر اهل خرد
کو بگزیند بر آخرت دنیا را

إِنَّمَا الْمَرْءَةُ لُعْبَةٌ مَنِ اتَّخَذَهَا فَلَا يُضَيِّعُهَا .

زن لعبت ظریفی است و کسی که او را می‌گیرد
نباید ضایعش سازد .

a woman is like a delicate doll and
whoever has it must not spoil it .



مردی که نگهداری زن نتواند
گر زن گیرد بدو ستم می‌راند
زن چیست ؟ به لعبت ظریفی ماند
حیف است که مرد ضایعش گرداند

إِنَّمَا هَلَكَ النَّاسَ الْعَجَلَةُ وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ تَبَتُّوا لَمْ يَهْلِكْ أَحَدٌ .

مردم را شتابزدگی هلاک می کند . اگر مردم را ثبات و آرامش بود هیچکس دچار هلاکت نمیشد .

Hastiness kills people; and with calmness and constancy no one will be harmed .



آنکو به ره شتاب تازد بی باک
ای بس که بخون خود بغلط در خاک
گر مردم را ثبات و آرامش بود
بیپوده نمی داد کسی تن به هلاک

إِنَّمَا يُدْرِكُ الْخَيْرُ كُلَّهُ بِالْعَقْلِ وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ .

تنها خرد است که راهبر راه خیر است و کسی که
خرد ندارد دین ندارد .

Only wisdom can lead the man to the
path of goodness and blessing , and one who
is not wise has no faith .



بی پرتو عقل دیده روشن بین نیست
بی پیر خرد راه بهیچ آئین نیست
تنها خرد است رهبر هر ره خیر
آنرا که بسر خرد نباشد دین نیست

إِنَّ مِنْ شَرِّ عِبَادِ اللَّهِ مَنْ تَكَرَّهُ مَجَالَسَتَهُ لِفُحْشِهِ

بدترین بندگان خدا کسی است که به سبب بد دهنی
او از همنشینی با او پرهیز کنی

The worst of all men is the one with
whom you avoid to associate because of his
scurrility .



آن مرد که نرم گوی و شیرین سخن است
یار همه و گرمی هر انجمن است
بدتر از تمام خلق آنست کز او
پرهیز کنند جمله چون بد دهن است

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبُ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ فَاهْدُوا هَٰئِلًا
طَرَائِفَ الْحِكْمِ .

دلها نیز مانند تنها ملول و افسرده میشوند ازین رو
تازه‌های دانش را بدلها هدیه کنید .

Like the body the heart gets also dejected ;
refresh it with novelties of wisdom .



چون تن که غلیل یا که آزرده شود
دل نیز بود گلی که پژمرده شود
زین روی بتازه‌های دانش دل را
نیرو ده و مگذار که افسرده شود

أَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ النَّارَ أَمِيرٌ مُتَسَلِّطٌ لَمْ يَعْدِلْ وَذُو ثَرْوَةٍ مِنْ
الْمَالِ لَمْ يُعْطِ حَقَّهُ وَفَقِيرٌ مُخْوَرٌ .

نخستین کسی که در دوزخ داخل میشود امیر توانائی
است که عادل نباشد و ثروتمندی که از مال خود بقدری
که حق آن است نمی بخشد و فقیری که بخویش می نازد

A sovereign who is not just , a rich man
who does not give from his wealth what he
must and a poor man who is proud of
himself will go to hell befor others .



آن میر توانا که نباشد عادل
و آن دارائی که شد ز بخشش غافل
و آن مرد فقیری که بنازد بر خویش
پیش از همه گردند بدوزخ داخل

أَوْلَى النَّاسِ بِالْحَقِّ أَعْلَمُهُمْ بِهِ .

آنکه بیش از همه حق را بشناسد بیش از همه
شایسته آن است که حق مردم را بدهد .

One who accords recognition to people's
rights is more suitable to give those rights
to them .



آن مرد که از حق کسان با خبر است
بیش از همه کسی نداد بیداد گراست
آن بیش از همه که حق مردم بدهد
بیش از همه کز حق کسان از همه آگاه تر است

أَوْلَى النَّاسِ بِالْعَفْوِ أَقْدَرُهُمْ بِالْعُقُوبَةِ .

کسی که در مجازات از همه قوی‌تر است بیش از همه باید به عفو پردازد .

One who is most authorised to punish is most expected to forgive .



چون تیغ تو برنده بود جنگ مجوی
چون پای تو پویاست ره فتنه میوی
آنکو به مجازات قوی‌تر ز همه است
باید که کند به عفو بیش از همه خوی

• أَهْدِ لِمَنْ يُهْدِيكَ •

به کسی که برایت هدیه فرستاده تو نیز هدیه بده .

Send gifts to those who have sent gifts
to you .



کن یاد از آن کس که کند یاد ترا
دلشاد کن آنرا که کند شاد ترا
آن به که تو نیز تحفه‌ای بفرستی
اندر بر هر که تحفه‌ای داد ترا

إِنَّا كَمْ وَفَضُولَ النَّظْرِ فَإِنَّهُ يُبْذِرُ الْهَوَىٰ وَيُؤَلِّدُ الْغَفْلَةَ .

از افزون نگریستن به زیبا رویان پرهیز کنید چون
این کار تخم هوسرانی و مایه غفلت است .

Avoid staring too long at the beauties ; for
it evokes in you evil desires and causes
negligence .



بر روی نکو زیاد اگر در نگری
افتی بکمند عشق و زآن رنج بری
افزون نگریستن به زیبا رویان
تخم هوس است و غفلت و بی خبری

إِيَّاكَ وَمَا يَسُوءُ الْأَدَبَ .

از آنچه مایهٔ بدرفتاری می‌شود پرهیز کن .

Keep away from whatever brings about
misbehaviour .



در شرع مبین حرام شد میخواری
ز آنروی که دورت کند از هشیاری
پرهیز بسجوی اگر بصیرت داری
از آنچه بود مایهٔ بد رفتاری

بِسَّ الْعَبْدِ عَبْدٌ تَخَيَّلَ وَاحْتَالَ وَنَسِيَ الْكَبِيرَ الْمُتَعَالَى .

بدترین مردم کسی است که تکبر ورزد و گردنکشی
کند و خدای تعالی را از یاد ببرد .

One who shows arrogance and forgets the
Almighty God is the worst person .



چون در سر مرد باد نخوت افتاد
ای بس که چو ضحاک شد اندر بیداد
آن بنده بد است کو تکبر ورزد
کردن کشد و برد خدا را از یاد

بِحَبْلِ الْمَشَائِخِ فَإِنَّ مِنْ إِجْلَالِ اللَّهِ تَجْبِيلُ الْمَشَائِخِ .

پیران را گرمی دارید چون این کار یکی از شروط
اجلال خداوند است .

Respect the old people , for it is one of
the conditions of glorifying God .



هر پیر جهان دیده که داند ره راست
از بهر جوان خوب ترین راهنماست
پیران بصیر را گرمی دارید
کاینهم یکی از شروط اجلال خداست

بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ .

من برانگیخته شده‌ام تا دینی بر حق و آسان بیاورم.

I am commissioned to bring forth a true and simple religion .



مبعوثم کرد قادر عز و جل
کز بهر هدایت جماعات ملل
آرم دینی تازه که هم بر حق است
هم آسان می‌توان بدان کرد عمل

بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ .

من برانگیخته شده‌ام تا مکارم اخلاق را به کمال رسانم.

I am commissioned to bring the human virtues to perfection .



فرمود پیامبر پسندیده خصال
داده است رسالتم خدای متعال
تا آنکه محسنات اخلاقی را
در بین جماعات رسانم به کمال

بَلِّغُوا أَرْحَامَكُمْ وَلَوْ بِالسَّلَامِ .

خویشاوندی را تازه کنید هر چند به یک سلام باشد.

Try to renew your relationship with your relatives even if by a mere greeting .



خویشاوندی چو حکمفرما باشد

پیوند مودت است هر جا باشد

محکم سازید رشتۀ خویشی را

هر چند بیک سلام تنها باشد

تَأْتِي عَلَى شَارِبِ الْخَمْرِ سَاعَةٌ لَا يَعْرِفُ فِيهَا رَبَّهُ .

برای میخواره ساعتی پیش میآید که او دیگر خدا
را نمی شناسد .

A drunkard may reach a time when he
does not believe his God .



آنکوشده مست، سر ز پا نشناسد
او راه صواب از خطا نشناسد
میخواره غفات زده را پیش آید
آن وقت که او دگر خدا نشناسد

تَجَاوَزُوا عَنْ ذَنْبِ السَّخِيِّ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَخَذَ بِبَيْدِهِ كُلَّمَا
عَثَرَ وَفَاتِحٌ لَهُ كُلَّمَا اقْتَرَرَ .

از گناه سخاوتمند در گذرید زیرا هرگاه پای او
بلغزد خدایتعالی دستش را گیرد و هرگاه دچار فقر شود
در برویش بگشاید .

Absolve a generous man's sin for God
protects him whenever he slips and helps him
whenever he is impoverished .



از مرد سخی اگر گناهی آید
بگذرد که خدا نیز بر او بخشاید
از پا چو فتاد دست او را گیرد
چون گشت فقیر در بر او بگشاید

تَجَبَّبُ إِلَى النَّاسِ يُحِبُّوكَ .

با مردم دوستانه رفتار کن تا ترا دوست بدانند.

Be friendly with people and they will
like you .



گر خلق به چیزی نشمارند ترا
هرگز به حساب در نیارند ترا
گر با همه دوستانه رفتار کنی
مردم همه نیز دوست دارند ترا

تَحْتَ كُلِّ شَعْرَةٍ جَنَابَةٌ فَبَلِّغُوا الشَّعْرَ وَأَنْقُوا الْبَشْرَةَ .

در بن هر موئی کثافتی است . پس موی را بشوئید
و پوست بدن را پاک نگاه دارید .

There is some dirt at the root of any hair , so wash your hair and keep your skin clean .



پاکیزگی و نظافت از کف مگذار
ورنه ز سلامت نشوی بر خوردار
در هر بن مو کثافتی پنهان است
پس موی بشوی و پوست را پاک بدار

تُحْفَةُ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتُ .

مرگ برای مؤمن مانند تحفه‌ای است .

Death is like a gift of God for a pious man .



از مرگ ترسد آنکه زین گیتی زشت
بگذشت و جهان دگر از دست نهشت
مرگ است چو تحفه مرد با ایمان را
زیرا که برد ازین جهانش به بهشت

تَحَنُّنًا عَلَىٰ أَيْتَامِ النَّاسِ يُحَنَّنَ عَلَىٰ أَيْتَامِكُمْ .

بر اطفال یتیم دیگران رحمت آورید تا بر یتیمان
شما رحمت آورند .

Be merciful to the other people's orphans
so that people will have mercy to yours .



چون خلق ترا یاور خویش انکارند
یاری به تو را نیز روا میدارند
کن رحم بر اطفال یتیم دیگران
تا رحم بر اطفال یتیمت آرند

تَخَلَّلُوا فَإِنَّهُ مِنَ النَّظَافَةِ وَالنَّظَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ وَالْإِيمَانُ
مَعَ صَاحِبِهِ فِي الْجَنَّةِ .

دندان را پاک کنید چون پاکیزگی نشانه ایمان است
و ایمان نیز در بهشت با صاحب خود همراه می باشد .

Clean your teeth for cleanliness is a sign
of faith and the faith will accompany its
owner to the paradise.



گر پاکی دست و دهن و دندان است
شو پاک که پاکیزگی از ایمان است
ایمان تو نیز ، گر که مؤمن باشی ،
همراه تو در بهشت جاویدان است

تَرْكُ الشَّرِّ صَدَقَةٌ .

ترك بد رفتاری مانند صدقه دادن است .

Giving up evil conduct is like giving alms .



میکوش که رو به سوی نیکی آری
یا آنکه قدم به راه بد نگذاری
خود از بدی احتراز کردن نیکی است
همچون صدقه است ترك بد رفتاری

تَرْكُ الْفُرْصِ غُصَصٌ

از دست دادن فرصت غم و اندوه بیار می آورد .

To lose opportunity results in grievence .



چون فرصتی افتاد به دست ای یار
ز آن بهره بری اگر که باشی بیدار
زیرا که ز دست دادن فرصت کار
جز غصه و افسوس نمی آرد بار

تَصَانِحُوا فَإِنَّهُ يَمْحُو بِلُحْمِ
الْيَدِ الْعَدَاوَةَ

به یکدیگر دست بدهید چون کینه را از دل می برد.

Shake hands with each other ; for it wipes
out enmity from the hearts .



در سینه دوست گر بماند کینه
کم کم گردد چو دشمن دیرینه
مانند دو دوست دست هم بفشارید
کاین کار برد کینه برون از سینه

تَصَدَّقُوا عَلٰى اٰخِيكُمْ بِعِلْمٍ يُّرْسِدُهُ وَرَأْيٍ يُسَدِّدُهُ .

از برادر مستمند خود دستگیری کنید بنحوی که او
را براه راست آرد و بصواب و صلاح کشاند

Help your poor brother and lead him
wisely to the path .



با هر که نیازمند و بی برگ و نواست
امدار کنید تا که مقدر شماست
و آنگاه به دانائی و روشن بینی
اصلاح کنیدش که رود از ره راست

تَفَرَّغُوا مِنْ هُمُومِ الدُّنْيَا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّهُ مَنْ كَانَتْ الدُّنْيَا
هَمَّهُ قَسَى قَلْبُهُ وَكَانَ فَقْرُهُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَلَمْ يُعْطَ مِنَ الدُّنْيَا
غَيْرَ نَصِيبِهِ الْمَكْتُوبِ لَهُ .

تا میتوانید دل از غصه دنیا آزاد کنید زیرا کسی
که بدنیا دل میبندد سنگدل میشود . فقر او در پیش چشم
اوست و از دنیا هم غیر از قسمت مقدور خود چیزی
بدست نهمی آورد .

Free your heart from the worries of the world because anyone who is attached to this world becomes cruel , faces poverty and can never gain anything more than his predestined lot.



باید که ز اندوه و غم دنیا رست
شد سنگدل آنکس که بدنیا دل بست
در فقر و نیاز ماند و از دنیا نیز
از قسمت خود بیش نیاورد بدست

تَهَا دُوا فَإِنَّ الْهَدِيَّةَ تَذْهَبُ بِوَجْهِ الْقَلْبِ .

به یکدیگر هدیه فرستید زیرا هدیه خشم و کینه را از
دل می برد .

Send gifts to one another for it removes
anger from your hearts .



آن به که نباشید ز بخشش غافل
زیرا که از آن شود محبت حاصل
در عالم دوستی بهم هدیه دهید
تا دشمنی و کینه ز داید از دل

ثَلَاثَةٌ لَا يَنْتَصِفُونَ مِنْ ثَلَاثَةٍ : حُرٌّ مِنْ عَبْدٍ وَعَالِمٌ مِنْ جَاهِلٍ
وَقَوِيٌّ مِنْ ضَعِيفٍ .

سه تن هستند که درباره سه تن انصاف روا ندارند :
آزاد در باره بنده ، دانا در حق نادان و توانا نسبت به
ناتوان .

There are three who are no fair to three:
free man to slave , savant to ignorant , and
strong man to weak person .



در حق سدن از سه تن انصاف نخواه:
آزاد که بنده را ازو نیست رفاه
دانا که نشد ز درد نادان آگاه
پر زور که نیست ناتوان را همراه

ثَلَاثَةٌ مِنْ الذُّنُوبِ تَعْجَلُ عُقُوبَتُهَا وَلَا تُؤَخَّرُ إِلَى الْآخِرَةِ:
عُقُوقُ الْوَالِدَيْنِ وَالْبَغْيُ عَلَى النَّاسِ وَكُفْرَانُ الْإِحْسَانِ.

سه گناه است که عقوبتش زود فرا می رسد و به آخرت
نهی کشد : نافرمانی نسبت به پدر و مادر، بیداد کردن به مردم
و ناسپاسی در مقابل احسان .

There are three sins which will be punished
shortly and before the day of resurrection :
disobedience to the parents , injustice to the
people and ingratitude to the generous men .



باشد سه گناه را عقوبت به جهان
یعنی نکشد به آخرت کیفر آن
رنجاندن والدین و بیداد به خلق
غفلت ز سپاس و شکر احسان کسان

ثَلَاثَةٌ يَفْرَحُ بِهِنَّ الْجِسْمُ وَيَرْبُو : الطِّيبُ وَلِبَاسُ اللِّينِ
وَشَرْبُ الْعَسَلِ .

سه چیز است که بدن را رشد و فرح می بخشد : بوی
خوش ، جامه نرم و عسل .

There are three things which refresh and
flourish the body : fragrance , soft dress and
honey .



از بهر بدن سه کار بسیار نکوست :
بوئیدن هر چیز که چون گل خوشبو است
پوشیدن جامه ای که نرم است و لطیف
خوردن ز عسل کز آن بدن را نیرو است

ثَلَاثٌ مُجَالَسَاتُهُمْ تُمَيِّتُ الْقَلْبَ : مُجَالَسَةُ الْأَرْذَالِ وَ -
مُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ وَالْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ .

همنشینی با سه گروه دل افسردگی و ملال می آورد :
فرومایگان، توانگران و زنان .

Association with three groups causes
weariness : ignoble persons , richmen and
women .



در صحبت این سه قوم رنج است و ملال :
افراد فرومایه عاری ز کمال
مردان توانگر که بنازند به مال
زنها که برای جان مردند وبال

ثَلَاثٌ مِنْ أَبْوَابِ الْبِرِّ : سَخَاءُ النَّفْسِ وَطَيْبُ الْكَلَامِ
وَالصَّبْرُ عَلَى الْأَذَى .

سه چیز درهای نیکوکاری است: بخشش، خوش سخنی و
شکیبائی هنگامی که آزاری میرسد .

There are three doors of benevolence :
generosity , sweet tongue and patience when
faced with troubles .



درهای نکوئی و صواب است سه کار:
بخشش به کسانی که به فقرند دچار
خوش گوئی و شیرین سخنی در گفتار
آرام و شکیب در بلائی دشوار

جَامِلُوا الْأَشْرَارَ بِأَخْلَاقِهِمْ تَسْلَمُوا مِنْ غَوَائِلِهِمْ وَبَابِنُوا
بِأَعْمَالِكُمْ كَيْلًا تَكُونُوا مِنْهُمْ .

با بدکاران به مدارا رفتار کنید تا شما را آزار نرسانند
و از آنان در کردار جدا باشید تا یکی از آنان به شمار نیائید.

Treat evil - doers reservedly for being safe
from their trouble ; and be isolated from
them in your acts so that you will not be
deemed as one of them .

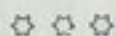


ناساز م باشید و خشن با اشرار
تا آنکه شما را نرسانند آزار
باشید ازین قوم جدا در کردار
تا آنکه نیائید از آنان بشمار

جَاهِدُوا أَهْوَاءَكُمْ تَمْلِكُوا أَنْفُسَكُمْ

باهوای نفس پیکار کنید تا به نفس خود تسلط یابید.

Fight with your passions so that you can
dominate over your own self .



امروز براه فسق اگر بشتابید

تاروز دگر غریق هر غرقابید

با دیو هوای نفس پیکار کنید

تا آنکه بنفس خود تسلط یابید

جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ -
عَلَيْهَا .

این امر طبیعی است که دل‌های مردم کسی را دوست دارد که به آنان نیکی کند و کسی را دشمن انکار دارد که به آنان بدی نماید .

People dy nature like a man who is benevolent toward them ; and hate one who does them wrong .



این امر طبیعی است که مردم یارند
با طایفه‌ای که پاک و نیکو کارند
نیکی چو کنی تو، دوستت میدارند
زشتی چو کنی تو دشمنت انکارند

جَعَلَ اللهُ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ صِلَةً بَيْنَهُ وَبَيْنَ عِبِيدِهِ فَحَسْبُ

أَحَدِكُمْ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِخُلُقٍ مُتَّصِلٍ بِاللَّهِ .

خداوند اخلاق نکو را رشته پیوندی میان خود و بندگانش قرار داده است . پس برای هر یک از شما همین بس باشد که در رشته‌ای که به خدا می‌پیوندد چنگ زند .

Good morals are a connection between God and men ; so , it is enough protection for every one to stick to whatever is linked with God .



اخلاق نکو رشته پیوند بود
کآن بین خلائق و خداوند بود
آن به که زند چنگ درین رشته وصل
آن بنده که عاقل و خردمند بود

جُعِلَتِ الدُّنُوبُ فِي بَيْتٍ وَجُعِلَ مِفْتَاحُهَا شُرْبُ الخَمْرِ .

گناهان همه در خانه ای است و میخواری کلید آن
است .

All sins are in a house opened by the
key of drinking .



چون کرد شراب دورت از هشیاری
در هر ره ناصواب رو میآری
شد جمع گناهان همه دریك خانه
و آنکاه کلید خانه شد میخواری

جُمَاعُ التَّقْوَى فِي قَوْلِهِ تَعَالَى : إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ .

پرهیزگاری در این سخن خدایتعالی جمع است که به دادگری و نیکوکاری فرمان میدهد .

The meaning of abstinence is condensed by this holy remark : God orders to be just and benevolent .



گر نیک بینی ز سر هشیاری
جمع است اصول پاکی و دینداری
در این سخن حق که خدا امر کند
تا دادگری کنیم و نیکوکاری

جَمَاعُ الْخَيْرِ خَشْيَةُ اللَّهِ .

نیکی در ترس از خدا جمع است .

Goodness is concentrated in fear of God.



آن کز غضب خدا ندارد پروا
زونیست عجب اگر رود راه خطا
نیکوئی و پاکدامنی جمع بود
در آن ترسی که بنده دارد ز خدا

جَمَاعَةٌ أُتْبِعِيْ اَهْلَ الْحَقِّ وَاِنْ قَلَّوْا .

حق پرستان پیروان منند اگرچه کم باشند .

Only God-worshippers are my true followers even if they are small in number .



پیش همه، پیروان حق محترمند
زیرا که بری ز آرز و کبر و ستمند
آن قوم که حق پرست و مؤمن باشند
باران منند اگرچه بسیار کمند

جَمَالُ الْمَرْءِ فَصَاحَةُ لِسَانِهِ .

زیبائی مرد شیوائی زبان اوست .

A man's beauty is his eloquence .



زیبائی زن به لعل شکر بار است

رعنائی قد و خوبی رخسار است

زیبائی مرد حسن رخسارش نیست

شیوائی و گیرندگی گفتار است

حُبُّ الْجَاهِ وَالْمَالِ يُنْبِتُ النِّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ
الْبَقْلَ .

دل‌بستگی به مال و جاه نفاق در دل بیار می‌آورد
همانطور که آب سبزه را می‌رویاند .

The zeal for rank and wealth grows
discord in the heart as water grows grass .



دل‌بستگی و عشق به سیم و زر و جاه
قلب تو کند سیاه و فکر تو تباه
این حرص به دل تخم نفاق آرد بار
چون آب که گردد سبب رشد گیاه

حُبُّ الدُّنْيَا أَصْلُ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَأَوَّلُ كُلِّ ذَنْبٍ .

دنیا دوستی ریشه هر نافرمانی و آغاز هر گناهکاری
است .

Mammonism is the root of disobedience
and the beginning of every sin .



دنیا طلب از کمال عاری باشد
دنیا طلبی مایه خواری باشد
این ریشه هر خطا و نافرمانی است
وین اول هر گناهکاری باشد

حُبُّكَ لِلشَّيْءِ يُعْمِي وَيُصِمُّ .

عشقی که بچیزی داری ترا کور و کر میکند .

Excessive love makes you blind and deaf .



هر جای که عشق فتنه و شور کند
عقل از سر عاشق زبون دور کند
آن عشق و محبت که به چیزی داری
گوش تو و چشم تو کر و کور کند

حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَوَلِّهِ بِالشَّهَوَاتِ أَنْ يَسْكُنَ الْوَرَعَ .

بر قلبی که شیفته شهوات میباشد راه پارسائی بسته
است .

Piety is forbidden to enter a heart which
is fond of sensual desires .



تا مرد به شهوت و هوس پیوسته است
زنجیر عفاف و زهد را بگسسته است
هر خانه دل که جای شهوت باشد
گوئی که درش بروی تقوی بسته است

حَرَامٌ عَلَىٰ كُلِّ قَلْبٍ يُحِبُّ الدُّنْيَا أَنْ يُفَارِقَهُ الطَّمَعُ .

از دلی که به مهر دنیا پابند باشد طمع هرگز جدا
نمی‌شود .

Greed will never be separated from a
heart which is given up to the worldly cares.



دانی چه بود رو بجهان آوردن؟

هر لحظه نهال هوسی پروردن

آن دل که بود به مهر دنیا پابند

دوری ز طمع کجا تواند کردن؟

حَرَّمَ اللهُ الْجَنَّةَ عَلَى كُلِّ فَحَّاشٍ بَدِيٍّ لَا يُبَالِي مَا قِيلَ وَلَا مَا
قِيلَ لَهُ .

خداوند بهشت را حرام کرده است بر آدم بد زبانی
که پروا نمی‌کند از آنچه می‌گوید و از آنچه دیگران به
او می‌گویند .

God has prohibited paradise to a foul
mouthed man who cares neither for what he
says nor for what he is told .



دشنام بکس نمی‌دهد پاک سرشت
زیرا که خدا حرام کرده است بهشت
بر آدم بد زبان که پروا نکند
از گفت و شنید آنچه بد باشد و زشت

حُرْمَةُ مَالِ الْمُؤْمِنِ كَحُرْمَةِ دَمِهِ .

مال مؤمن مانند خون او حرمت دارد .

A believer's property is inviolable just like his blood .



راه ستم و ظلم نباید آموخت
در خرمن کس شرر نباید افروخت
آنگونه که خون کس نمی باید ریخت
بر مال کسی چشم نمی باید دوخت

حَسْبُكَ مِنَ الْكِذِبِ أَنْ تُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ .

دروغگوئی تو همین بس که هرچه شنوی همان را
بازگوئی .

It is enough for you to lie if you relate
whatever you are told .



حرفی که دروغ است مکن ابرازش
از خانهٔ ذهن خود بدور اندازش
این است دروغگوئی ات بس که زخلق
هر حرف که بشنوی کنی ابرازش

حَسْنُ الْبَشْرِ يَنْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ .

خوشروئی کینه را از دل می برد .

Cheerfulness wipes enmity out of one's
heart .



با روی گشاده باش چون آئینه
تا جای کند مهر تو در هر سینه
با چهره شاد روبرو شو با خلق
چون خوشروئی ز دل زداید کینه

حَسَنُ الْجَوَارِ يَعْمُرُ الدِّيَارَ وَيُنْسِي فِي الْأَعْمَارِ .

همسایگی خوب، خانه ها را آباد و عمرها را دراز
می کند .

Good neighbourhood flourishes the houses
and prolongs the lives .



همسایه چو نیک سیرت و راد شود
از صحبت او جان و دلت شاد شود
همسایگی خوب چو گردید نصیب
ز آن عمر دراز و خانه آباد شود

حُسْنُ الْخُلُقِ نِصْفُ الدِّينِ .

خوشخوئی نکوترین دمساز است .

Good - temper is the best companion .



خوشخوهمه را مصاحب و همراز است
پیوسته در فیض به رویش باز است
آن مرد که خوشخواست نماید بیکس
چون خوشخوئی نکوترین دمساز است

حَسَنُ الْخُلُقِ خَيْرُ قَرِينٍ

خوشخوئی نیمی از دین است .

Good - temper is half way to religion .

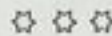


دین تو کند حکم که پا بگذاری
در جاده خوشخوئی و حوشرفتماری
می کوش که خوی خویش نیکو بکنی
چون خوشخوئی است نیمی از دینداری

حَسُنُ الظَّنِّ بِاللَّهِ ثَمَنُ الْجَنَّةِ .

حسن ظن در حق خداوند قیمت بهشت است .

Having a favorable opinion of God is the price of paradise .



مذهب نه همین از آن سخن داشتن است
ایمان به خدای زوالمنن داشتن است
خواهی چو بهشت، قیمت باغ بهشت
در حق خدای حسن ظن داشتن است

حُسْنُ الْعَهْدِ مِنَ الْإِيمَانِ .

پیمان نگاه داشتن نشانه ایمان است .

Punctuality is a sign of faith .



آنکو به خیال نقص پیمان باشد
بهرچه بفکر بستن آن باشد ؟
پابند نگه داشتن پیمان باش
کاینهم یکی از شروط ایمان باشد

حُسْنُ الْمَسْئَلَةِ نِصْفُ الْعِلْمِ .

خوب پرسش کردن نیمی از کسب دانش است .

Asking questions properly ia half way to learning .



بنگر که رخت چیست گرت بینائی است
چون این قدم نخست ره پیمائی است
اندر هر باب خوب پرسش کردن
يك نيمه ز كسب هنر و دانائی است

حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَحُقَّتِ النَّيْرَانُ بِالشَّهَوَاتِ .

بهشت به آنچه ناخوش آیند است پیچیده و دوزخ
به آنچه که دوست داشتنی است .

Disagreeable things may lead you to heaven,
whereas pleasant ones may take you to the
hell .



پاداش بهشت بهر آن کردار است
کز انجامش دل کسان بیزار است
لیک آتش دوزخ ثمر آن کار است
کاندر پی آن شوق کسان بسیار است

خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُؤْمِنٍ : الْبُخْلُ وَسُوءُ الظَّنِّ بِالرِّزْقِ .

دو خصلت در مؤمن جمع نشود: بخل، و بدگمان بودن
در باره روزی .

There are two characters which cannot be
found in a pious man : avarice and suspicion
about livelihood .



دور است خداپرست از این دو خصال
اول امساک و بخل اندر زر و مال
دوم تردید و سوء ظن بردن و شك
در رزق رسانی خدای متعال

خَيْرُ الْمُؤْمِنِينَ الْقَانِعُ وَشَرُّهُمْ الطَّامِعُ .

نیکوترین مؤمنان قناعت پیشگان و بدترین آنان
طمعکارانند .

The best men among believers are those
who are content ; and the worst of them are
those who are greedy .



جمعی که بلند همت و با خردند
از حرص درهرکس و ناکس نزدند
آن قوم که قانعند از نیکانند
و آنان که طمعکار و حریصند بدند

خَيْرُكُمْ أَحْسَنُكُمْ أَخْلَاقًا ، الَّذِينَ يَأْتُونَ وَيُؤْتُونَ .

بهترین شما خوشخوترین شماست که هم به سادگی
با دیگران خوی می‌گیرد و هم دیگران با او خو
می‌گیرند .

The best of you are those who have good
natures associating well with others and the
others with them .



آن بیش‌تر است از همه کس عزت او
کو بیش‌تر است از همه در خوی نکو
هم خو گیرد به سادگی با دیگران
هم می‌گیرند دیگران با او خو

خَيْرُكُمْ كُلُّ مُفْتِنٍ تَوَّابٍ .

بهترین شما کسانی هستند که آزموده به گناه و توبه کننده از گناه میباشند .

The best men among you are those who have experienced a sin and have repented from it .



در دیده عدل داور هر دو سرا
محبوب ترین و بهترین فرد شما
فردی است که بازگشته از راه گناه
مردی است که توبه کرده از کار خطا

خَيْرُ إِخْوَانِكُمْ مَنْ أَهْدَى إِلَيْكُمْ عِيُوبَكُمْ .

بهترین برادران شما کسی است که عیوب شما را
به شما نشان دهد .

The best of your brethren is the one
who shows your defects to you .



آنست ترا دوست که پندت بدهد
تا آنکه ز گمراهی روانت برهد
بهتر ز همه برادرانت آنست
کو عیب ترا به پیش روی تو نهد

خَيْرُ الْأَصْحَابِ عِنْدَ اللَّهِ خَيْرُ مُصَاحِبِهِ .

خوب ترین یاران در نزد خدا کسی است که برای یار
خود از همه خوب تر باشد .

The best of our companions before God
is the one who is best for his friends .

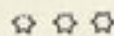


از یار همین مخواه دیدارش را
بادست کمک سبک بکن بارش را
در نزد خدا خوب ترین یار آنست
کو خوب ترین یار بود یارش را

خَيْرُ الرِّزْقِ مَا يَكْفِي .

بهترین رزق آنست که ترا کفایت کند .

The best income is that which suffices
you .



از قسمت خود مرد شکایت دارد
چون خواهش رزق بی نهایت دارد
نیک ارنگری خوبترین صورت رزق
آنست که بهر تو کفایت دارد

خَيْرُ الزَّادِ التَّقْوَى .

پرهیزگاری بهترین توشه است .

Abstinence is the best provision.



با دامن آلوده و طومار سیاه
اندر دو جهان کار تو زار است و تباه
پرهیز ز بدکاری و پاکی ز گناه
بهر تو بود نکوترین توشه راه

خَيْرُ الْعِبَادَةِ اخْفَاؤها .

بهترین عبادت آنست که پنهان تر باشد .

The best worship is that which is done most secretly .

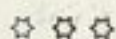


بگذر ز ریا که دور از ایمان است
در راه ریا دام که شیطان است
در نزد خدا عبادتی خوب تراست
کز دیده خلق بیش تر پنهان است

خَيْرُ الْعِلْمِ مَا نَفَعَ وَخَيْرُ الْهُدَى مَا اتَّبَعَ .

بهترین علم آنست که از آن سود برند و بهترین راه
راست آنست که از آن پیروی کنند .

The best science is that which can be
useful ; and the best guidance to the right
path is that which can be followed .



از هر عملی است بهتر آن علم که سود
ز آن قسمت مردم جهان خواهد بود
وز هر ره راست خوبتر آن راه است
کش هر کسی آسان بتواند پیمود

خَيْرُ الْغِنَى غِنَى النَّفْسِ .

بهترین بی‌نیازی ، بی‌نیاز بودن نفس از شهوات
است .

To be free from passions is the best kind
of freedom from want.



در راه خطا اگر تنازی بهتر
دامان خود آلوده نسازی بهتر
وارسته و بی‌نیاز باش از شهوات
کاین از همه نوع بی‌نیازی بهتر

خَيْرُ النَّاسِ أَنْفَعُهُمْ لِلنَّاسِ .

خوبترین مردم کسی است که به مردم بیشتر سود رساند.

The best of people is the one who is most profitable to them .



دستی که گره زکار مردم نکشود
در چشم کسان عزیز نتواند بود
از جمله خلق خوبتر آن باشد
کز بهر کسان زیادتر دارد سود

خَيْرُ أُمَّتِي الَّذِينَ إِذَا سُفِهَ عَلَيْهِمْ أَحْتَمَلُوا وَإِذَا جُنِيَ عَلَيْهِمْ
عَفَرُوا وَإِذَا أُذُوًّا صَبَرُوا

بهترین امت من کسانی هستند که وقتی نادانی
از کسی ببینند بردباری ورزند ، وقتی صدمه‌ای ببینند
عفو کنند و هنگامی که آزاری ببینند شکیبائی نمایند .

The best of my followers are those who
tolerate foolish acts , forgive offences and
show patience when they are troubled .



محبوب ترین امت من آنانند
کآرام و صبورند چو با نادانند
آسیب چو ببینند زکس ، عفوکنند
آزار چو ببینند ، شکیبا مانند

خَيْرُ بُيُوتِكُمْ بَيْتٌ فِيهِ يَتِيمٌ مُكْرَمٌ .

بهترین خانه‌ها آنست که در آن یتیمی به عزت زیست کند .

The best house is that in which an orphan lives dearly .



از آه یتیم بینوا کن پرهیز
چون شعله آه اوست چون آتش تیز
بهتر ز تمام خانه‌ها آن خانه است
کآنجاست یتیمی خوش و خرسند و عزیز

خَيْرُ شَبَابِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ بِكُهُولِكُمْ . وَشَرُّ كُهُولِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ
بِشَبَابِكُمْ .

بهترین جوانان شما کسی است که مانند پیران رفتار
کند . و بدترین پیران کسی است که خود را بصورت
جوانان در آورد .

The best of your young men is he who
behaves like the old ones ; and the worst of
your old men is the one who imitates the
youth .



عاقل تر و بهترین جوان آن باشد
کو را صفت و صورت پیران باشد
گمراه ترین و بدترین پیر کسی است
کو همچو جوانان هوسران باشد

خَيْرُكُمْ مَنْ أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ فَمَلَكَهَا .

بهترین شما کسی است که خداوند او را یاری دهد
تا به نفس خود تسلط یابد و مالک آن گردد .

The best of you is the one whom God
helps to overcome his own self and master it.



هر کس که ز راه راست رخ برتابد
در وادی جهل و گمراهی بشتابد
بهتر ز همه است آنکه بایاری حق
بر نفس هوسباز تسلط یابد

خَيْرُكُمْ مَنْ دَعَاكُمْ إِلَىٰ فِعْلِ الْخَيْرِ .

نیکوکارترین شما کسی است که شما را بسوی نیکی
بخواند .

The best of you is the one who leads you
to do good .



آن یاور آدمی است کو بتواند
او را زره فساد بر گرداند
در بین شما نیک‌ترین مرد آنست
کو مردم را بسوی نیکی خواند

خَيْرُكُمْ مَنْ ذَكَرَكُمْ اللهُ رُؤْيَا .

بهتر از همه شما کسی است که از دیدارش خدا
بیادتان آید .

The best of you is the one whose visit
reminds you of God .



با هر که ترا طریق حق بنماید
شو یار، که بر معرفت افزایش
آن از همه خلق جهان خوبتر است
کز دیدارش خدا بیادت آید

خَيْرُكُمْ مَنْ زَادَ فِي عِلْمِكُمْ مَنْطِقَهُ .

نیک‌ترین شما کسی است که با سخنش بدانش شما
ببفزاید .

The best of you is the one whose talk
increases your knowledge .



هر کس بتو از علم دری بگشاید
همصحبت او شو که بکارت آید
بهر تو نکوترین مصاحب آنست
آو با سخنش بدانشت افزاید

خَيْرُكُمْ مَنْ لَمْ يَتْرِكْ دُنْيَاهُ لِآخِرَتِهِ وَلَا آخِرَتَهُ لِدُنْيَاهُ .

خوبترین فرد شما کسی است که نه دنیای خود را
برای آخرت از دست دهد و نه آخرت خود را به دنیا
بفروشد .

The best of you are those who do not
lose this world for the next , neither the next
one for this .



در بین شما خوب ترین مرد آنست
کز هر دو جهان رشته الفت نکست
نه آخرت از برای دنیا بفروخت
نه دنیا بهر آخرت داد از دست

خَيْرُكُمْ مَنْ يَرْجِي خَيْرَهُ وَيُؤْمِنُ شَرَّهُ .

بهترین شما کسی است که به خیرش امیدوار و از شرش ایمن باشند .

The best of you is the one that you can hope goodness from him and be safe from his harm .



آنست بهین فرد شما در بر من
کآزرده ز دست او نباشد يك تن
همواره توان داشت بخیرش امید
پیوسته توان بود ز شرش ایمن

خَيْرُ مَا أَلْتَقَى فِي الْقَلْبِ الْيَقِينُ .

بهترین چیزی که در قلب جایگزین می شود یقین است.

The best thing which settles in the heart
is certainty .



چون گشت دلت به شك و تردید قرین
چشم تو به هرچه هست گردد بدین
از آنچه که در قلب شود جایگزین
بالا تر و خوب تر، یقین است یقین

خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ مُعْطِيهِ وَشَرٌّ مِنَ الشَّرِّ فَاعِلُهُ .

بهتر از نیکی ، مرد نیکوکار ؛ و بدتر از بدی ، آدم
بدکردار است .

Better than goodness is he who performs
it ; and worse than evilness is he who commits
it .



هر کس نیک است بهتر از هر یار است
و آنکس که بد است بدتر از هر مار است
بهتر ز نکوئی خود نیکوکار است
بدتر ز بدی هم خود بدکردار است

دَبَّ إِلَيْكُمْ دَاءُ الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ الْبَغْضَاءُ وَالْحَسَدُ .

دردهای مردمی که پیش از شما بودند اکنون به شما
سرایت کرده، آنهم دشمنی و حسد است .

You are troubled by enmity and jealousy,
diseases from which suffered the people who
were before you .



زین پیش اگر جماعتی بد رفتار
دائم ز دو درد دیده بودند آزار
امروز شما بدان دو دردید دچار
آنهم حسد است و دشمنی در هر کار

ذَلَالَةُ اللِّسَانِ رَأْسُ الْمَالِ .

شیوائی مانند سرمایه‌ای است .

Eloquence is like a capital .



گفتار فصیح، مرد را پیرایه است
وز بهر ترقی و تعالی پایه است
آنکس که ز بازار جهان خواهد سود
شیرین سخنی برای او سرمایه است

ذُوالْوَجْهَيْنِ لَا يَكُونُ وَجِيهًا .

کسی که دوروست عزت و آبرو ندارد .

Whoever is two - faced is not respectable.



آنکس که دو روئی وریا خصلت اوست
خواراست همیشه در بر دشمن و دوست
یکرنگ و صریح باش کاندرا بر خلق
بی عزت و آبروست آنکس که دو روست

رَاحَةُ الْإِنْسَانِ فِي جَبْسِ اللِّسَانِ .

آسایش آدهی در محبوس داشتن زبان است .

Tranquillity lies in keeping silence .



آنکو به سخن گشوده لب پیوسته
بس حرف خطا که از زبانش جسته
و آنکس که زبان خویشان را بسته
از بند بسی بالا و محنت رسته

رَأْسُ الْعَقْلِ بَعْدَ الْإِيمَانِ التَّحَبُّ إِلَى النَّاسِ .

نخستین گام در راه خرد، پس از ایمان به خدا، خود
را محبوب کردن در پیش مردم است .

The highest degree of wisdom is , after
believing in God , trying to be liked by people.



در راه خرد گام نخستین ایجان
آنست که آری بخداوند ایمان
و آنکه ره ورسم خویش را خوب کنی
تا دوست بدارند ترا خلق جهان

رَحِمَ اللهُ مَنْ قَالَ خَيْرًا فَغَنِمَ أَوْ سَكَتَ عَلَى سُوءٍ فَلِمَ .

خدا رحمت کند کسی را که یا سخنی نیک بگوید و سودی ببرد و یا خاموش نشیند و سالم ماند .

God bless the man who either says a good thing and makes a profit by it or keeps silent and remains safe .



ای رحمت حق بر آنکه تا بتواند
ز آن راه رود که راه عقلش داند
یا نیک سخن گوید و سودی ببرد
یا آنکه زبان بندد و سالم ماند

رَحِمَ اللهُ وَالِدَيْنِ اَعَانَا وُلْدَهُمَا عَلٰى بِرِّهِمَا .

خدا رحمت کند پدر و مادری را که فرزندان خود را
در نیکوکاری مدد کنند .

God bless the parents who help their
children to do good .



از سوی خدا رحمت بی پایان باد
بر آن پدر و مادر پاکیزه نهاد
کز مهر مدد کنند فرزندان را
تا آنکه ببینند ره نیکی و داد

رِضَا اللَّهِ مَعَ رِضَا الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطُ اللَّهِ مَعَ سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ .

رضای خدا در رضایت پدر و مادر است و قهر و
خشم خدا در خشم ایشان .

When our parents are satisfied with us
God is satisfied ; and when they are angry
with us God is angry .



تا خاطر والدین راضی است ز ما
گوئی که خدای را هم از ما مسترضا
ور بر سر قهر و خشم با ما باشند
گوئی که بما بر سر قهر است خدا

زَوَالُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ إِرَاقَةِ دَمِ مُسْلِمٍ .

نابودی جهان در نزد خداوند بهتر از بر باد رفتن
خون مسلمانی است .

Decadence of the world is more tolerable
to God than shedding the blood of an innocent
man .



آنجا که به ظلم و جور باشد بنیاد
نه جان و تن ایمن است و نه خاطر شاد
در نزد خدا جهان شود گر نابود
بهتر که رود خون مسلمان بر باد

زِينَةُ الْعِلْمِ الْإِحْسَانُ .

زیور دانش نیکوکاری است .

Knowledge is adored by doing good deeds .



شاد آنکه چو جان به نور دانش پرورد
با دانش خود بمردمان خدمت کرد
سودی برسان ز دانش خود، زیرا
نیکوکاری است زیور دانش مرد

سَافِرُوا تَصِحُّوا .

سفر کنید زیرا مسافرت برای شما تندرستی می آورد .

Travelling makes you healthy.



در راه سفر مرد چو پا بگذارد
بیرون رود از دلش غمی گزارد
گهگاه سفر کنید زیرا که سفر
شادایی و شوق و تندرستی آورد

سَافِرُوا تَغْنَمُوا .

سفر کنید تا از آن سود برید .

Take a journey for it profits you .



گر اهل بصیرتید ، تا در سفرید
از سیروسیاحت جهان بهره ورید
در هر سفری سود فراوانی هست
زین روی سفر کنید تا سود برید

سَيِّدُ الْأَعْمَالِ إِنْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِكَ وَمُواسَاةُ الْأَخِ
فِي اللَّهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ .

از کارهای بزرگ داد مردم دادن و خود را با برادران
دیگر در راه خدا برابرداشتن و در همه جا بیاد خدا بودن
است .

Of great deeds are to show justice towards
people , to establish equality among brethren
and to remember God in every occasion .



کاری است بزرگ داد مردم دادن
دست از پی انصاف و کرم بگشادن
آئین برابری بجای آوردن
و ندر همه جا یاد خدا افتادن

سَيِّدُ الْقَوْمِ خَادِمُهُمْ .

بزرگ هر قومی خدمتگر آنان است .

Whoever is chief of a group serves them.



باید رمه را شبان نگهبان باشد
کآسوده ز گرگ تیز دندان باشد
آن کس که بزرگ و سرور قومی شد
خدمتگر و پاسبان ایشان باشد

شَرُّ الْبِقَاعِ دُورُ الْأُمَرَاءِ الَّذِينَ لَا يَقْضُونَ بِالْحَقِّ .

بدترین جا ها خانه حکامی است که به حق حکم
نمی کنند .

The worst of all places are the houses
of those governors who do not judge rightly .



دانی که کجاست بدترین جای فساد؟
آنجای که عدل و داد رفته است زیاد
جائی که نشسته حاکمی زشت نهاد
حکمی که دهد، دور زحق است وز داد

شَرُّ النَّاسِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُكْرَمُونَ لِإِقْتَاءِ شَرِّهِمْ .

در روز جزا منفورترین فرقه بدرگاه خداوند کسانی هستند که مردم برای آسوده ماندن از شرشان به آنان تعظیم می کنند .

Worst of all men in the day of resurrection are those to whom people pay homage for being safe from their harms .



دانی که چه فرقه‌ای بدرگاه خدا
منفور ترند از همه در روز جزا؟
آنانکه کنندشان خلائق تعظیم
تا آنکه ز شرشان بمانند رها

شَرَفُ الْمُؤْمِنِ قِيَامُهُ بِاللَّيْلِ وَعِزُّهُ إِسْتِغْنَائُهُ عَنِ النَّاسِ .

برتری مؤمن به خداپرستی اوست در شب و بی نیازی
او از مردم در روز .

A believer's superiority lies in worship
during the night and independence of people
in the day .



مؤمن به ره شرافت آرد خود را
برتر ز همه خلق شمارد خود را
شب خیزد و با خدا کند عرض نیاز
روز از همه بی نیاز دارد خود را

صُحْبَةُ عِشْرِينَ سَنَةً قَرَابَةٌ .

دوستی بیست ساله مانند خویشاوندی است .

A twenty - year old friendship is like
relationship .



بی‌یاور و دوست در جهان نتوان زیست
وز یار قدیم هیچکس بهتر نیست
از صحبت دوستان دیرین مگذر
چون الفت دیرینه چو خویشاوندی است

صُنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَ صَالِحٌ وَأَسْفَدَ أَسْفَدٌ أُمَّتِي؛
هُمَا الْأُمَرَاءُ وَالْعُلَمَاءُ .

در میان امت من دو فرقه‌اند که اگر خوب باشند
مردم به راه راست می‌آیند و اگر بد باشند مردم گمراه
میشوند : این دو گروه امیران و دانشمندانند .

There are two groups among my people:
erudites and governors ; if they are good the
people will go on a right path and if they
are bad the people will be misled .



با ماست کنون دو فرقه بی‌مانند
يك فرقه امير و فرقه‌ای دانشمند
گر نيك شوند، مردم آیند به راه
ور بد باشند، خلق گمراه شوند

طَالِبُ الْعِلْمِ مُحْفُوفٌ بِعِنَايَةِ اللَّهِ .

کسی که دانش طلب است عنایات خدا شامل اوست.

God favors with one who is acquiring knowledge .



شاد آنکه بود هنرور و دانش دوست
و ندر طلب علم و هنر در تک و پوست
آنکس که فضیلت طلب و دانش جوست
پیوسته عنایات خدا شامل اوست

طَالِبُ الْعِلْمِ لَا يَمُوتُ أَوْ يَمْتَعُ جَدَّهُ بِقَدْرِ كِدِّهِ .

دانش طلب پیش از مرگ خود بقدر رنجی که در راه
کسب علم برده از بخت خود بهره‌ور میشود .

One who seeks knowledge will prosper in
his life as much as he has endeavored to learn.



آنکس که به کسب علم میکوشد سخت
ز آن پیش که از دار جهان بندد رخت
آنقدر که رنج برده اندر پی علم
در دهر شود بهره‌ور از دولت و بخت

طَعَامُ الْجَوَادِ دَوَاءٌ وَطَعَامُ الْبَخِيلِ دَاءٌ .

غذای جوانمرد مانند دارو و طعام بخیل مانند درد
است .

A generous man's food is curative but an
avaricious man's makes you sick .



آن تنگ نظر که سفله و نامرد است
الطافش نیز زحمت هر فرد است
مهمان جوانمرد شدن همچو شفاست
وز خوان بخیل لقمه خوردن درد است

طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ .

کسب علم بر هر مسلمانی واجب است .

It is obligatory for every one to seek knowledge .



از دانش و فضل گوهری بهتر چیست؟
آنکس که فراری است ز دانستن کیست؟
بهر همه کسب علم واجب باشد
دانش طلبی وظیفه هر فردی است

طُوبَىٰ لِمَنِ ذَلَّتْ نَفْسُهُ وَحَسَنَتْ خَلِيقَتُهُ وَصَلَحَتْ سِرِّيَّتُهُ
وَعُزِلَ عَنِ النَّاسِ شَرُّهُ .

خوشا به کسی که نفس خود را خوار ساخته است .
خوی او پسندیده و باطن او نیکوست . مردم نیز از شر
او برکنارند .

Happy is he who is humble , good-natured,
well-disposed and does not harm anybody .



فرخنده کسی که نفس خود سازد خوار
وز خوی پسندیده شود برخوردار
سازد دل خویش از پلیدی‌ها پاک
دارد بدی خویش ز مردم بکنار

طُوبَى لِمَنْ شَغَلَهُ عَيْبُهُ عَنْ عِيُوبِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ إِخْوَانِهِ .

شاد آنکه چنان به دیدن عیوب خود مشغول است که
از دیدن عیوب دیگران باز میماند .

Happy is he who is so busy to see his
own defects that he cannot see the other
men's .



این قدر مکن عیب کسان را ابراز
و آنکه برای عیب خود پرده مساز
شاد آنکه بعیب خویش چندان نگردد
کز دیدن عیب دیگران ماند باز

طَوُّبِي لِمَنْ طَالَ عُمُرُهُ وَحَسَنَ عَمَلُهُ .

خوشبخت کسی که عمر دراز یافته و صرف نیکوکاری کرده است.

Blessed is he who has lived a long life spent in doing good .



شاد آنکه به خوشخوئی و خوشرفتاری
پیوسته کند خلق جهان را یاری
خوشبخت کسی که یافته عمر دراز
و ندر همه عمر کرده نیکوکاری

طُوبَى لِمَنْ وَجَدَ فِي صَحِيفَةِ عَمَلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَحْتَ كُلِّ ذَنْبٍ
أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ .

شاد آنکه روز قیامت در نامه اعمال خود زیر هر
گناهی استغفاری بیابد .

Blessed is he who , in the day of
resurrection , can find on the record of his
deeds that he has begged God pardon for
every one of his sins .



شاد آنکه ز هر معصیتی در این دار
تائب شده آنچنان که در روز شمار
در نامه اعمال چو بیند، یابد
اندر پی هر گناه يك استغفار

عَجِبْتُ لِمَنْ يَحْتَجِي مِنَ الطَّعَامِ مَخَافَةَ الدَّاءِ كَيْفَ لَا يَحْتَجِي مِنَ
الدُّنُوبِ مَخَافَةَ النَّارِ .

عجبا! کسی که از ترس بیماری از خوردن غذا
خودداری می‌کند چرا از بیم آتش دوزخ از گناه
نمی‌پرهیزد؟

There are people who abstain from
eating for fear of sickness; I am amazed that
why do not they abstain from committing
sins for fear of the hell .



آنکس که ز بیم درد یا بیماری
از خوردن هر غذا کند خودداری
بهر چه ز بیم آتش دوزخ نیز
يك لحظه نجوید از گناه بیزاری؟

عِشْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ وَأَحِبِّ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُفَارِقٌ
وَأَعْمَلْ مَا شِئْتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِبٌ .

هو طور دلت میخواهد زندگی کن که آخر خواهی
مرد؛ هرچه را میخواهی دوست بدار که آخر از آن جدا
خواهی شد و هر کار که میخواهی بکن که آخر جزای
آن را خواهی دید .

Live as you like for at last you will die;
love whatever you want for you will be
separated from it and do as you wish for you
will be rewarded according to your deeds .



هر طور کنی زیست، ترا مرگی هست
بر هر چه نهی دل، رود آخر از دست
هر کار کنی جزای آن خواهی دید
چون هیچکس از جزای اعمال نرست

عِلْمٌ لَا يُنْتَفَعُ بِهِ كَكَنْزٍ لَا يُنْفَقُ مِنْهُ .

علمی که از آن سودی نبرند مانند گنجی است که از آن بهره ای نیابند .

The knowledge which is not profitable to anyone is like a treasure of which nothing is spent .



باید بکسان رساند از دانش سود
بر بینش و آگاهی آنان افزود
آن علم که هیچ سود از آن نتوان برد
گنجی است که بهره‌مند از آن نتوان بود

عَلِّمُوا وَلَا تَعْنَفُوا

علم بیاموزید و تند خوئی نکنید .

Try to be learning and do not be stern .



از علم و هنر کناره جوئی نکنید
با اهل ادب بجز نکوئی نکنید
علم آموزید و هرچه گوید استاد
زوگوش کنید و تندخوئی نکنید

فِتْنَةُ اللِّسَانِ اشَدُّ مِنْ ضَرْبِ السَّيْفِ .

فتنه زبان از ضربت شمشیر مهلك تر است .

A sedition caused by tongue may be more fatal than a stroke of sword .



يك گفته ناروا كند صدها شر
يا آنكه دهد هزار جان را بهدر
آن فتنه كه از زبان پيا ميگردد
از ضربت شمشير بود مهلك تر

فُضُوحُ الدُّنْيَا أَهْوَنُ مِنْ فُضُوحِ الآخِرَةِ .

خواری در دنیا بهتر است از رسوائی در آخرت .

To be abased for poverty in this world is better than to be disgraced for sins in the next .



تقوی و سیاهروزی و تنهائی
بہتر ز گناہکاری و دارائی
زیرا کس اگر شود بد دنیا رسوا
بہ زآنکہ کشد در آخرت رسوائی

قُلْ خَيْرًا لِّذِكْرِ بِخَيْرٍ .

در باره دیگران به نیکی سخن گوی تا دیگران نیز
به نیکی از تو یاد کنند .

Speak well of others if you want to be
remembered well .



آنکس که زبان به زشت گوئی بگشاد
از دست زبان خلق در رنج افتاد
در باره هر کسی سخن نیکوگویی
تا خود همه کس کند به نیکی ز تو یاد

قَلِيلُ الْعِلْمِ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرِ الْعِبَادَةِ .

دانش کم از عبادت بسیار بهتر است .

A little knowledge is better than too much worship .



داناان را لطف الهی یار است
نادان ببر خدا و مردم خوار است
دانش خود اگر کم است و بی مقدار است
ارزنده تر از عبادت بسیار است

كَثْرَةُ الْكِذْبِ تَذْهَبُ بِهَا الْوَجْهَ .

دروغ بسیار فروغ را از چهره می برد .

Lying wipes the glow from one's face .



گوئی چودروغ و، راست کس پندارد
خوارت نگردد چو پرده ز آن بردارد
از چهره برد دروغ بسیار فروغ
یعنی که دروغ رو سیاهی آرد

كثرة المزاح تدهب بماء الوجه .

شوخی بسیار آبرو را برباد می‌دهد .

Unrestrained joking can bring ruin on
your reputation .



آنکس که زبان بیاوه هر لحظه گشاد
دیگر به کلام او کسی گوش نداد
شوخی چو زحد گذشت و گردید زیاد
آخر دهد آبروی ما را بر باد

كفارة الذنب الندامة .

كفارة گناه پشیمانی است .

Only repentance can wipe out a sin .



در جاده تنگ هر که پویا باشد
این است سزای او که رسوا باشد
كفارة آن گناه کامروز کنی
اقسوس و پشیمانی فردا باشد

كَلَّمَ اللِّسَانَ عَنْ اعْرَاضِ النَّاسِ صِيَامٌ .

پاك داشتن زبان از غیبت مردم ثواب روزه داری دارد .

Keeping the tongue from back-biting
brings the same reward that fastings .



شاد آنکه دلی ز عیب عاری دارد
جان را بری از گناهکاری دارد
از غیبت این و آن زبان پاك بدار
کاین کار ثواب روزه داری دارد

كُفِيَ بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يَسْتَقِيلَ مَا يُقَرِّبُ إِلَيْهِ أَخُوهُ .

مرد را این گناه بس باشد که هرچه را از برادر
خود در می یابد کوچک پندارد .

Nothing that comes from a brother may
be regarded as a trifle .



هرکس که زکس کمک توقع دارد
باید که سپاس کمکش بگذارد
این جرم و گناه مرد بس کز دگری
بیند کمکی و کوچکش پندارد

كُلُّ امْرِئٍ حَسِيبٌ نَفْسِهِ .

هر مردی حساب کار خود را دارد .

Every man keeps account of his own
deeds .



هر کس قدم اندر آن رهی بگذارد
کآن را به مراد خویشتن پندارد
هر کس ز پی منفعت خویشتن است
هر مرد حساب کار خود را دارد

كُلُّ شَيْءٍ بِقَدْرِ حَتَّى الْعَجْزِ .

هر چیز حدی دارد حتی ناتوانی .

Everything has its limits so does weakness.



پیوسته کسی نیست بگیتی منصور
همواره کسی نباشد افتاده چو مور
هر چیز نهایی و حدی دارد
گر ضعف و زبونی است و گر قدرت و زور

كُلُّ صَاحِبِ عِلْمٍ غَرِيبٌ اِلَى عِلْمٍ .

هر کس که اهل دانش است گرسنه دانش طلبی است.

A learned man is ever hungry for learning.



در جان و دل تو ذوق دانش چو نشست
پیوسته شوی بکسب دانش پا بست
از لذت دانش آنکه آگاهی یافت
دیگر نکشد هیچکس از دانش دست

كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ .

شما هر کدام سرور جمعی هستید و از شما بازپرسی خواهد شد که رفتارتان با زیردستان چگونه بوده است.

Each one of you is somebody's master . Be sure you will be asked how you have dealt with him .



هر کس، به حدود خویش، باشد زمهان
او سرور جمعی است درین دار جهان
روزی پرسند ازو که بر گوی چه بود
رفتار تو در حق ضعیفان و کسپان

كَلِمَاتٍ غَرِيبَاتٍ فَاحْتَمِلُوهُنَّ : كَلِمَةٍ حَكِيمَةٍ مِنْ سَفِيهٍ
فَأَقْبَلُوهُنَّ وَكَلِمَةٍ سَفِيهَةٍ مِنْ حَكِيمٍ فَاعْفِرُوهُنَّ .

دو کلمه بیگانه را تحمل کنید: کلمه حکیمانهای که
از دیوانه‌ای شنیدید بپذیرید و گفته سقییه‌ها را اگر از
فرزانه‌ای شنیدید او را ببخشید .

Bear with two things : accept the wise
words of the foolish and forgive the foolish
words of the wise .



هر حرف که نکته‌ای حکیمانه بود
آنها بشنو گر چه ز دیوانه بود
هر گفته که بی مغز و سقییه‌ها بود
آنها مشنو گر چه ز فرزانه بود

كَلِمَةُ الْحَكِيمِ يَسْمَعُهَا الْمُؤْمِنُ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ .

هر حرف حکیمانه‌ای که مؤمن بشنود از یکسال
عبادت او خوب‌تر است .

Hearing the words of the wise is even
better than spending a whole year in prayer.



فرخنده کسی که عاقل و دیده‌ور است
در راه کمال و معرفت رهسپر است
هر حرف حکیمانه که مؤمن شنود
از طاعت یکساله او خوب‌تر است

كُلُوا جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا فَإِنَّ الْبَرَكَةَ فِي الْجَمَاعَةِ .

با یکدیگر همغذائی و همزیستی کنید و پراکنده نشوید
زیرا برکت در اجتماع است .

Eat and live together and do not be
disunited for abundance lies in coexistence .



با جمع شوید متحد از این پس
تا دست نیابد بشما هر ناکس
همخوانی و همزیستی از سرفتهید
چون سود در اجتماع میباشد و بس

كُلُوا مِنْ كَدِّ اَيْدِيكُمْ

از دسترنج خود نان بخورید.

Gain your bread through your own labour



بهر چه روید زیر بار دگران
وندر پی نان شوید خوار دگران؟
پیوسته ز دسترنج خود نان بخورید
یعنی نشوید جیره خوار دگران

كُلْ وَانْتَ تَشْتَهِي وَأَمْسِكْ وَانْتَ تَشْتَهِي .

آنگاه غذا بخور که اشتها داری و آنگاه از غذا
خودداری کن که هنوز اشتهائی باقی است.

Do not eat before you feel really hungry
and stop eating just before you are full .



آنگاه بخور که اشتهائی داری
تا درد و بلا نبینی از پرخواری
و آنکه که هنوز اشتهائی باقی است
خوبست که از غذا کنی خودداری

كَمْ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَا يَسْتَكْمِلُهُ وَنُتِظِرُ غَدًا لَا يَبْلُغُهُ .

بسا کس که روزی را بشب نرسانید و بسا کس که
انتظار فردائی را کشید و به فردا نرسید .

There is many a man whose prosperity did not last until the night ,so there is many a man who waited for the morrow but did not live to see it .



بس مرد که روز کامیابی را دید
و آن روز جلال و جاه تا شب نکشید
بس کس که در انتظار فردائی خوش
بنشست بسی ، لیک بفردا نرسید

كُنْ عَلَى عُمْرِكَ أَشْحَّ مِنْكَ عَلَى دِرْهَمِكَ وَدِينَارِكَ .

عمر خود را بیش از سیم و زرت قدر بدان .

Value your life more than your money .



چون زندگی تو باشد آخر فانی
بر گیر ز عمر بهره تا بتوانی
قدر لحظات عمر را نیک بدان
ز آن بیش که قدر سیم و زر میدانی

كُنْ لِلْيَتَامَىٰ كَالْأَبِ الرَّحِيمِ .

برای طفل یتیم مانند پدر مهربانی باش.

Be like a kind father to orphans .



آنرا که گرفتار به رنجی است عظیم
ز آن رنج نجات ده چو مردان کریم
پیوسته به لطف باش با طفل یتیم
همچون پدری که مهربان است و رحیم

لَا تَبْسُطُ يَدَكَ إِلَّا إِلَىٰ خَيْرٍ وَلَا تَقُلُ بِلسَانِكَ إِلَّا مَعْرُوفًا.

جز برای عمل خیر دست دراز مکن و جز برای
سخن نیک لب مگشای .

Do not use your hand but for doing
good nor open your mouth but to speak
well - meaning words .



با آتش فتنه هر دلی را مگداز
بازخم زبان خاطر کس رنجه مساز
جز در عمل خیر مکن دست دراز
جز در سخن نیک مکن لب را باز

لَا تَجْنِبْ عَلَى الْمَرْءِ إِلَّا يَدَهُ وَلسَانَهُ .

بر مرد جز دست و زبانش گزند نمیرساند.

If a man comes to grief he can but
blame his own hands and tongue .



کردار نکوهیده چه خون‌ها ریزد
گفتار خطا چه فتنه‌ها انگیزد
هر فتنه که در دامن کس آویزد
از دست وی و زبان وی برخیزد

لَا تَحْقِرَنَّ مِنَ الْمَعْرُوفِ شَيْئًا .

هیچ کار خوبی را کوچک مگیر

Do not despise any good deed .



تشویق کن و مجال ده یاران را
تا پیشه کنند نیکی و احسان را
هر کار که خوب و قابل تحسین است
تحسین کن و بیقدر مپندار آنرا

لَا تَزَالُ أُمَّتِي بِخَيْرٍ مَا تَحَابُّوا .

امت من مادام که با یکدیگر دوست هستند از خیر و خوشی بهره میبرند .

My followers will be blessed as long as they live in friendship with one another .

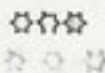


آن طایفه را که در پی شور و شرد
انسان مشمار چون ز حیوان بترند
از خیر و خوشی امت من بهره ورنند
مادام که یار و دوست با یکدگرند

لَا تَسْأَلْ بِكَفِّكَ فَإِنَّ أُمَّكَ سَأَى فَاَقْبَلْهُ

با دست خود چیزی از خلق مگیر ولی اگر چیزی
بتو رسید بپذیر.

Do not ask for anything but accept that
which is offered you

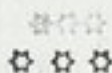


هر چند شوی به آئند افلاس امیر بیجا
یا به کمبود مکن دارنده ترا آنکدا شمارند و فقیر
با دست نیاز چیزی از خلق مگیر
تا به دست تو آید اما بپذیر چیزی بپذیر

لَا تُشَاوِرَنَّ بِخَيْلًا فَإِنَّهُ يُقْصِرُ بِكَ عَنْ غَايَتِكَ .

با تنگ نظر مشورت مکن زیرا تو را از مقصدت باز
می دارد .

Do not consult a narrow-minded man for
he will discourage you from reaching your
goal .



باهر که بود اسیرِ دُورِ طبعی و آنرا در وقتِ مشورت
بیتاق و مخالفتِ همراهِی مشوار به کارها یا همراز
باتنگ نظر مشورت ایدوست مکن زیرا که تو را از مقصدت باز
می دارد .

لَا تَشَاوِرَنَّ جَبَانًا فَإِنَّهُ يُضَيِّقُ عَلَيْكَ الْمَخْرَجَ .

در کار خود با کسیکه عاجز و ترسنده است شور
مکن زیرا راه را بر تو تنگ میسازد .

Do not consult a coward for he makes
things more difficult for you .



آنکو نبود قویدل و چابک و چست
نه فکر نکو دارد و نه رأی درست
با عاجز و ترسنده مکن شور به کار
کو راه تو تنگ سازد و عزم تو سست

لَا تَضْجِرْ فَيَمْنَعَكَ الضَّجْرُ حَظَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

با غصه بسر مبر زیرا غصه نمیگذارد که از دنیا و
آخرت نصیب خود را دریابی.

Do not give way to sadness for it will
not let you take advantage of this world nor
the next.



تا غمزده و مشوش و بیتابی
اندر پی هیچ کار خود نشتابی
با غصه بسر مبر، که غم نگذارد
تا از دو جهان نصیب خود دریابی

لَا تُظْهِرِ الشَّامَةَ لِأَخِيكَ فِعَافِيهِ اللَّهُ وَيَبْتَلِيكَ .

از محنت کسی دل خود را شاد مکن زیرا ای بس
که خدا او را رهائی دهد و تو را مبتلی سازد .

Do not rejoice at the misfortune of another
for God may send him relief and involve you
in the same trouble .



چون دور زمانه کرد با کس بیداد
از محنت او مکن دل خود را شاد
ای بس که ز بند محنت او خواهد جست
و آنکاه تو خود ببند خواهی افتاد

لَا تَعْجَبُوا بِعَمَلِ غَائِلٍ حَتَّى تَنْظُرُوا بِمَ يَخْتِمُ عَمَلَهُ .

تا آخر کار کسی را ندیده اید از کارش در شگفت
نباشید .

Do not be amazed by a man's deed until
you see its result .



آنکس که خبر نداری از پندارش
هر لحظه مکیر خرده بر رفتارش
چون بیخبری ز آخر کار کسی
ایدوست مباش در شگفت از کارش

لَا تَعْمَلْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ مِرْيَاءً وَلَا تَدَّعُهُ حِيَاءً .

هیچ راه خیری را از روی ریا طی مکن و از انجام
هیچ کار صوابی شرم نداشته باش .

Do not let hypocrisy urge you to choose
the path of goodness nor let shyness keep
you from doing what you know is right .



راهی که بود طریق مردان خدا،
کاری که صواب باشد و نیست خطا،
ز آن راه مکن گذار از روی ریا
و آن کار منه زدست از روی حیا

لَا تَكُنْ مِمَّنْ يَشَدُّ عَلَى النَّاسِ وَيُخَفِّفُ عَلَى نَفْسِهِ .

مانند کسی مباش که بر مردم سخت هی گیرد و برخوردار
آسان .

Do not be like a man who takes everything
easy for himself but presses hard upon others.



مانند کسی مشو که از نخوت و جهل
خود را شمرد اهل و کسان را نااهل
زنهار چو آن مباش کاندرا هر کار
بر مردم سخت گیرد و برخوردار سهل

لَا تَمْتُوا الْقُلُوبَ بِكثْرَةِ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ فَإِنَّ الْقَلْبَ
يَمُوتُ كَمَا لَزُرِعَ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ .

با افراط در خوردن و نوشیدن بسیار خود را دلمرده
نسازید زیرا دل از این افراط میمیرد مانند مزرعه‌ای که
آب زیاد خورده باشد.

Excess in eating and drinking weighs
down the spirit as a field which is watered
excessively .



نوشیدن و خوردن چه شد از حد بیرون
دل رنجه و حال میشود دیگرگون
فاسد گردد هر چه در آن کاشته اند
هر مزرعه‌ای که خورده است آب افزون

لَا تُوَاعِدْ أَخَاكَ مُوَاعِدَ فَتُخْلَفَهُ .

برادرت را وعده‌ای مده که بجا نتوانی آورد.

Do not give a promise which you cannot fulfil .



چون نتوانی گشودن از کار گره

بیا دعوی امداد قدم پیش منه

چون وعده بجا نمیتوانی آورد

از بهر کمک بهیچ کس وعده مده

لَا تَهْتَمُّ بِرِزْقِ غَدٍ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي بِرِزْقِهِ .

غم روزی فردا را مخور چون هر فردائی روزی
خود را همراه دارد.

Do not worry about the morrow for every
morrow brings forth its own livelihood .



امروز که عیش داری و امن و رفاه
از عصه فردا چه کنی عمر تباه؟
ز امروز غم روزی فردا چه خوری؟
خود با فرداست رزق فردا همراه

لَا خَيْرَ لَكَ فِي صُحْبَةِ مَنْ لَا يَرِي لَكَ مِثْلَ الَّذِي يَرِي لِنَفْسِهِ .

کسی که آنچه برای خود می بیند برای تو نبیند
در دوستی اش خیری نیست .

He who does not wish for you as he
wishes for himself can not be a true friend .



ز آن دوست که بر تو سود خود بگزیند
بگریز که صحبتش بدل نشیند
بی خیر بود کسی که بهر تو ندید
هر نفع که بهر خویشتن می بیند

لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ .

آنکس که پیمان ندارد ایمان ندارد .

He has no faith who does not care to
fulfil his promises .



آنکو بسر اندیشه یزدانش نیست
آسودگی از لطمه شیطانش نیست
آنکس که وفا وعهد و پیمانش نیست
ماند بکسی که دین و ایمانش نیست

لَا سَهْلَ إِلَّا مَا جَعَلْتَهُ سَهْلًا .

هیچ کاری آسان نیست جز کاری که خودت آنرا
آسان گیری .

Nothing is easy except that which you
take easy .



گر سخت شماری آنچه آید در پیش
از سختی آن فقد دلت در تشویش
هشدار که هیچ کار دهر آسان نیست
جز آنچه خود از نخست آسان گیریش

لَا صَدَقَةَ وَذُوْرَحِمٍ مُّحْتَاجٍ .

تا خویشان تو نیازمند کمک هستند امداد بدیگران
نشاید کرد .

You should not help others when your
own relatives need your aid .



خوان در بر یار و آشنا گسردن
بهتر که ز بهر غیر نان آوردن
تا خویشان ت نیازمند کم کند
امداد بدیگران نشاید کردن

لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ .

با سر تافتن از امر خدا فرمانبری از خلق روا
نیست .

It is not right to obey people by
disobeying God .



میکوش ولی نه بهرکاری بیجا
بردار قدم ولی نه در راه خطا
اندر پی فرمانبری خلق خدا
سر تافتن از امر خدا نیست روا

لَا عِبَادَةَ كَالْفِكْرِ .

هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست .

There is no way to worship God better
than through meditation .



با فکر توان روی حقیقت دیدن
با عقل توان طریق حق پوئیدن
از بهر کسانی که درست اندیشند
خود نیست عبادتی چو اندیشیدن

لَا فِقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا مَالٌ أَعْوَدُ مِنَ الْعَقْلِ .

هیچ فقری سخت تر از بی خردی و هیچ مالی سود
رسان تر از خرد نیست .

There is no poverty more unbearable
than foolishness and no wealth more profitable
than wisdom .



جهل است که عرض و آبروی تو برد
عقل است که پرده‌های محنت بدرد
فقری نبود سخت تر از نادانی
مالی نبود سود رسان تر از خرد

لَا مِظَاهِرَةَ أَوْثَقَ مِنَ الْمَشَاوِرَةِ .

هیچ پشتیبانی از مشورت محکم تر نیست .

No support is stronger than consultation.



در کار، مکن ز مشورت صرف نظر
کن شور و پیرس رأی مردان دگر
با اهل نظر به مشورت کوش که نیست
پشتیبانی ز مشورت محکم تر

لَا أَدْخِلُ يَدِي فِي فَمِ التَّيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَسْأَلَ
مَنْ لَمْ يَكُنْ ثُمَّ كَانَتْ .

اگر دست در دهن افعی فرو برم بهتر است تا از
کسی که تازه مقام و منصبی یافته چیزی بخواهم.

I would rather put my hand in the mouth
of a dragon than stretch it out to ask a
favour from n upastart .



گرزآنکه برم در دهن افعی دست
به زآنکه شوم بنده هر ناکس پست،
خواهم ز سر نیاز چیزی ز کسی
که تازه مقام و منصبی یافته است

لَا يَتَمَنَّيَنَّ أَحَدُكُمْ الْمَوْتَ وَإِنَّ مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يُطَوَّلَ
عُمُرُهُ وَيُرْزَقَهُ اللَّهُ الْإِنَابَةَ .

از شما کسی نباید فکر مرگ در سر پیروراند زیرا
خوشبختی مرد در آنست که عمرش دراز شود و مهلت
یابد که از راه خطا برگردد.

No one of you must desire to die , for
happiness lies in living a long life and
having opportunity to repent your sins .



این فکر نبایدست که در سر گردد .
تا مرگ تو زودتر میسر گردد
خوشبخت کسی که یافته عمر دراز
و آن مهلت کثرت را خطا برگردد

لَا يَجْمَعُ الشُّحُّ وَالْإِيمَانُ فِي قَلْبِ عَبْدٍ أَبَدًا .

حرص و ایمان باهم در دل بنده خدا جمع نمی شود.

Greed and faith can not be found together
in the heart of a servant of God .



آنرا که بود بنای ایمان محکم
غمگین نشودز حرص روزی هر دم
اندر دل بنده ای که مؤمن بخداست
پیدا نشوند حرص و ایمان با هم

لَا يَخْلُو رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلَّا وَثَالِهُمَا الشَّيْطَانُ .

هر جا که مردی با زنی تنهاست سومین نفر شیطان
است .

wherever a man and a woman are alone
together the third person is the devil .



هر جا لب و رخسار زنی فتن است
تقوی است بنائی که زین ویران است
هر جا مردی نشسته با زن تنها
پیدا است که سومین نفر شیطان است

لَا يَزَالُ الْمَسْرُوقُ مِنْهُ فِي تَهْمَةٍ مَنْ هُوَ بَرِيءٌ حَتَّى يَكُونَ
أَعْظَمَ جُرْمًا مِنَ الشَّارِبِ .

کسی که مالش را دزد برده آنقدر به بیگناهان
تہمت میزند تا جرم او از گناه دزد بیشتر می شود.

One whose property is stolen accuses the
innocent until he becomes more guilty than
the thief .



آنرا که شب آمده دزد اندر پیش
شمال از روز مال تہی دیده سحر خانه خویش
آنقدر زند تہمت دزدی بہمہ
شمال از خود دزد جرم او گردد بیش

لَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَزْدَادُ مِنَ اللَّهِ بُعْدًا مَا سَاءَ خُلُقُهُ .

بنده تا اسیر بد خوئی است پیوسته از خدا دورتر
می شود .

A man is driven ever farther from God
as long as he is ill-natured .



اخلاق بد آفت بشر میگردد
چون مایه هر فساد و شر میگردد
تا بنده اسیر نخوت و بد خوئی است
هر دم از خدای دورتر میگردد

لَا يَزَالُ الْهَمُّ بِالْمُؤْمِنِ حَتَّى يَدَّعَهُ وَمَا لَهُ ذَنْبٌ .

مؤمن همیشه در تشویش است و هنگامی از تشویش
بدر می آید که از بیگناهی خود آگاه شود.

A pious man can never feel at ease unless
he is sure of his innocence .



دیندار صلاح پیشه دور اندیش
يك لحظه بسر نمیبرد بی تشویش
آنگاه ز تشویش در آید که شود
آگاه از بیگناهی و پاکی خویش

لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ وَالسَّابِقُ يُسَبِّقُ إِلَى الْجَنَّةِ .

روا نیست که مسلمان از برادرش دوری کند و کسی که برای آشتی پیشی گیرد گوئی بسوی بهشت پیش افتاده است .

A Muslem must not part with his brother and of the two persons who are not of speaking terms with each other the one who first offers to make up is like the one who precedes the other in entering paradise.



چون بین دو تن کدورتی رخ داده است
شاد آنکه برای آشتی آماده است
آن کز پی آشتی قدم پیش نهد
گوئی بسوی بهشت پیش افتاده است

لَا يَشْكُرُ اللَّهُ مَنْ لَا يَشْكُرُ النَّاسَ .

کسی که شکر خلق را بجای نیاورد شکر خدا را
بجا نیاورده است .

He does not thank God who does not
thank people .



دین خدمت مردم است بی روی وریا
این راه نجات بخشدت در دو سرا
آن مرد که شکر خلق نیاورده بجای
گوئی که بجای نیاورد شکر خدا!

لَا يَتَّبِعُنِي لِمُؤْمِنٍ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ .

سزاوار نیست که مؤمن به خواری تن در دهد .

A believer in God must not consent to be despised by men .



گر ز آنکه براه حق قدم بگذاری
خوش نیست که سوی غیر حق روی آری
دیندار نباید پستی دنیا داری
خود را بکند پست و بیند خواری

لَا يُؤْمِنُ عَبْدٌ حَتَّىٰ يَأْمَنَ جَارُهُ بِوَأَيْقَهُ .

بنده را تا هنگامی که همسایه اش از شرورش ایمن
نیست نمیتوان مؤمن شمرد.

A man can not be considered a true
believer as long as his neighbour can not
remain safe from his doings.



خوش ظاهر اگر کسی شد و بدِ باطن
ور دعوی دین کند، نباشد مؤمن
دیندار نمیتوان شمردن آن را
کز زحمت او کسی نماند ایمن

لَا يَهْوِي الضَّالُّ إِلَّا الضَّالُّ .

به گمراه جز گمراه مایل نیست.

Only the misled can be attracted towards
the misled .



بر اهل گناه رو کنند اهل گناه
چونانکه بسوی کهربا آید کاه
بدکار همیشه سوی بدکار رود
مایل نشود بگمراه الا گمراه

لِلْمُتَكَلِّفِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ : يَتَمَلَّقُ إِذَا حَضَرَ وَيَغْتَابُ
إِذَا غَابَ وَيُسَيِّمُ بِالْمُصِيبَةِ .

متکلف سه نشان دارد : در پیش رو تملق می گوید و در پشت سر بدگوئی می کند و از محنت تو شاد میشود . (متکلف بکسی میگویند که در کاری که مربوط به او نیست فضولانه دخالت میکند) .

A meddler can be recognized by three signs : he flatters you when you are present, backbites you when you are absent and rejoices over your misfortune .



باشد متکلف دور و را به نشان
در پشت سرت از تو کند بدگوئی
از محنت تو گردد شادان

لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ : إِذَا حَدَّثَ كَذِبًا وَإِذَا وَعَدَ
أَخْلَفَ وَإِذَا أُتُمِنَ خَانَ .

منافق سه نشان دارد : در وقت سخن دروغ میگوید،
وقتی وعده میدهد بجا نمی‌آورد و در امانت خیانت
می‌کند .

A dissembler has three signs : he lies ,
he gives promises but does not fulfil them
and betrays one's trust .



از بهر منافق سه نشان است و سه کار :
دروغ گوید بسیار ،
یابد چو امانتی بخینت ورزد ،
صد وعده دهد و بجا نیارد یکبار

يَمْثُلُ ذَرَّةٌ مِنْ بَرٍّ لِعَاقِلٍ أَفْضَلُ مِنْ جِهَادٍ لِجَاهِلٍ أَلْفَ

عَامٍ .

ذره‌ای از نیکوکاری خردمند بهتر از هزار سال جهاد
بیخرد است .

One good deed by a wise man is worth
far more than the holy war waged for a
thousand years by the foolish .



آنرا که خرد نیست چو دیوی و ددی
یکسان باشد بچشم، هر نیک و بدی
یک ذره نکوئی خردمند به است
از رزم هزار ساله بیخردی

لَنْ تَهْلِكَ الرَّعِيَّةُ وَإِنْ كَانَتْ ظَالِمَةً مُسِيئَةً إِذَا كَانَتْ
الْوَلَاةُ هَادِيَةً مَهْدِيَةً .

مردم هر چند که بد کار و ستمگر باشند هلاک
نمی‌شوند در صورتی که حکام راهبر و راه یافته باشند .

However cruel and wicked people may be
if their leaders lead them along the right
path they will yet survive .



هر چند که مردمی سبکسر باشند،
ناصالح و بدکار و ستمگر باشند،
هرگز نشوند منقرض گر حکام
ره یافته و بصیر و رهبر باشند

لَوَأَمَرْتُ أَحَدًا أَنْ يَسْجُدَ لِأَحَدٍ لَأَمَرْتُ الْمَرْثَةَ أَنْ يَسْجُدَ
لِرِزْوَجِهَا .

اگر قرار بود بکسی بگویم که بدیگری سجده کند
به زن امر میکردم تا شوهرش را سجده نماید.

If I should order someone to bow down
before another I would order a woman to
bow before her husband .



گر امر بر آن بود که گویم بکسی
تا سجده بدیگری کند هر نفسی
پیش از همه کس امر زن میکردم
تا شوهر خویش را کند سجده بسی

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ فَرَّ مِنْ قِسْمِهِ كَمَا فَرَّ مِنْ أَجَلِهِ لَتَبِعَهُ كَمَا
تَبِعَهُ الْمَوْتُ .

اگر مرد از قسمت خود فرار کند چنانکه از مرگ
می‌گریزد قسمت بدنش می‌رود و به او می‌رسد چنانکه
مرگ او را در می‌یابد .

If a man runs away from his lot as he
flees from death his lot will catch up with
him as surely as death will .



گر مرد کند ز قسمت خویش فرار
آنسان که زمرگ است گریزان بسیار
قسمت بی او افتد و یابد او را
چنانکه آنکونه که مرگ یابدش آخر کار

لَوْ أَنَّ الْوَضِيعَ فِي قَعْرِ بئرٍ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِيحًا
يَرْفَعُهُ فَوْقَ الْأَخْيَارِ فِي دَوْلَةِ الْأَشْرَارِ .

در دورهٔ بدان اگر فرو مایه‌ای در چاه بسر برد بادی
میوزد که از چاه بیرونش می‌آورد تا او را بالاتر از
نیکان بنشاند .

During the reign of the wicked if an
ignoble man lives even in a well a great wind
will blow and haul him out and seat him
higher than true benefactors of society .



آنجا که زمانه است خسان را یاور،
در چاه اگر برد فرومایه بسر،
بادی وزد و کشاند او را بیرون
تا از نیکان نشاند او را برتر

لَوَ أَنَّ أُمَّرَأً كَانَ أَقْوَمَ مِنْ قِدْحٍ لَكَانَ لَهُ مِنَ النَّاسِ غَايِبًا .

اگر مرد از تیر راستروتر باشد باز هم از طعنه
عیبجو ایمن نیست .

A man cannot remain safe from sarcastic
remarks even if his life is straighter than the
flight of an arrow .



هر چند کسی مرد بصیری باشد،
در راستروی بسان تیری باشد،
خود باز ز طعن عیب جو ایمن نیست
هر لحظه دچار خرده گیری باشد

لَوْ دَخَلَ الْعُسْرُ جُرًّا لَدَخَلَ الْيُسْرُ حَتَّى يُخْرِجَهُ .

اگر سختی بدرون خانه‌ای در آید آسانی داخل میشود
تا سختی را بیرون کند.

If difficulty enters into a house facility
goes inside too to chase it out.



سختی چو بخانه‌ای نهد پا بدرون
تا غصه اهل خانه سازد افزون
داخل شود اندر پی آن آسانی
تا سختی را کند از آن خانه برون

لَوْ كَانَ الرَّفِيقُ خَلْقًا يُرَى مَا كَانَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُ .

اگر نرمی و مدارا نیز بصورت یکی از آفریدگان درمیآمد و تماشای او امکان داشت از همه آفریدگان زیباتر بود .

If one were to personify moderateness then this creature would turn out to be the most beautiful being ever created .



گر نرمی و رفیق را سرو پیکر بود
و ندر رخ او چشم تماشاگر بود
در خوبی و دلفریبی و زیبائی
از جمله آفریدگان بهتر بود

لَوْ كَانَ الْعِلْمُ مَنُوطًا بِالْثَّرِيَّا لَتَنَاوَلَتْهُ رِجَالٌ مِّنْ فَارِسٍ .

علم اگر بر ستاره ثریا باشد مردان پارس بدان
دسترسی می یابند.

Be knowledge hidden even in the pleiades
trust the Persians reach for it .

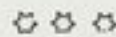


علم و هنر و کمال هر جا باشد
میجویدش آنکسی که دانا باشد
یابند بدان دسترسی مردم پارس
علم اربه ستاره ثریا باشد

لَوْلَا ثَلَاثَةٌ فِي ابْنِ آدَمَ مَا طَاطَأَ رَأْسَهُ شَيْءٌ : الْمَرَضُ وَالْمَوْتُ وَالْفَقْرُ .

اگر این سه چیز: بیماری و مردن و افلاس، نبود بشر مغرور بهیچ چیزی سر فرود نمیآورد.

But for these three things : poverty , sickness and death , nothing could overcome the arrogant human race .



در دهر اگر نبود مابین بشر
از مردن و بیماری و افلاس اثر
چیز دیگری نبود تا آنکه بدان
این سرکش مغرور فرود آرد سر

لَوْلَا رَحْمَةُ رَبِّي عَلَىٰ فُقَرَاءِ أُمَّتِي كَادَ الْفَقْرُ أَنْ يَكُونَ
كُفْرًا .

اگر رحمت حق تنگدستان را یاری نمیکرد نزدیک بود که بیچیزی کفر بسیار آورد.

If God's mercy had not given relief to the poor, their indigence would cause unbelief.

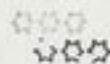


گر رحمت حق نمیشد اندر همه کار
محنت زدگان و تنگدستان را یار
تزدیک بدان بود که بیچیزی و فقر
ایمان برد از میان و کفر آرد بار

لَوْلَمْ تَذَنْبُوا لَخِفْتُ عَلَيْكُمْ مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ الْعُجْبُ
الْعُجْبُ .

اگر گناه نکرده‌اید میترسم چیزی بدتر از گناه داشته
باشید و آن عجب و غرور است .

If you have never committed a sin I am
afraid that you may have a far worse fault ,
which is self - conceit .



در عمرت اگر نکرده‌ای هیچ گناه،
بر خود نازی که نامه‌ات نیست سیاه،
چیزی دگر از گناه بدتر، داری
و آن عجب و غرور است که یابی زین راه

لَيْسَ الْغِنَىٰ فِي كَثْرَةِ الْعَرَضِ وَإِنَّمَا الْغِنَىٰ غِنَى النَّفْسِ .

بی نیازی به بسیاری مال نیست به بی نیازی طبع است.

Freedom from want does not lie in abundance of worldly goods but in having a nature able to do without .



آن نیست غنی که پا نهد در ره آز
سرمایه و ثروتی بدست آرد باز
آن است غنی که بی نیاز است بطبع
در پیش کسی نمیکند عرض نیاز

لَيْسَ بِكَذَّابٍ مَنْ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ فَقَالَ خَيْرًا .

کسی را که برای صلح دادن دو دوست سخنی بخیر
گوید دروغگو مشمار .

He who tells a lie to bring two friends
together is no liar .



شاد آنکه بنای صلح را پایه نهد
کاری بکند که جانی از غم برهد
مشمار دروغگو کسی را که بخیر
حرفی زده تا دو دوست را صلح دهد

لَيْسَ لِأَحَدٍ عَلَى أَحَدٍ فَضْلٌ إِلَّا بِدِينٍ أَوْ عَمَلٍ صَالِحٍ .

کسی را بر کسی برتری نیست جز به دین یا عمل
شایسته.

None is superior to anyone else except
for his faith or good deeds .



بر مسند عزت آن کسی بنشسته
که حسن عمل پیشه کند پیوسته
از هیچ رهی کسی ز کس برتر نیست
جز از ره دین یا عمل شایسته

لَيْسَ مِنْ أَخْلَاقِ الْمُؤْمِنِ الْمَلَقُ إِلَّا فِي طَلَبِ الْعِلْمِ .

خوی مؤمن چاپلوسی نیست مگر برای دانشجوئی .

A believer in God does not habitually flatter [men except when he wants to gain knowledge .



دیندار مبری ز تملق گوئی است
ز آن روی که این دوروئی و بدخوئی است
در هیچ کجا نیست تملق جایز
جز در آنجا که بهر دانش جوئی است

لَيْسَ مِنَّا مَنْ خَانَ فِي الْأَمَانَةِ .

کسی که در امانت خیانت میکند از ما نیست .

He is not of us who betrays one's trust .

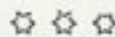


آن را که شرافت و دیانت باشد
کی در پی حيله و خیانت باشد؟
از زمره ما نباشد آن نا اهلی
کو اهل خیانت به امانت باشد

لَيْسَ مِنَّا مَنْ وَسَّعَ اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَتَرَ عَلَى عِيَالِهِ .

کسیکه خدا گشایشی برایش فراهم آورده و او بنانخوران خود عرصه را تنگ میسازد از ما نیست .

He is not of us whom God has relieved from hardship yet he is hard upon his dependants .



آن منعم دون طبع که باشد دل‌سنگ
زیرا که بدو گشایشی داده خدا
و آن‌گاه بنانخوران خود گیرد تنگ

لَيْسَ مِنِّي إِلَّا عَالِمٌ أَوْ مُتَعَلِّمٌ .

از من نیست مگر کسی که دانشمند است یا دانشجو.

All are alien to me except those who are
either learned or pursuing learning .



آن کز بی علم نیست با خویش عدوست
ز آن روی که جهل او همان دشمن اوست
از ما نبود جز آنکه شد دانش دوست
یا دانشمندست و یا دانشجوست

لَيُنصَحَ الرَّجُلُ أَخَاهُ كَنَصِيحَتِهِ لِنَفْسِهِ .

مرد باید برادر خود را پند دهد همچنانکه خود را
نصیحت میکند .

A man must advise his brother as he
would advise himself .



در راه صواب، هر که شد نیک اندیش
باید که نهد پای هدایت در پیش
دائم برادران خود پند دهد
آنگونه که میشود نصیحتگر خویش

مَا أَمِنَ بِي مَنْ أَمْسَى شَبَعَانًا وَجَارُهُ جَائِعًا .

آنکس که خود شبها با شکم سیر می خوابد و همسایه اش گرسنه می باشد بمن ایمان نیاورده است .

He is not a believer who sleeps satisfied while his neighbour is hungry .



آنکس که جدا از کرم و احسان است
خود با شکم سیر بشب خفته و بسایه
همسایه او گرسنه و بی نان است

مَا أَضْطَبَ إِثْنَانِ قَطُّ إِلَّا كَانَ أَحَبَّهُمَا عِنْدَ اللَّهِ أَرْفَقَهُمَا
بِصَاحِبِهِ .

هر جا دو نفر با هم دوستی ورزند کسی بدرگاه
خدا عزیزتر است که مهربان تر باشد.

Of two friends the one who is kinder to
the other is dearer to God.



هر جا دو مصاحب محبت پرور
دارند وفا و مهر با یکدیگر
آنست عزیز تر بدرگاه خدا
کو راست محبت و وفا افزون تر

مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَمَا أَدَلَّ بِعِلْمٍ قَطُّ .

خداوند هیچ نادانی را بسبب نادانی اش عزت نمی دهد
و هیچ دانائی را بعزت دانشش خوار نمی سازد.

God does not endear any man because of his ignorance nor does He despise anyone for his knowledge .



نا دانان را عنایت یزدانی
عزت ندهد بعزت نادانی
دانا را هم بعزت دانش وی
در رنج نیندازد و سر گردانی

مَا أَقْبَحَ الْفَقْرَ بَعْدَ الْغِنَىٰ وَأَقْبَحَ الْخُطْبَةَ بَعْدَ الْمَسْكِنَةِ وَأَقْبَحَ
مِنْ ذَلِكَ الْعَابِدُ لِلَّهِ ثُمَّ يَدَعُ عِبَادَتَهُ .

چه زشت است بیچیزی بعد از توانگری و خطا کاری
بعد از تهیدستی و چه زشت تر از این هاست ترك عبادت
پس از عمری خدا پرستی .

How shameful is poverty after riches and
debauchery in poverty, and how more shameful
it is to turn away from God after worshipping
Him for a lifetime .



زشت است پس از توانگری مسکینی
با دست تپه سرکشی و خود بینی
بعد از عمری پرستش حق کردن
عاصی شدن و دم زدن از بیدینی

مَا أَمْلَقَ تاجرٌ صَدُوقٌ .

بازرگان راستگوی دچار افلاس نمی شود.

A truthful merchant will not be impoverished.



آنکس که نلغزد و نباشد کجراه
اوراست همان راست روی پشت و پناه
بازرگانی که راستگوی است و درست
در ورطهٔ افلاس نیفتد ناگاه

مَا أَهْدَى الْمُسْلِمَ لِأَخِيهِ هَدِيَّةً أَفْضَلُ مِنْ كَلِمَةٍ حَكِيمَةٍ
تَزِيدُهُ هُدًى أَوْ تُرُدُّهُ عَنْ رَدًى .

هیچ مسلمانی به برادر خود هدیه‌ای نداد بالاتر از
پندی که او را بر راه راست آشناتر سازد یا از هلاک
بازش دارد .

One can not offer his friend any gift
better than an advice which leads him or
keeps him from harms .



گر پند کسی گره گشای تو شود
چون خوب‌ترین تحفه برای تو شود
زیرا که ز راه شر ترا دارد باز
و ندر ره خیر رهنمای تو شود

مَا بُنِيَ فِي الْإِسْلَامِ بِنَاءٌ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنَ التَّزْوِيجِ

در اسلام هیچ بنائی بهتر از ازدواج پایه گذاری
نشده است .

No foundation is laid in Islam stronger
than marriage .



از بهر مجرد سر و سامانی نیست
جز حال بد و روزپیشانی نیست
از پایه ازدواج مستحکم تر
در شرح رسول هیچ بنیانی نیست

مَا رَأَيْتُ مِثْلَ الْجَنَّةِ نَامٍ طَالِبُهَا وَمَا رَأَيْتُ مِثْلَ النَّارِ
نَامٍ هَارِبُهَا .

ندیدم مانند جوئیای بهشت که در خواب گران باشد
و مانند کسی که از دوزخ بیزار است ولی از خواب
غفلت بیدار نمیگردد .

I have never seen the like of the man
who is fond of heaven but is in deep sleep
or the one who is afraid of hell but does not
wake up .



جوئیای بهشت را ندیدم هشیار
کز سر بنهد خواب گران را یکبار
و آنهم که بود ز آتش دوزخ بیزار
هرگز نشود ز خواب غفلت بیدار

مَا عَظُمَتْ نِعْمَةٌ عَبْدٍ عَلَى عَبْدٍ إِلَّا عَظُمَتْ مَوْنُهُ النَّاسِ عَلَيْهِ
فَمَنْ لَمْ يَحْتَمِلْ تِلْكَ الْمَوْنَةَ فَقَدْ عَرَضَ تِلْكَ النِّعْمَةَ لِلزَّوَالِ

هر قدر که نعمت کسی بیشتر شود مردم نیز به او بیشتر زحمت میدهند . کسی که این زحمت را تحمل نکند نعمت خود را از دست خواهد داد .

As a man gets more riches he will be troubled more by people and if he does not put up with such troubles will lose his wealth.



هر چند که نعمت کسی گردد بیش
مخلوق دهند زحمتش بیش از پیش
هر کس نکند تحمل این زحمت را
مانا که ز دست میدهد نعمت خویش

مَاقِلٌ وَكَفَى خَيْرٌ مِّمَّا كَثُرَ وَأَهْلِي .

چیزی که کم باشد و کافی ، بهتر است از آنچه زیاد باشد و گرفتارت سازد .

Whatever is little but enough is better than what is too much but involves you .



آنکس که هوای مال بسیار کند
پیوسته به جان خویش آزار کند
آن چیز که کم باشد و کافی باشد
بہز آنچہ زیاد است و گرفتار کند

مَا كَانَ الْفُحْشُ فِي شَيْءٍ إِلَّا شَانَهُ وَمَا كَانَ الْحَيَاءُ فِي شَيْءٍ
إِلَّا زَانَهُ .

بدگوئی در هیچ کاری پیش نیامد مگر اینکه آنرا
زشت کرد و شرم و حیا در هیچ امری وارد نشد مگر
اینکه آنرا زیبا ساخت .

Indecent words make everything repulsive,
but decency adorns everything .



هر جای که بدگوئی و بی پروائی است
آنجا نشانی زشتی و رسوائی است
هر جا که حیا و شرم باشد در کار
آنجا اثری ز خوبی و زیبایی است

مَا مِنْ بَيْتٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ بَيْتٍ يُخْرَبُ فِي الْأَسْلَامِ
بِالْفُرْقَةِ .

در نزد خدا هیچ خانه ای بدتر از آن خانه نیست
که بطلاق ویران گردد.

The worst house before God is that which
is ruined by divorce .



هر جای که دشمنی نمایان گردد
جمعیت دوستان پریشان گردد
در نزد خدای خانه ای بدتر نیست
ز آن خانه که از طلاق ویران گردد

مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَقُّ بِطُولِ السِّجْنِ مِنَ اللِّسَانِ .

هیچ چیز به دیر ماندن در زندان شایسته‌تر از زبان نیست .

Nothing deserves to be kept in prison for a long time more than your tongue .



تا بر تو زبانت نرسانده است زبان
محبوس نگاه دار آنرا بدهان
چون بیشتر از همه است ایدوست زبان
شایسته دیر ماندن اندر زندان

مَا مِنْ هَمٍّ إِلَّا وَلَهُ فَرْجٌ إِلَّا هُمْ أَهْلُ النَّارِ .

غمی نیست که پایانی نداشته باشد مگر غم اهل
دوزخ .

There is no grief without an end but the
grief of the damned .



هر دردی راست عاقبت درمانی
هرچند کز آن عذاب بیند جانی
غیر از غم آنکه اهل دوزخ باشد
دارد غم و درد هر کسی پایانی

مَا نَقَصَ مَالٌ مِنْ صَدَقَةٍ فَاعْطُوا وَلَا تَجْبُنُوا .

انفاق کنید و مترسید زیرا انفاق از مال کسی چیزی کم نمیکند .

Do not be afraid of alms - giving for it does not decrease your wealth .



با هیچکسی نمیکنی جود و کرم
وز کم شدن مال خوری غصه و غم
انفاق کن و مترس زیرا انفاق
از مال کسی نمی کند چیزی کم

مَا هَلَكَ أَمْرٌ عَرَفَ قَدْرَهُ .

هر مرد که حد خود را بشناسد در مهلکه نخواهد
افتاد .

One who knows his limits will not fall
into peril .



آنکس که برون از حد خود پای نهاد
در رنج فتاد و آبرو داد بیاد
هر مرد که قدر و حد خود بشناسد
در مهلکه هیچکس نخواهد افتاد

مَا هَلَكَ أَمْرٌ مِّنْ مَّشُورَةٍ .

مرد از مشورت کردن دچار هلاک نمی‌شود .

He does not face dangers who consults
the wise.



نا پخته قدم نهد به هر ره بی‌باک
تا پاش به سنگ آید وافتد بر خاک
عاقل که نشد ز مشورت روگردان
هرگز ننهاد پای در دام هلاک

مَا يُوزَعُ فِي مِيزَانِ الْعَبْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَفْضَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ

روز قیامت چیزی برتر از نیکخوئی در ترازوی کسی
نمیگذارند .

On the day of resurrection good temper
will weigh in man's favour heavier than
anything else .



هم از دنیا نصیب یابد خوشخو
هم در عقبی خیر بدو آرد رو
زیرا به ترازوی کسی روز حساب
چیزی ننهند بهتر از خوی نکو

مَثَلُ الْأَخَوَيْنِ مَثَلُ الْيَدَيْنِ تَغْسِلُ أَحَدُهُمَا الْأُخْرَى .

دو برادر باید مانند دو دست باشند که یکی دیگری را می‌شوید .

Two brothers must help each other like two hands one of which washes the other .



آن قوم که راه مهربانی پویند
خوش نیست که ترک یاری هم گویند
باید دو برادر مدد از هم جویند
چونانکه دودست یکدگر را شویند

مَثَلُ الْمَرْئَةِ مَثَلُ الضِّلَعِ الْمَعْوَجِ إِنْ تَرَكْتَهُ انْتَفَعْتَ بِهِ وَإِنْ
أَقَمْتَهُ كَسَرْتَهُ .

زن مانند استخوان پهلوست که کج است اگر همچنان
کجش گذاری از آن سودی بری و اگر بخواهی راستش
کنی آنرا میشکنی .

A woman is like a rib - bone that is
curved ; if you leave it as it is it will be
useful to you and if you try to straighten it
you will break it .



زنها که ز قید و بندشان نتوان رست
مانند به استخوان پهلو که کج است
گر مرد کجش گذاشت ز آن سودی برد
ور خواست کند راستش آنرا بشکست

مَثَلُ الْمُؤْمِنِ مَثَلُ السُّنْبُلَةِ تَخِرُّ مَرَّةً وَتَسْتَقِيمُ أُخْرَى .

مؤمن مانند خوشه گندم است که گاهی خم و گاهی
راست می گردد .

Man is like ear of corn , sometimes bent
and sometimes upright .



حال دل ما شود دگرگون هر دم
گاهی شادی است بهره اش گاهی غم
مخلوق به خوشه های گندم مانند
کز بادگهی راست شود گاهی خم

مَطْلُ الْمُسْلِمِ الْمُوْسِرِ ظُلْمٌ لِلْمُسْلِمِينَ

مسلمانی که توانگر است و قرض خود را دیر میپردازد
بمسلمانان ستم میکند .

He treats people cruelly who is rich and
does not pay his debts .



تا از پی کار فرصت هست و مجال
ز بهار مکن حق کسی را با مال
بیدادگر است هر که دارد زر و مال
وز دادن قرض خویش ورزد اهمال

مَلْعُونٌ مِّنْ أَلْفِي كَلَّةٍ عَلَى النَّاسِ .

آنکس که بار گرفتاری خود را بر دوش دیگران
میگذارد از رحمت خدا دور است.

One who lays his burdens on the shoulders
of others will be deprived of God's mercy .



خوش نیست که کس رنج دهد یارش را
بر گردن او بیفکند کارش را
دور است ز رحمت خدا آنکه مدام
بر دوش دیگر کسان نهد بارش را

مَنْ أَذَى جَارِهِ طَعَا فِي مَسْكِنِهِ وَرَزَقَهُ اللَّهُ دَارَهُ

هر کس همسایه خویش را به طمع تصاحب خانه او
بیازارد خداوند خانه او را بهمان همسایه بهیراث دهد.

He who hurts a neighbour in order to
take possession of his house, God will give
his own house to that very neighbour .



آن مرد که همسایه خویش آزارد
تا خانه او برون ز چنگش آرد
ای بس که شود نصیب همسایه وی
آن خانه خود که در آن سکونت دارد

مَنْ أُبْتِغِيَ الْعِلْمَ لِيُخَدَعَ بِهِ النَّاسَ لَمْ يَجِدْ مَرِيحَ الْجَنَّةِ

کسی که برای فریب مردم علم آموزد بوی بهشت
نیابد .

Acquiring knowledge for deceiving people
does not lead to paradise .



بدبخت کسی که مشعلی افروزد
تا آنکه بدان خرمن جمعی سوزد
بسته است در بهشت بر روی کسی
کز بهر فریب خلق علم آموزد

مَنْ أَبْغَضَ النَّاسَ أَبْغَضَهُ اللَّهُ .

بیدادگری که با خلق دشمنی میکند خداوند نیز دشمن اوست .

God is an enemy to one who is the enemy of people .



بدبخت بود هر آنکه با خلق عدوست
زیرا که خدا نداردش هرگز دوست
بیدادگری که دشمن خلق خداست
اندر همه احوال خدا دشمن اوست

مَنْ آتَىٰ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا فَكَافُوهُ، وَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَاشْوُوا
عَلَيْهِ فَإِنَّ الشَّاءَ جَزَاءٌ .

هر کس که در حق شما نیکی کرد او را پاداش
دهید و اگر میسر نیست، نکوکاری او را بستائید زیرا
این ستایش نیز مانند پاداشی است .

Reward the man who has done you good
and if you can not do it praise him for this
is like a reward too .



در حق تو کس چون نیکی آورد بجای
در باره او تو هم به نیکی بگرای
گر هست میسر تو پاداشش ده
ور نیست، نکو کاری او را بستای

مَنْ آتَى ذَا بَدْعَةٍ فَوَقَّرَهُ فَقَدْ سَعَى فِي هَدْمِ الْإِسْلَامِ .

آنکس که بدعت گذاری را احترام کند در خرابی
اسلام کوشیده است .

One who respects a heretical innovation
ruins his religion .



آن مرد که بدعتی گذارد باطل
کز آن نشود بجز خرابی حاصل
بر آن ره باطل آنکه باشد مایل
ماند بکسی که بر کند از حق دل

مَنْ أَحَبَّ أَخَاهُ فَلْيُعَلِّمُهُ .

آن کس که برادر خود را دوست دارد باید او را از نیک و بد آگاه سازد .

One who loves his brother must make him aware of both good as well as evil .



با دوست مدد کن و نشان ده راهش
منگر که بود ز طی آن اکراهش
آنکو دارد برادر خود را دوست
باید که ز نیک و بد کند آگاهش

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُسْتَجَابَ دُعَاؤُهُ فَلْيُطِيبْ مَطْعَمَهُ وَمَكْسَبَهُ.

آنکس که دوست دارد دعایش مستجاب شود باید که رزق و حرفه خود را پاک گرداند .

He who likes his prayers to be granted must legitimate his livelihood as well as his business .



خواهی که بری نصیب خویش از آمال،
کام تو روا کند خدای متعال؟
میکوش به زندگی که اندر همه حال
کسب تو نکو باشد و رزق تو حلال

مَنْ أَحَبَّ عَمَلًا قَوْمًا، خَيْرًا كَانَ أَوْ شَرًّا، كَانَ كَمَنْ عَمِلَهُ.

هر کس که کار گروهی را دوست بدارد، چه خوب باشد
آن کار چه بد، مانند کسی است که آن کار را کرده باشد.

One who approves a deed , good or evil , is
like the one who has done it .



کاری چو بدست عده‌ای یافت قرار،
گر خوب بود و گر بد آید بشمار،
هر کس که طرفداری از آن کار کند
مانند بکسی که کرده باشد آن کار

مَنْ أَحْزَنَ مُؤْمِنًا ثُمَّ أَعْطَاهُ الدُّنْيَا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ كَفَّارَتَهُ
وَلَمْ يُوجِبْ عَلَيْهِ .

هر کس که مؤمنی را اندوهگین سازد بعد جهانی را
باو ببخشد کفاره آن گناه نیست و مزدی برای آن بخشش
بدو نمیدهند .

One who grieves a man can not atone for
it even by giving him the whole world .



هر کس شکند دل یکی ز آدمیان
یا افکندش در غم و تشویش و زبان
گر بعد بدو ملک جهان را ببخشد
هرگز نبرد خطای خود را ز میان

مَنْ أَحْزَنَ وَالِدَيْهِ فَقَدْ عَقَّهُمَا .

آنکس که پدر و مادر خویش را غمگین سازد گوئی
در حق آنان ستمی کرده باشد .

He who grieves his parents hurts them .



رفتار چنان کن که نبینند دمی
از بهر تو والدین رنج و المی
گر بر دل ایشان بنهی بار غمی
گوئی که کنی در حق آنان ستمی

مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا إِنْ نَسِيَ، ذِكْرَهُ
وَإِنْ ذَكَرَ أَغَانَهُ .

کسی که خداوند خیرش را میخواهد دوست نیکوکاری
نصیبش میکند تا آنکه اگر خدا را از یاد ببرد او بیادش
آورد و در ذکر خدا کمکش نماید .

When God wants to lead a man along the
path of righteousness He sends him a benevolent
friend to help him remember God whenever
he forgets Him .



آنکس که خدای دوستش میدارد
یاری که خدا جوست بر او بگمارد
تا آنکه اگر برد خدا را از یاد
او بساز خدای را بیادش آرد

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ أَعْنَى النَّاسِ فَلْيَكُنْ بِمَا فِي يَدِ اللَّهِ أَوْثَقَ
مِنْهُ بِمَا فِي أَيْدِي النَّاسِ .

آنکس که می خواهد بی نیازتر از همه خلق باشد
باید به آنچه در دست خداست بیشتر اتکا کند تا آنچه
در دست مردم است .

One who wants to be most independent
of all men must rely on whatever is in God's
hand rather than whatever is in people's .

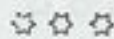


آن مرد که چشم او به دست بشر است
کوئی که ز رحمت خدا بی خبر است
کمتر ز همه نیازمند است به خلق
آنکو به خدای تکیه اش بیشتر است

مَنْ اسْتَعْفَى بِاللَّهِ أَحْوَجَ النَّاسِ إِلَيْهِ .

آن مرد که با اتکاء بخدا از خلق بی نیاز گردد
خلق خدا نیازمند او شوند .

People need the man who, with confidence
in God , is independent of people .



هر کس نکند قد به بر خلق دوتا
هم عز و شرف یابدو هم قدر و بها
آن مرد خدا که بی نیاز است از خلق
باشند نیازمند او خلق خدا

مَنْ اسْتَوَلَىٰ عَلَيْهِ الضَّجْرُ رَحَلَتْ عَنْهُ الرِّاحَةُ .

هر کس که بیتابی بر او چیره گردد آسایش ازو
سلب شود .

He who is overcome by impatience will
lose his tranquillity .



بیتابی و اضطراب همچون زنبور
چندان دهدت رنج که گردی رنجور
با مرد چو نزدیک شود بیتابی
آسایش زندگی ازو گردد دور

مِنْ اسْتَوَى يَوْمَاهُ فَهُوَ مَغْبُونٌ .

آنکس که دو روزش برابر باشد زیان برده است

He is a loser whose two days are the same.



شاد آنکه ره کمال را بوئیدست

هر روز گل مراد افزون چیده است

آنکس که دو روز او برابر باشد

ما فاکه زیان برده و خسران دیده است

مِنْ اِسْتِثْقَاءِ اِلَى الْجَنَّةِ سَارِعًا اِلَى الْخَيْرَاتِ .

هر کس که مشتاق بهشت است در کارهای نیک
شتاب کند .

One who longs for paradise hastens to do
good deeds .



هر مرد که شد مایل و مشتاق بهشت
کثر خوئی و ناراستی از دست بهشت
کوشید به کاری که روا بود و نکو
بگریخت ز راهی که خطا آمدوزشت

مَنْ أَشْفَقَ مِنَ النَّارِ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الشَّهَوَاتِ .

آنکس که از آتش دوزخ می پرهیزد نفس خود را از شهوات باز میدارد.

One who wants to avoid hell controls his passions .



از رهگذری که فتنه بر می خیزد
هر کس نگریخت خون خود را بریزد
از آتش دوزخ آنکه می پرهیزد
از آنچه بدوزخش برد بگریزد

مَنْ أَصْبَحَ مِنْ أُمَّتِي وَهَمَّهُ غَيْرُ اللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ .

آنکس که هر صبح وقتی به کار می پردازد به غیر
از خدا متکی باشد خداپرست نیست .

He is not a believer who , in beginning
daily works , depends on anyone but God .



آنکوسحرا از خواب چو گردد بیدار،
دارد بکسی غیر خدا استظهار،
وز یاد خداست غافل اندر هر کار،
دیندار و خدا پرست او را هشمار

مَنْ أَصْلَحَ أَمْرَ آخِرَتِهِ أَصْلَحَ اللَّهُ أَمْرَ دُنْيَاهُ .

هر کس که امور آخرت خود را اصلاح کند خداوند
امور دنیای او را اصلاح خواهد کرد .

He who settles his next world's affairs
God will settle his affairs in this world .



آن کز پی جمع مال دنیا تازد
آسایش و عیش آخرت را بازد
آنکس که بکار آخرت پردازد
دنیايش را خدا مرفه سازد

مَنْ أَصْلَحَ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَصْلَحَ اللَّهُ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّاسِ

هر کس میان خود و خدا صلح دهد خداوند میان او و مردم صلح خواهد داد .

He who reconciliates God with himself ,
God reconciliates him with people .



از راه خداست گر که راه تو جدا
هرگز نشوی در دو جهان کامروا
گر بین خود و خدای خود صلح دهی
حق صلح دهد بین تو و خلق خدا

مِنْ أَفْضَلِ الْأَعْمَالِ عِنْدَ اللَّهِ إِبْرَادُ الْأَكْبَادِ الْحَارَّةِ وَأَشْبَاعُ
الْبُطُونِ الْجَائِعَةِ .

از بهترین کارها در نزد خداوند سیراب ساختن
تشنگان و سیر کردن گرسنگان است

The best act before God is to quench the
thirsty and to feed the hungry .



یابد به دگر جهان سرو سامانی
آن کس که درین جهان کند احسانی
لب تشنه خسته را رساند آبی
مسکین گرسنه را رساند نانی

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرًا لِلَّهِ أَحَبُّهُ .

خداوند کسی را زیاد دوست دارد که زیاد به یاد خدا
باشد .

God likes very much the man who
remembers Him very much .



آنکس که زحق چشم عنایت دارد
باید که همواره شکر حق بگذارد
مانا که زیاد هم خدا دارد دوست
آنرا که زیاد از خدا یاد آرد

مَنْ أَكْرَمَ فَقِيرًا مُسْلِمًا لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَهُوَ عِنْدَ رَاضٍ

آنکس که به تهیدست مسلمانی درین جهان سود
برساند خداوند را در آن جهان از خود خشنود خواهد
یافت .

He who is generous towards a poor Muslem
will find God satisfied with him in the day of
resurrection .



آن کس که درین جهان کرم دارد و جود،
بخشد به تهیدست مسلمانی سود،
آسوده دل اندر آن جهان خواهد بود
زیرا که ازو خدای باشد خشنود

مِنْ بَصِيرَةِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ .

این نشانه بینش مرد است که از هر چه بکارش
نیاید در گذرد.

It shows a man's wisdom to forsake
whatever is not useful to him .



آنکو بسرساثر ز هوش است و خرد
جنسی که مفید نیست هرگز نخرد
این است بهین نشانه بینش مرد
کز آنچه بکار نایدش در گذرد

مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخَرِ .

هر کس که ازدواج میکند يك نيمه از دين خود را نگاه میدارد پس بايد برای نيمه ديگر آن از خدا بترسد .

When a man marries he saves half of his religion , so he has to fear God for the other half .



آن مرد که زن گرفت و افتاد براه
يك نيمه زددين خویش را داشت نگاه
بايد که بترسد ز خدا تا ز گناه
آن نيمه ديگر نشود پاك تباه

مَنْ تَعَلَّقَ قَلْبَهُ بِالْ دُنْيَا تَعَلَّقَ مِنْهَا بِثَلَاثٍ : هِمٌّ لَا يَفْنَى -
وَأَمَلٌ لَا يُدْرِكُ وَرَجَاءٌ لَا يُنَالُ .

کسی که دل‌بسته دنیا باشد سه چیز از او جدا نخواهد شد : اندوهی که فنا نمی‌پذیرد، آرزویی که بدان نمی‌رسد و امیدی که بدان نائل نخواهد شد.

There are things attached to the heart of one who is fond of this world : worries which will not perish , desires which will not be achieved and hopes which will not materialize .



دنیا جو را سه درد بی درمان است:
آن غصه و اندوه که بی پایان است
آن آرزویی که دور از دسترس است
آن امیدی که خارج از امکان است

مِنْ تَكْرِمَتِ الرَّجُلِ لِأَخِيهِ أَنْ يَقْبَلَ تُحْفَتَهُ وَيُحْفِرَ بِمَا عِنْدَهُ .

از نشانه‌های احترام مرد به برادر خود آنست که هر تحفه‌ای که او می‌دهد بپذیرد و هر تحفه که می‌تواند برای او بفرستد .

A sign of man's respect to his brother is to accept his gift whatever it may be and to give in return whatever he can .



آن کس که یکی را چو برادر خواند
باید خود را بدو برابر داند
هم تحفه که او به وی دهد بستاند
هم تحفه بدو فرستد از بتواند

مَنْ تَنْفَعُهُ يُنْفَعُكَ .

هر کس که به او سود برسانی بتو سود خواهد رساند.

Whomever you profit will profit you .



منفور شوی اگر کنی جور و جفا

محبوب شوی اگر کنی جود و عطا

هر کس که بدو سود برسانی امروز

شاید که بتو سود رساند فردا

مَنْ حُرِمَ الرَّفْقَ حُرِمَ الْخَيْرَ كُلَّهُ .

آنکس که از نرمی و مدارا محروم است از هر چیزی
محروم است .

One who does not behave mildly will not
be blessed in any way .



تندی و خشونت روشی مذموم است
آن فتنه گز آن پیا شود معلوم است
آنکس که ز نرمی و مداراست جدا
از هر خیری درین جهان محروم است

مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ عَذَّبَ نَفْسَهُ .

کسی که خوی ناپسند دارد خود را آزار میدهد .

He who is ill-natured hurts himself .



آن کس که قدم براه بد بگذارد
مانا که بلا بر سر خود می‌آرد
آن مرد که خوی ناپسندی دارد
بیش از همدروح خویش را آزارد

مَنْ سَرَّتَهُ حَسَنَاتُهُ وَسَاءَتْ سَيِّئَاتُهُ فَهُوَ مُؤْمِنٌ .

هر کس که از نیکی خود شاد و از بدی خود پشیمان
گردد اهل ایمان است .

One who rejoices at his good deeds and
feels sorry for his evil ones is a true believer.



آن کز بدی خویش پشیمان باشد
وز نیکی خویش شاد و خندان باشد
او مرد خدا و اهل ایمان باشد
چون نیک نهاد و پاک وجدان باشد

مَنْ سَرَّ مُؤْمِنًا سَرَّنِي وَمَنْ سَرَّنِي فَقَدْ سَرَّ اللَّهَ .

هر کس که مؤمنی را شاد کند مرا شاد کرده و هر
کس که مرا شاد کند خدا را شاد کرده است .

One who makes a believer happy makes
me happy and one who makes me happy
makes God happy .



آن کس که به مرد مؤمنی شادی داد
گوئی که دل مرا زغم کرد آزاد
و آنکس که مرا زخویشتن شاد کند
گوئی که ز خود خدای را سازد شاد

مِنْ سَعَادَةِ ابْنِ آدَمَ رِضَاهُ بِمَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ .

خوشبختی آدمی در این است که به هرچه خدا داده
راضی باشد .

Man's happiness lies in being content
with whatever God has given him .



در کار خود آنکه نیک قاضی باشد
خرسند ز وضع حال و ماضی باشد
خوشبختی آدمی در این است که او
بر آنچه خدای داده راضی باشد

مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي بِإِسْلَامٍ فَلَمْ يُجِبْ فَلَيْسَ مُسْلِمًا .

کسی که بفریاد مسلمان نرسد مسلمان نیست .

He is not a Muslem who does not help a
Muslem .



تا رسم طیب راه وجدان نشود
دردی که مریض راست درمان نشود
آن نیست مسلمان که به هنگام بلا
فریاد رس مردم مسلمان نشود

مَنْ شَغَلَتْهُ عِبَادَةُ اللَّهِ عَنْ مَسْئَلَتِهِ أَعْطَاهُ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا
يُعْطِي السَّائِلِينَ .

آنکس که عبادت خدا او را باز میدارد از اینکه
مرادی از خدا طلب کند خداوند او را بیش از آنچه به
اهل طلب می‌بخشد جزا خواهد داد .

When a man is so absorbed in divine
worship that does not think of asking God for
something ,God gives him more than whatever
He has given to those who have asked .



آن مرد که باز داردش ذکر و دعا
از اینکه طلب کند مرادی زخدا
مانا که بدو دهد خداوند جزا
ز آن بیش که بر اهل طلب کرده عطا

مَنْ طَلَبَ رِضَا النَّاسِ لِيُخْطِ الْخَالِقَ جَعَلَ حَامِدَهُ مِنَ النَّاسِ
ذَامًّا .

آنکس که خداوند را خشمگین سازد تا مردم را
خشنود کند خداوند همان ستایشگر او را به نکوهش او
وادارد .

He who makes God angry in order to
satisfy people God makes his praisers blame
him .



آنکس که خدا را بسر خشم آرد
تا مردم را ز خویش راضی دارد
دادار همان را که ستایشگر اوست
وادار کند که عیب او بشمارد

مَنْ طَلَبَ مَالًا مِنْ غَيْرِ حِلِّهِ أَفْقَرَهُ اللَّهُ .

هر کس که مالی از راه غیر حلال جمع کند خداوند او را فقیر گرداند .

God will impoverish one who tries to gather wealth illegitimately .



دائم پی جمع مال، سفاک دنی
آزار خلائق کند و دلشکنی
آخرکنش قهر خداوند فقیر
آنکوز ره حرام گردیده غنی

مَنْ عَامَلَ النَّاسَ فَلَمْ يَظْلِمِهِمْ وَحَدَّثَهُمْ فَلَمْ يَكُنْ بِهَؤُلَاءِ وَعْدَهُمْ
فَلَمْ يُخْلِفْهُمْ فَهُوَ مِنْ كَمَلَتِ مَرْوَتُهُ وَوَجَبَتْ عِدَالَتُهُ وَ
حُرْمَتِ غَيْبَتِهِ .

کسی که با مردم معامله کند و ستم نوزد، خبری
دهد و دروغ نگوید، و وعده‌ای دهد و خلاف نماید مردانگی
کامل، عدالتش واجب و غیبتش حرام است .

He who deals with people justly ,talks to
them truthfully and does not break his
promises is a perfect man who should be
treated rightly and should not be back-bited .



حاکم که بدور از ره بیداد و جفاست
بر وعده وفا نماید و گوید راست
مردانگی و عدالتش پا برجاست
بدگوئی و غیبتش حرام است و خطاست

مَنْ عَمِلَ عَلَىٰ غَيْرِ عِلْمٍ كَانَ مَا يُفْسِدُ أَكْثَرَ مِمَّا يُصْلِحُ .

هر کس از روی نادانی کار کند بد کاری او از
نیکوکاریش بیشتر باشد .

He who acts ignorantly his evil deeds
will be more than his good ones .



هر کار نکو نتیجه بیداری است
فرزانگی و پختگی و هشجاری است
آنکس که کندز روی نادانی کار
بدکاری او افزون ز نیکوکاری است

مَنْ قَالَ إِنِّي خَيْرُ النَّاسِ، فَهُوَ مِنْ شَرِّ النَّاسِ .

کسی که بگوید من خوبتر از همه مردم بدتر از
همه مردم باشد .

One who thinks he is better than others
is worse .



کس در پی تعریف ز خود گر باشد،
بس لاف زن و دروغ پرور باشد
آن کز همه خوبتر شمارد خود را
نیک از نگیری از همه بدتر باشد

مَنْ كَانَتْ الْآخِرَةُ هَمَّهُ جَمَعَ اللَّهُ لَهُ أَمْرَهُ وَجَعَلَ غِنَاهُ فِي
قَلْبِهِ وَأَمَّتَهُ الدُّنْيَا رَاغِبَةً .

وقتی کسی به آخرت دل بندد خداوند کارش را
از پراکندگی بدر آورد و دلش را بی نیاز گرداند و دنیا
نیز باو روی آورد .

When a man believes in the next world ,
God helps him , settles his affairs , relieves
his heart from want and makes him enjoy
this world .



چون مرد رود در پی دنیای دگر
در هر کاری خداست او را یاور
هم خاطر اوست فارغ از قید نیاز
هم این دنیا بدو شود روی آور

مَنْ كَانَتْ هِمَّتُهُ بَطْنَهُ ، كَانَتْ قِيَمَتُهُ مَا أَكَلَهُ .

کسی که فقط برای خوردن می کوشد بقدر آنچه که می خورد ارزش دارد .

One who endeavours only to fill his belly will be only worth what he eats .



آنرا که بکار خرد رو می آرد ،
کس اهل بزرگی و شرف نشمارد
آنکس که پی خوراک خود کوشد و بس
همقیمت آنچه خورده ارزش دارد

مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَّصِبْ لَهُ .

هر کس که در خانه خود طفلی دارد باید با او
مانند طفل رفتار کند .

One who has a child must be childlike .



آن کس که برای جاهلان کار کند
باید ره جاهلانه اظهار کند
در خانه خویش هر که طفلی دارد
با او باید چو طفل رفتار کند

مَنْ كَانَ مُسْلِمًا فَلَا يَمُكِّرُ وَلَا يَخْدَعُ .

کسی که مسلمان است مکر نمی کند و فریب نمی دهد.

A true Muslem does not deceive anyone.



آن کس که ز نوع دوستی برده نصیب
هرگز به کسی نمی رساند آسیب
آن کس که مسلمان و خدا ترس بود
نه در پی مکر است و نه در بند فریب

مَنْ كَظَمَ غَيْظًا مَلَأَ اللَّهُ جَوْفَهُ إِيمَانًا .

آنکس که آتش غضب خود را خاموش کند خداوند
دلش را از ایمان پر سازد .

God fills with faith the heart of one who
can bridle his anger.



خشم است بسان تیشه‌ای بنیان کن
بنیان خود و خلق بدین تیشه مزین
هر کس کند آتش غضب را خاموش
بزدان دل او کند ز ایمان روشن

مَنْ لَأَحَى الرَّجَالَ سَقَطَتْ مَرْؤَتُهُ .

آنکس که با مردان ستیزه میکند از مردانگی می افتد.

He is a dastard who opposes manly men.



آن مرد که دانه خطا کرد و بس
ز آن حاصل تنگ و عار بردارد و بس
آن کس که ستیزه می کند با مردان
نامردی خویش را پدید آورد و بس

مَنْ لَمْ يَحْسَبْ كَلَامَهُ مِنْ عَمَلِهِ كَثُرَتْ خَطَايَاهُ .

آنکس که گفتار خود را نیز قسمتی از کار خود
نمی‌شمارد لغزش او بسیار میشود .

He who does not consider his words as a
part of his deeds, increases his faults .



آنکس که گمان نمی‌کند گفتارش
آید به حساب قسمتی از کارش
زو جای شکفتی و تعجب نبود
گر هست خطا و لغزش بسیارش

مَنْ لَا يَرْحَمُ لَا يُرْحَمُ .

کسی که رحم نمی کند رحم نمی بیند .

He is not pitied who does not pity .



آنکو نکند معنی نیکی را بهم

هرگز نبرد ز نعمت نیکی بهم

آن مرد که در حق کسی رحم نکرد

از هیچ کسی نیز نمی بیند رحم

مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى ذُلِّ التَّعْلِيمِ سَاعَةً بَقِيَ فِي الْجَهْلِ أَبَدًا .

کسی کہ یک ساعت زحمت آموزش را تحمل نکند
یک عمر در مذلت نادانی باقی ماند .

One who can not bear difficulty of an
hour learning will live a lifetime in baseness
of ignorance .



تا مرد نشد براه دانش فانی
این گنج گران نشد به اوارزانی
یک ساعت اگر زحمت تعلیم ندید
یک عمر کشد مذلت نادانی

مَنْ لَمْ يَنْفَعَهُ عِلْمُهُ ضَرَّهُ جَهْلُهُ .

آنکس که دانائی اش بار سودی نرساند نادانی اش
باو زیان میرساند .

One whose knowledge is not to his profit
his ignorance will be to his loss .



هر کس که بود گرم هوسرانی خود
آخر شود اسباب پشیمانی خود
آنکو نبرد سود ز دانائی خویش
شاید که برد زیان ز نادانی خود

مَنْ مَشَىٰ مَعَ ظَالِمٍ فَقَدْ أَجْرَمَ .

آن کس که با ظالم همراهی کند گناهکار است.

He is a sinner who helps an oppressor.



آن مرد که دزد را هوادار بود
گر دزد شمرده شد سزاوار بود
آن مرد که ظلم پیشه را یار بود
خود نیز بقدر او گناهکار بود

مَنْ نَظَرَ إِلَىٰ مَا فِي أَيْدِي النَّاسِ طَالَ حُزْنُهُ وَدَامَ أَسْفَهُ.

کسی که به آنچه در دست مردم است مینگرد غم
او افزون گردد .

One who envies other's possessions increases
his grieves .



آنکس که بدست خلق باشد نگران
پیوسته خورد حسرت مال دیگران
گردد غم او فزون و اندویش بیش
مشکل گذرد بر او جهان گذران

مَنْ نَفَسَ عَنْ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كُرْبَةً مِنْ كُرْبِ الدُّنْيَا نَفَسَ اللَّهُ
عَنْهُ كُرْبَ الْآخِرَةِ .

آنکس که از غم دنیای کسی بکاهد خداوند از
غم آخرتش خواهد کاست .

God will give relief in the day of
resurrection to any man who decreases
someone's grieves in this world .



اکنون که دل تو شاد و کام تو رواست
گر شاد کنی خاطر ناکام بجاست
آن کز غم دنیای کسی میکاهد
ایزد ز غم آخرتش خواهد کاست

مَنْ وَاْفَقَ قَوْلَهُ فِعْلَهُ فِذَاكَ الَّذِي اَصَابَ حَظَّهُ وَمَنْ -
خَالَفَ قَوْلَهُ فِعْلَهُ فَاِنَّمَا يُوْجِعُ عَلٰى نَفْسِهِ .

کسی که کردارش موافق گفتار باشد از نصیب خویش برخوردار است. کسی که عملش خلاف گفتارش باشد جز خویش را نکوهش نمی کند .

One whose deeds are according to his words can enjoy his fortune and one who acts against what he says will have to blame but himself



آنکو عملش موافق گفتار است
از حظ و نصیب خویش برخوردار است
و آنکو عملش خلاف گفتار بود
پیوسته ز تیر طعنه در آزار است

مَنْهُمَا مَنْ لَا يَشْبَعَانِ : مَنْهُوَ عِلْمٌ وَمَنْهُوَ مَالٌ .

دو گرسنه هرگز سیر نمی شوند: گرسنه علم و گرسنه
مال .

Two kinds of hunger will never be satisfied : the insatiable desire of acquiring knowledge , and the hunger of wealth .



در دهر دو تن، گرسنه باشند مدام
هرگز نشوند سیر بر وفق مرام:
آنکس که بود گرسنه علم و هنر
و آن کس که بود گرسنه مال و مقام

مَنْ يَزْرَعُ خَيْرًا يَحْصُدْ رَغْبَةً وَمَنْ يَزْرَعُ شَرًّا يَحْصُدْ نَدَامَةً.

آن کس که درخت نیکوکاری می نشاند رغبت مردم را
بسوی خود جلب می کند و آن کس که دانه بد رفتاری
میکارد حاصل پشیمانی می درود .

One who cultivates goodness attracts people's
attention and one who sows seeds of evil is
always full of regret .

آنکو بد نکو کاری و پاکی گردد
نیکی ز کسان بیند و نیکو شنود
و آن مرد که کاشت دانه بد کاری
ز آن حاصل افسوس و ندامت درود

مَنْ يَصْبِرْ عَلَى الرَّزِيَةِ يُعَوِّضْهُ اللَّهُ .

کسی که در مصیبتی شکیبائی کند خداوند او را
عوض میدهد .

God rewards him who is patient in a
calamity .



باصبر که چون پناهگاهی است عجیب
کمتر بینی بروز سختی آسیب
آنکو به مصیبتی کند صبر و شکیب
ایزددهش ز منبع فیض نصیب

مَوْتِ الْفُجَاءَةِ رَاحَةٌ لِلْمُؤْمِنِ وَحَسْرَةٌ لِلْكَافِرِ .

مرگ ناگهانی برای مؤمن آسودگی است و برای
کافر حسرت و افسوس .

A believer gains his eternal comfort by a sudden exit , whereas such a death causes alas and pity for an unbeliever .



آن مرگ که مرگ ناگهانی باشد
مؤمن را عیش جاودانی باشد
و نبرد دل کافر آورد حسرت و آه
چون بسته این جهان فانی باشد

بِنَحْيِ الْمُخَفَّفُونَ .

سبکباران رستگارند .

Those with lighter load of sins shall have
Eternal Salvage .

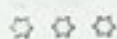


دنیا طلبان خسته و زارند همه
چون بارگران بهدوش دارند همه
آن قوم که امروز سبکبارانند
در روز شمار رستگارند همه

نِعْمَ الشَّيْءُ الْهَدِيَّةُ أَمَامَ الْحَاجَةِ .

چه نیکوست که هدیه‌ای بدهند به کسی که نیازمند آن است .

How good it is to present an offering to a friend who needs it .



کس هدیه چرا به پیش آن کس آرد
کو هدیه دوست را بهیچ انگارد ؟
آن چیز چه نیکوست که کس هدیه دهد
بر آنکه بدان هدیه نیازی دارد

نِعْمَ الْعَطِيَّةُ وَنِعْمَ الْهَدِيَّةُ الْمَوْعِظَةُ .

پند بهترین بخشش و بهترین هدیه است .

A good advice to a friend is like a nice gift for him .



آن مرد که عاقل حقیقت جوئی است
او را سوی قبله سعادت روئی است
آن پند که رهبرش شود در ره راست
اندر نظرش چو هدیه نیکوئی است

نِعْمَ الْعَوْنُ عَلَىٰ تَقْوَىٰ اللَّهِ الْغِنَىٰ .

بی نیازی برای تقوی و پرهیزگاری کمک خوبی است .

The quality of being free from all wants is a strong stimulant to self-denial and virtue .



از حد چو بشر گذاشت بیرون پا را
پر کرد ز فتنه و ستم دنیا را
نیکو کمکی است بی نیازی ما را
تا آنکه سپاریم ره تقوی را

نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ .

چه خوش است که مالی از راهی شایسته بدست مرد
شایسته‌ای افتاده باشد .

How a legitimate property is nice in the
hand of a competent man .



ز آن مال چه حاصل که شریبری زردوست
کنده است برایش از سر مردم پوست ؟
آن مال خوش است کز رهی شایسته
افتاده بدست آنکه شایسته اوست

نِعْمَتَانِ مَغْبُورٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ : الصِّحَّةُ وَالْفَرَاغُ .

مردم از دو نعمت غافلند : تندرستی و آسایش .

The true value of two blessings are not truly known : good health and comfort .



هرچند ترا فزون شود آسایش

یابد غم و اندوه تو هم افزایش

از قدر دو نعمتند مردم غافل

از نعمت تندرستی و آسایش

نَعْمَ صَوْمِعَةُ الْمُسْلِمِ بَيْتُهُ .

خانهٔ مسلمان صومعهٔ اوست .

A Muslem's monastery is his own house.

❦❦❦

گر باطن کس عارف حقگو باشد

بهر چه بی ظاهر نیکو باشد؟

گر مرد مسلمان خدا جو باشد

خود خانهٔ او صومعهٔ او باشد

وَاللّٰهُ لَقَضَاءُ حَاجَةِ الْمُؤْمِنِ اَفْضَلُ مِنْ صِيَامِ شَهْرٍ وَّ
اِعْتِكَافٍ .

سوگند به خدا که نیاز مؤمنی را دادن از يك ماه
روزه داری و اعتكاف بهتر است .

To grant a believer's request is better
than one month fasting and seclusion for
worship .



گر حاجت بیکسی بر آری بهتر
مرهم به جراحتی گذاری بهتر
بالله که نیاز مؤمنی را دادن
هست از يك ماه روزی داری بهتر

وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْفَقَ النَّاسُ مِنْ نَفَقَةٍ أَحَبُّ مِنْ
قَوْلِ الْخَيْرِ .

سوگند به خدائی که جانم در دست اوست هیچ انفاقى
که مردم مى کنند بهتر از سخن نیکو نیست .

No beneficence is better than soft words.



گر نيك نهادی، تو ولی بد دهنی
خلق از تو نبینند بجز دلشکنی
سوگند به دادار که هیچ انفاقى
بهتر نتوان یافت ز نیکو سخنى

وَجَبَتْ مَحَبَّةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ أَعْضَبَ فَعَلِمَ .

آن کس که به خشم آید و آرام بماند از دوستی خداوند
برخوردار خواهد شد .

He enjoys God's affection who can control
his anger .

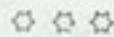


چون خشم ز دست کس بدر برد زمام
ای بس که چو تو سنی است بگسسته لکام
از دوستی خدا شود برخوردار
آن کس که به خشم آید و ماند آرام

وَدُّ الْمُؤْمِنِينَ فِي اللَّهِ أَعْظَمُ شُعْبِ الْإِيمَانِ .

با مؤمنان در راه خدا محبت کردن از بزرگترین شاخه‌های
ایمان است .

It is a branch of faith to be affectionate
towards the faithful .



آن کس که مسلمان خدا خوان باشد
غمخوار و برادر مسلمان باشد
با مؤمنان و دینداران محبت کردن
خود شاخه‌ای از درخت ایمان باشد

وَقِرُّوا كِبَارَكُمْ وَارْحَمُوا صِغَارَكُمْ .

بزرگان خود را محترم شمارید و به کوچکان رحمت
آورید .

Respect your superiors and pity your
inferiors .



هرجا سرو کار با بزرگان دارید
اندر خور احترامشان بشمارید
هرجا که بکوچکان درافتد سروکار
از راه کرم بحالشان رحم آرید

هَدِيَّةُ اللَّهِ عَلَى الْمُؤْمِنِ السَّائِلِ بِبَابِهِ .

سائلی که بر در خانه کسی است مانند هدیه‌ای است که
خدا برایش فرستاده است .

A beggar at one's door is like a gift sent
by God .



در حق فقیر چون کنی لطف و سخا
در حق تو هم خدا کند جود و عطا
آن‌گاه که سائل به در خانه تست
کوئی بتو هدیه‌ای فرستاده خدا

هَلَاكُ أُمَّتِي عَلَى يَدَيْ كُلِّ مُنَافِقٍ عَلِيمِ اللِّسَانِ .

هلاک امت من بدست منافقین سخندان خواهد بود.

My people will be destroyed by those who are eloquent but hypocrite .



آن چرب زبان که اهل عصیان باشد
از بهر فریب خلق، شیطان باشد
ترسم که هلاک امتم آخر کار
در دست منافقی سخندان باشد

مَيْبَةُ الرَّجُلِ فِي زَوْجَتِهِ تَزِيدُ فِي عِفَّتِهَا .

مهابت مرد، پاکدامنی زنش را بیشتر میسازد .

Husband's reverence increases his wife's chastity .



مگذار گیاه هرزه‌ای ریشه کند
گلزار تو آشفته تر از پیشه کند
از هیبت مرد گرزن اندیشه کند
تقوی و عفاف بیشتر پیشه کند

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ الصَّابِرُ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى
الْجَبْرِ .

روزگاری فرا رسد که هر که بر دین خود شکیب کند
همچون کسی باشد که آتش در دست دارد .

The time will come when the one who is
willing to keep his faith will be like him
who holds fire in his hand .



روزی برسد که هر فرومایه پست
گردد ز شراب جاه و عزت سرمست
آنروز هر آنکه در پی دینداری است
ماند به کسی که دارد آتش در دست

يَأْتِي عَلَى النَّاسِ مَآءٌ لَا يُبَالِي الرَّجُلُ مَا تَلَفَ مِنْ دِينِهِ إِذَا
سَلِمَتْ لَهُ دُنْيَاهُ .

برای مردم روزگاری فرا رسد که هر کسی اگر دنیایش
سالم بماند باکی ندارد از اینکه دینش از دست برود .

The time will come when no one will
feel sorry to lose his faith as long as his
worldly wealth is safe .



روزی برسد که مرد تا بتواند
کوشد که همان کام دل خود راند
دینش اگر از دست رود باکش نیست
گر دنیایش درست و سالم ماند

يَسِّرُوا وَلَا تُعَسِّرُوا .

آسان بگیرید نه دشوار .

Take things easy , do not take them seriously .



در پیش ره مروت و احسان گیر
دست همه باروی خوش و خندان گیر
بر خلق خدای عرصه را تنگ مکن
دشوار مگیر کار را ، آسان گیر

يَتَيْبُ ابْنُ آدَمَ وَيَتَبُّ فِيهِ اثْنَانِ : الْحِرْصُ وَالطُّلُ
الْأَمَلِ .

آدمیزاد پیر میگردد و دو چیز در او جوان میشود:
حرص و آرزوی دراز .

When men grow old two things get
younger in them : greed and desire .



روزی که رود جوانی و قدرت و ناز
تا جای دهد به پیری و عجز و نیاز
اندر پیری جوان شود باز دو چیز
آنهم حرص است و آرزوئی است دراز

يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ خِصَالٍ : وَقَارٌ عِنْدَ الْهَزَاهِرِ
وَصَبْرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ . وَشَكَرٌ عِنْدَ الرِّخَاءِ .

سزاوار است که مؤمن در سه کار ممتاز باشد: در سختی
تحمل کند، در بیچیزی صبور و در دوره نعمت شاکر باشد .

A believer is distinguished in three ways:
endurance in difficulties , patience in poverty
and gratitude during prosperity .



مؤمن به سه کار به که باشد ممتاز:
اندر سختی کند تحمل آغاز،
صابر باشد به دوره فقر و نیاز،
شاکر باشد به سفره نعمت و ناز.

service to the human race .

Koran¹ is the foundation of Islam. It was received throughout the twenty three years of his prophetic life , and were recited by Mohamed before his followers and committed both to memory and to writing .

The Koran is universally admitted to be written in the most perfect Arabic , the dialect of the Kureish tribe, and it is held to be a masterpiece of literature .

But after Koran , the sayings of Mohamed are, for both eloquence and excellent meanings, of vital importance . This great prophet of Islam, was a man of highest ethical and moral standards. He was peerless in good behaviour, honesty, philanthropy, benevolence, generosity and other fine characteristics .

The contents of this collection are the words of a man who did practice whatever he advised , and so his followers would accept his counsels .

Sayings of a heavenly man like Mohamed, are interesting to read . Lucky are those who study the advices of great men , remember them and try to put them into practice .

1- Koran signifies " reading aloud ." The syllable Al which is occasionally prefixed is the definite article .

this was a last effort, and the exhaustion it occasioned brought on his death.

No impartial student surveying the career and character of Mohamed can fail to acknowledge his loftiness of purpose, his moral courage, his sincerity, his simplicity, and his kindness. To these qualities must be added unsparing energy and a genius for diplomacy.

From the beginning to the end he retained his simplicity, his kindness, and his courtesy to rich and poor alike. Moreover, he continued throughout his career to proclaim himself "a simple prophet and a warner," though he might easily have made higher claims.

The introduction of Islam brought many benefits to the Arabs. It taught the unity of God, enjoined brotherly love towards all fellow-believers, proscribed infanticide, secured rights for women and consideration for slaves. Alcohol was strictly forbidden.

Mohamed was one of the greatest of mankind. He was impelled by the highest motives to beat down idolatry and fill its place with the much higher conception of Islam, and by so doing he rendered an immense

the famous "Release," allowing idolaters four months in which to embrace Islam, and giving notice that in case of refusal they would be crushed. To Jews and Christians, as possessing revealed scriptures, slightly better terms were announced. They were, however, to be reduced to tribute and humbled. This proclamation was followed up by the despatch of embassies to every part of Arabia submitted to the now all-powerful Prophet, and embraced Islam.

In A.H. 10 (630) The venerable Prophet was sixty-three years of age and full of honour when he made what is known as the "Farewell Pilgrimage." This set the seal on his success, and it is impossible to follow him to it without sympathy and appreciation of his achievements. His farewell to the people of Mecca ends with the exclamation, "O Lord! I have delivered my message and discharged my ministry."

Shortly after his return from Mecca, Mohamed was seized with fever, and for some days suffered severely. One morning, as Abu Bekr was leading the prayers, the congregation was delighted by the appearance of the Prophet, who spoke to the people after the service. But

was completed by the crushing of the Hawazin tribe which occupied the country to the south - east of Mecca .

The campaign of Tebuk was the last undertaken by the Prophet in person. He heard that the Emperor was organizing a large force, and with remarkable courage and energy prepared to meet it. He assembled a powerful army , said to have numbered 30,000, of which one-third was cavalry , and marched to Tebuk, to the east of the Gulf of Akaba . There he learned that there was no truth in the rumours of invasion , and consequently directed his efforts to extending and consolidating his power. The Christian prince of Ayla , at the head of the Gulf of Akaba , summoned to submit and pay tribute , immediately complied ' and with him a treaty was concluded. Duma was captured by Khalid, and its Christian chief embraced Islam . After these successes the Prophet returned home with greatly increased prestige, and when Tayif , the last town to resist him, surrendered , his power reached its zenith .

At the end of A. H. 9 (631) Mohamed promulgated at Mecca by the mouth of Ali

In A.H.8 (629) The raids from Medina now extended to the borders of Syria, and so great was the alarm inspired by Mohamed's activity that at Muta, near the Dead Sea, his main force of 3000 men was opposed by the imperial troops. Charged by a Roman phalanx supported by Arabs on either flank, Zayd, the commander, and his successors were killed one by one, and only the genius of Khalid saved the defeat from becoming a disaster. As it was, the losses were heavy.

The defeat at Muta cannot have shaken the prestige of the Prophet very severely, since a few months later he crowned his successful career by suddenly marching on Mecca at the head of 10,000 men. No resistance was attempted, and as he treated his fellow-tribesmen with magnanimity, they became converts in large numbers. After superintending the destruction of the idols in the sacred enclosure, Mohamed gave orders for all private images to be broken. This was effected without difficulty, and thus without a single battle the sacred city of Mecca was won and with it the hegemony of Arabia. This achievement

of the Prophet, whose daughter Fatima he had married. The seizure of the land by Mohamed added considerably to his resources, and the booty was very rich. Moreover, he had now destroyed the last centre of Judaism in the vicinity of Medina, and henceforward there is little or no mention of the Jews.

Perhaps there is no more extraordinary event in the history of the Prophet than the "Fulfilled Pilgrimage." In accordance with their agreement the Kureish vacated the city of Mecca for three days, and Mohamed at the head of 2000 men performed the rites by encircling the sacred spot seven times, riding seven times between Safa and Marwa, and sacrificing the victims brought from Medina. On the following day the azan was sounded, and Mohamed led the service in the same manner as at Medina, while the Kureish from the adjacent hills looked down with wonder at the extraordinary spectacle. The pilgrimage undoubtedly augmented the prestige of the Prophet, who was shortly afterwards joined by Khalid, the great general, and by other men of importance.

tribe residing in Medina , which had dealings with the invaders, and his followers benefited by the rich booty thus acquired. By the repulse of the Kureish the disgrace of Ohod had been wiped out , and the position of Mohamed , whose enemies , the Jews , had disappeared from Medina , was now supreme in that city .

The next important step taken by the Prophet was to attempt the pilgrimage to Mecca . This was in the sixth year after the Hijra , and although the Kureish refused to permit Mohamed and his followers to enter the Sacred City , a truce was made , known as the Truce of Hodeibia , and it was agreed that the pilgrims would be admitted in the following year . The chief importance of the pact was that , for the first time , he had negotiated with the Kureish on equal terms .

The conquest of Khaybar , a rich district inhabited by Jews and situated about one hundred miles north of Medina, was the next exploit of the conquering Prophet . The Jews were surprised and offered but little resistance after the death of their champion Merhab, who was cut in two by Ali, now the son-in-law

the Kureish won the day . Mohamed was wounded, and but for his foresight in fighting with his back to some crags, there might well have been an irretrievable disaster. As it was, he lost seventy-four warriors , and his prestige was sensibly lowered. But his burning eloquence gradually persuaded his followers that these reverses were but to test them , and in the following year he strengthened his position by driving out the second of the Jewish tribes . The Beni Nazir were agriculturists, and when they yielded and quitted Medina, the Prophet was able to distribute rich lands and date-groves among his chief supporters .

Two years after the battle of Ohod a still larger army of the Kureish , 10,000 strong , marched on Medina. There could be no thought of meeting such an overwhelming force in the field ; so by the advice of Salman , a Persian captive, Medina was fortified. This unexpected artifice, held to be unworthy of Arabs, entirely baffled the the Kureish , who after making some unsuccessful assaults broke up camp and marched off. Upon their retirement Mohamed massacred the Beni Koreitza, the third Jewish

against him . As it was , his success against a force of the Kureish three times as strong as his own justified him before his followers in ascribing the victory to divine aid .

The year after the battle of Badr, Mohamed felt himself strong enough to attack the Beni Kainucas , one of the three tribes of Jews resident in Medina. The other two made no attempt to come to the aid of their co-religionists , and the unfortunate Beni Kainucas were forced by lack of supplies to submit. The Prophet at first intended to massacre all the men , but in the end they were permitted to leave Medina after being stripped of their property . As they were goldsmiths and armourers by occupation their departure did not furnish landed property to the Moslems .

In A.H. 3(625) a Kureish force 3000 strong, burning to avenge the defeat at Badr, attacked the Moslem army , which only mustered 1000 man , at Ohod , outside Medina . As at Badr , the Moslems had the advantage in the single combats , but in the general hand - to - hand contest which ensued, the superior numbers of

while escaped by travelling off the main route, and the Prophet, upon reaching Badr, learned that an army of 900 Kureish was encamped in the neighbourhood. His enemies, upon learning that the caravan was safe, were not anxious to fight with their fellow-tribesmen; but Mohamed, feeling that he must win or retreat in disgrace, decided to attack. The battle, as was customary, was preceded by single combats, in which the Moslems were invariably successful, and in the engagement which ensued they carried all before them, the Kureish fleeing, after sustaining a loss of forty-nine killed against fourteen on the other side. Among the slain were some of Mohamed's leading enemies, and those among the prisoners who were specially obnoxious to the Moslems were butchered in cold blood. The remainder were taken to Medina, where they were well treated until ransomed. Of the rich spoil taken the Prophet reserved one-fifth for himself, and divided the remainder equally. The victory of Badr was a turning point in Islam; for if the Prophet had returned to Medina a fugitive, his enemies would probably have prevailed

gratified the people of Arabia by preserving to Mecca its pre-eminence in the ceremonial of the new faith .

For, some six months after their arrival at Medina the Muhajarin , or "Refugees" were busily occupied in settling down, and in sending for their families , whom the Kureish allowed to depart , although they might well have kept them as hostages. Attacks were then made on the Mecca caravans trading with Syria, but at first without result. In the second year of the Hijra , however , a small caravan was captured on the road between Mecca and Tayif, and a member of the Kureish tribe was killed. Such was Mohaméd's first success.

He was soon to gain a greater victory , the results of which all Moslem historians have rightly regarded as marking a new era for the religion he taught. Hearing that a rich caravan belonging to Mecca was on its way back from Syria , the prophet proceeded to Badr with 300 men , hoping to intercept it . News , however reached Mecca, and the full force of the Kureish marched out to the rescue. The caravan mean-

first mosque, a square building of stone, brick, and palm logs. The Kibla, towards which the faithful prayed, was Jerusalem. The Azan, or Call to Prayer, was now instituted, running as follows: "Great is the Lord! Great is the Lord! I bear witness that there is no God but the Lord! I bear witness that Mohamed is the Prophet of God. Come unto prayer: Come unto Salvation. God is Great! God is Great! There is no God but the Lord." The traveller from the West to this day finds nothing more solemn or more striking than to be awakened in the early dawn by the beautiful cadence of this call to prayer.

In spite of the welcome given to the Prophet and the support of his kinsmen, he encountered not only local jealousies but the hostility of the three tribes of Jews towards the new religion. In token of his breach with these, he suddenly directed the faithful to follow his example and pray towards Mecca. This reversal of custom was upon the whole a politic stroke; for, although it laid Mohamed open to a charge of inconsistency, it must have

and that belief to one God was acknowledged.

An invitation to leave hostile Mecca for friendly Medina was given by a band of seventy leading citizens at a secret meeting held near Mecca, and shortly after this the Prophet's adherents began to migrate in small parties. Mohamed and the faithful Abu Bekr remained until the last. To put their enemies off the track they first hid in a cave to the south of Mecca for a few days, and then, in the fifty-third year of the Prophet's life, on June 20, A.D. 622, the famous journey was begun. From this date the Moslem era starts, the word Hijra, incorrectly written Hegira signifying "Emigration".

At Medina he was received with honour and rejoicing, and was pressed by various leading men to become their guest. Unwilling to identify himself with any one tribe, he courteously replied that where the camel sat down there would he dwell. The beast stopped and sat down in a large open courtyard in the eastern quarter of the city. Mohamed purchased the land, and erected upon it the

and exclaim , " Verily , this and that which Moses brought emanate from one Lamp ! "

The claims of Mohamed made but slow progress as the years passed . The enmity of the Kureish was so intense that for two or three years they placed the Hashimite section of the tribe under a ban and refused to have any dealings with them ; and the Prophet had the misfortune to lose by death not only the faithful Khadija but also Abu Talib , whose unswerving support of his nephew , although he himself remained an idolater , affords a fine testimony to his nobility .

Shortly after the death of Khadija , Mohamed attempted to convert the men of neighbouring Tayif , but the mission was a complete failure . He left the city , pursued by the rebble , and returned to Mecca hopeless as to the future . But brighter days were in store , for his teaching had made so deep an impression on pilgrims from Medina that the majority of its Arab inhabitants became converted to his creed , and the Jews , who formed a large percentage of the population , observed in amazement that the idols were thrown down

their own people, entered not into the Christian religion, the Moslem leader said, " O King! We were a barbarous folk , worshipping idols , eating carrion , committing shameful deeds , violating the ties of consanguinity , and evilly entreating our neighbours , the strong among us consuming the weak, and thus we continued until God sent unto us an Apostle from our midst, whose pedigree and integrity and faithfulness and purity of life we knew, to summon us to God , that we should declare His unity , and worship Him , and put away the stones and idols which we and our fathers used to worship in His stead ; and he bade us be truthful in speech , and faithful in the fulfilment of our trusts , and observing of the ties of consanguinity and the duties of neighbours, and to refrain from forbidden things and from blood ; and he forbade immoral acts and deceitful words , and consuming the property of orphans , and slandering virtuous women ; and he commanded us to worship God , and to associate naught else with Him , and to pray and give alms and fast." Well might the Negus weep upon hearing this exposition of faith ,

followers, all of them loyal to the core, threw in their lot with Mohamed .

The behaviour of his fellow-citizens was such as might have been expected . At first , having known Mohamed from boyhood , they treated his claims with contempt, and regarded him as a harmless visionary ; but gradually , owing to their connexion with the Kaaba, these feelings changed into open hostility , which showed itself in persecution. This drew all the more attention to the doctrines expounded by the Prophet , who was himself protected by Abu Talib . Others , however , who had no protectors were imprisoned or exposed to the glare of the sun or ill-treated in other ways.

So hot did the presecution become and so black was the outlook that Mohamed recommended his followers to seek a temporary asylum in Christian Abyssinia , and in A.D. 615 a party of eleven men fled to the port of Shuayba , near Jeddah , and thence reached Africa in safety .

In a historical interview with the Negus , in reply to a question by him as to why the refugees , although separated from

appeared in the sky , and , brought from his Master this memorable behest :

Recite in the name of the Lord who created,
Created Man from nought but congealed blood;
Recite ! for thy Lord is benficient .

It is He who hath taught (to write) with the pen;
Hath taught man that which he knoweth not.¹

In A.D. 613-614 , the forty-fourth year of his life, we find Mohamed proclaiming himself a divinely inspired Prophet , sent by God to the people of Arabia . His followers , though very few, were both honest and devoted. Among them were Khadija, his wife, Zayd, His adopted son and Ali , son of Abu Talib , his cousin . Of far greater weight was the adherence of Abdulla, Abu Bekr, a member of the Kureish, a man of substance, and of the highest personal character. Other converts included Sad, Othman and Abdur Rahman , who himself brought four more converts . Thus slowly during the three or four years which followed the assumption of the prophetic office some forty

1— This, the ninety - sixth sura or chapter , was the starting - point of Islam , and Mohamed himself used to refer to it as his first inspired utterance .

realized that he was no ordinary man .

Time passed , and when Mohamed was about thirty-five years of age the Kaaba was rebuilt . Each of the four divisions of the Kureish took charge of a wall , and when the structure had risen four or five feet above the ground , the Black Stone had to be built once again into the east corner . The question who should have the honour of placing the stone into position led to heated debate until an aged citizen suggested that the first man to arrive on the spot should be asked to decide . By chance Mohamed came up , being informed of the case , placed the stone on his cloak and called on each chief to raise a corner of it . Thus the stone was borne into the new temple , where the hands of Mohamed set it in position . It is related that , like other Prophets , he frequently went into the desert to meditate . Once he was seated or wandering amidst the peaks of Hira , buried no doubt in reveries , when suddenly an apparition rose before him . The heavenly visitant stood clear and close beside him in a vision . It was no other than Gabriel , the Messenger of God , who now

section instead , and remained with it until the conquest of Mecca by the Prophet .

Abu Talib, the uncle to whom the orphan had been entrusted, treated him with the utmost affection , a fact which seems to indicate that the boy possessed attractive qualities . When only twelve years old he was taken by his guardian on a caravan jourunny to Syria, which must have enlarged the horizon of his experience .

He must have been held in esteem at Mecca, since it is recorded that he was termed Al-Amin which means " honest . "

At the age of twenty-five necessity drove him to Syria in part charge of a caravan belonging to Khadija, a wealthy widow of the Kureish . At Bostra he bartered his goods successfully , and upon his return Khadija fell in love with the handsome youth, and married him after obtaining her father's consent by a ruse . The marriage was happy and Mohámed lived contentedly with Khadija , although his two sons both died . It appears that , while continuing to manage her own affairs as before, she admired her husband's qualities and

His constitution benefited by the open-air life, although apparently he was subject to epileptic fits. Moreover, the Beni Sad were held to speak the purest Arabic, and the Prophet in after years used to boast, "Verily, I am the most perfect Arab amongst you; my descent is from the Kureish, and my tongue is the tongue of the Beni Sad." Among a people who counted eloquence as the highest of gifts, this upbringing was of great advantage. It is to the credit of Mohamed that he never forgot his foster-mother, and always treated her family with generosity and kindness. In his sixth year the lad was taken back to Medina, and when he returned there forty-seven years afterwards he was able to identify the house and to recall the details of the life he had led in it.

Amina shortly afterwards decided to take the child to Mecca, but died on the road. The orphan was most kindly treated by his grandfather until his own death, which occurred when Mohamed was eight years old. With this event the Hashimite branch of the family suffered a loss of prestige and influence which accrued to the Omayyad

When the number was reached lots were cast and fell on Abdulla , the youngest . As the father was preparing to fulfil his dreadful oath , he was persuaded to cast lots between the boy and ten camels, which represented the blood fine for a man's life . Nine times the lot fell upon the boy , but at the tenth throw it fell at last on the camels . They were slaughtered to the number of one hundred and given to the inhabitants of Mecca .

Abdulla , who was thus saved from death, upon reaching the age of twenty-four , was married by his father to a relative , Amina by name . Directly after the marriage he started on a trading expedition to Syria . On his return he died at Medina, and on the 20th of August, A.D. 570 , his widow gave birth to a son , who was Mohamed the Prophet .

The prospects of the infant Mohamed were not bright . His father was dead and his entire property consisted of a slave girl , five camels , some goats and a house . In accordance with custom, the infant was entrusted to a nomad woman , Halima of the Beni Sad , and among the free sons of the desert Mohamed remained until he was six years old.

age married an heiress of Medina, and from this marriage a son, Shiba, was born. Hashim died in A.D. 510, and his prerogatives passed to his elder brother Al-Muttalib, who continued the family tradition of open-handed hospitality.

Shiba was allowed to live for some years at Medina, but at last his uncle brought him to Mecca, where he was at first mistaken for a slave and called Abdul Muttalib, or "The Slave of Muttalib," a sobriquet which stuck to him through life. A family quarrel concerning property was decided in his favour on the arrival of eighty of his maternal relatives from Medina, and when Al-Muttalib died he succeeded to his dignities. For some time his influence was slight, as he had only one son; but one day he was so fortunate as to rediscover the site of the sacred well of Zemzem, which had existed in ancient times. The possession of this well at once gave its owner immense power in thirsty Mecca, and with the birth of other sons his prestige became as great as that of his father. But he had made a rash vow that, if granted ten sons, he would sacrifice one of them to the Fates.

an oath with much circumstance . Ultimately it was decided that the custody of the keys and the right of raising the war banner should be retained by the elder branch , but that the younger should provide the pilgrims with water and food.

As the years went by, Hashim, a striking personality , acquired a great reputation for generous hospitality , and in consequence he was envied by his nephew Omayya , who in vain attempted to rival him. At length Omayya challenged his uncle to a trial before a judge, who was to pronounce upon the question of personal merit . Hashim was forced by tribal opinion to take up the challenge, but on the condition , demanded by him , that the loser should pay fifty black-eyed camels and leave Mecca for ten years . The decision was given in his favour , and Omayya quitted Mecca for Syria after handing over the fifty camels , which were slaughtered to make a feast . The incident is of importance , because from it dates the rivalry between the Omayyad and Hashimite factions , a rivalry destined to bear baleful fruit . About A.D. 500 Hashim in mature

LIFE OF MOHAMED

Towards the middle of the fifth century a certain Kussai, chief of the Kureish tribe, was the ruler of Mecca, and he gathered into the city his fellow-tribesmen. Apart from the civil rights which conferred on him leadership in war and jurisdiction in peace, Kussai held the keys of the Kaaba, which gave him the prerogative of providing water for the pilgrims. After his death and that of his eldest son a feud broke out among his descendants. The elder branch refused to share any of their privileges with the younger, and for a while it seemed likely that the dispute would be settled by the sword. The supporters of the elder branch dipped their hands into a bowl of blood and invoked the aid of the gods, and Hashim, the leader of the younger, also swore

decent God - worshippers who reached such degree of power that enabled them to rule a major part of the world of their time .

This is not , however , an easy task to completely transform the character of people who lived in a different way for generations . This is only possible by an extraordinary power which has only been given to prophets .

It was by means of this power that Mohamed inspite of the fact that he had a life of deprivation and solitude , managed to dominate over his community and perform his divine mission of saving the people from sin .

In order to know how Mohamed could attain so much victory in such a short time we quote his life story from the History of Persia written by P. Sykes :

By reading the biography of the Prophet of Islam, we find that he has had fine characters and good behaviour from his early childhood and a part of his divice lies in this fine behaviour . There were few people who met Mohamed and were not impressed by his manners and did not become his supporters .

given assylum to a man in distress even while they themselves have been in very difficult circumstances , or have gone without meal by giving their own food to anothr hungry man or have given their own garment to protect a naked person from cold . There acts are all intended for a reward in the next world and not for any material prize in this world . But law has only determind for misdeeds and has not provided anv reward for good deeds . Thus , those who de not believe in any religion are reluctant to render any humanitarian service to others .

The secret of the prodigiout achievements of the prophet of Islam lies in his ability to induce his followers to believe in two principles : the first one is to know God and to be certain that whatever they do will not be disregarded by Him , and secondly that there is another world to follow this one and that whatever they do here they will be rewarded there .

It was in this way that Mohamed succeeded in turning a group of uncivilized looters aud idol - worshippers into honest and

there are many who indulge in sins and offences whenever according to their calculations they feel certain that the law does not see them . They resort to any sort of trick to avoid the law and materialize their mischievous designs.

2. Religion convinces its believers that there is another world apart from this one and that if they are not rewarded for their deeds in this world they will be rewarded in the other . That is why he who believes in Resurrection Day does not as a rule commit any sins as he knows that he will receive his torment on that day even if he can scape from it today . But the punishment provided by law is to be given in this world and in a tangible form and so if you can by-pass the law you can perform your diabolic plans recklessly and without any anxiety .

3. Religion has provided excellent rewards for good deeds just as it has promised great penalty for misdeeds . Therefore a religious man while refrains from sins fearing his punishment on doomsday , he endeavours to do good things towards his fellow-man . There are many examples of believers who have

carrying it so that no one will feel its weight. Life among such people is accompanied by much pleasure and little sorrow , plenty of comfort and barely any pains .

Religion and Law

Both religion and law aim at the refinement of the people's character so that they may not be influenced by evil motives but may coexist with others in friendship and fraternity .

Religion and law have both been instituted in order to prevent corruption but they differ in several ways . If we examine these differences we realise the superiority of religion over law , in refining the public morality :

1. Religion convinces people that there is an omnipresent God constantly witnessing their deeds and that no good or evil is overlooked by Him . Thus , a believer who fears God will refrain from misdeeds everywhere , and at all times. The law , however, cannot witness our actions everywhere , and that is why most people observe and obey legal instructions and regulations out of caution only and

kindness and unkindness, warmth and coolness, tenderness and harshness, tolerance and wrath, amity and hostility , sweet-speaking and malediction , philanthropy and tyranny , contentment and avidity , have always existed and will continue to exist in the human temperament . For this reason human beings who have to live need something to enable them to enjoy the benefits of fine characters and to spare them from the harms of unpleasant dispositions , and that is precisely what they call " morality " .

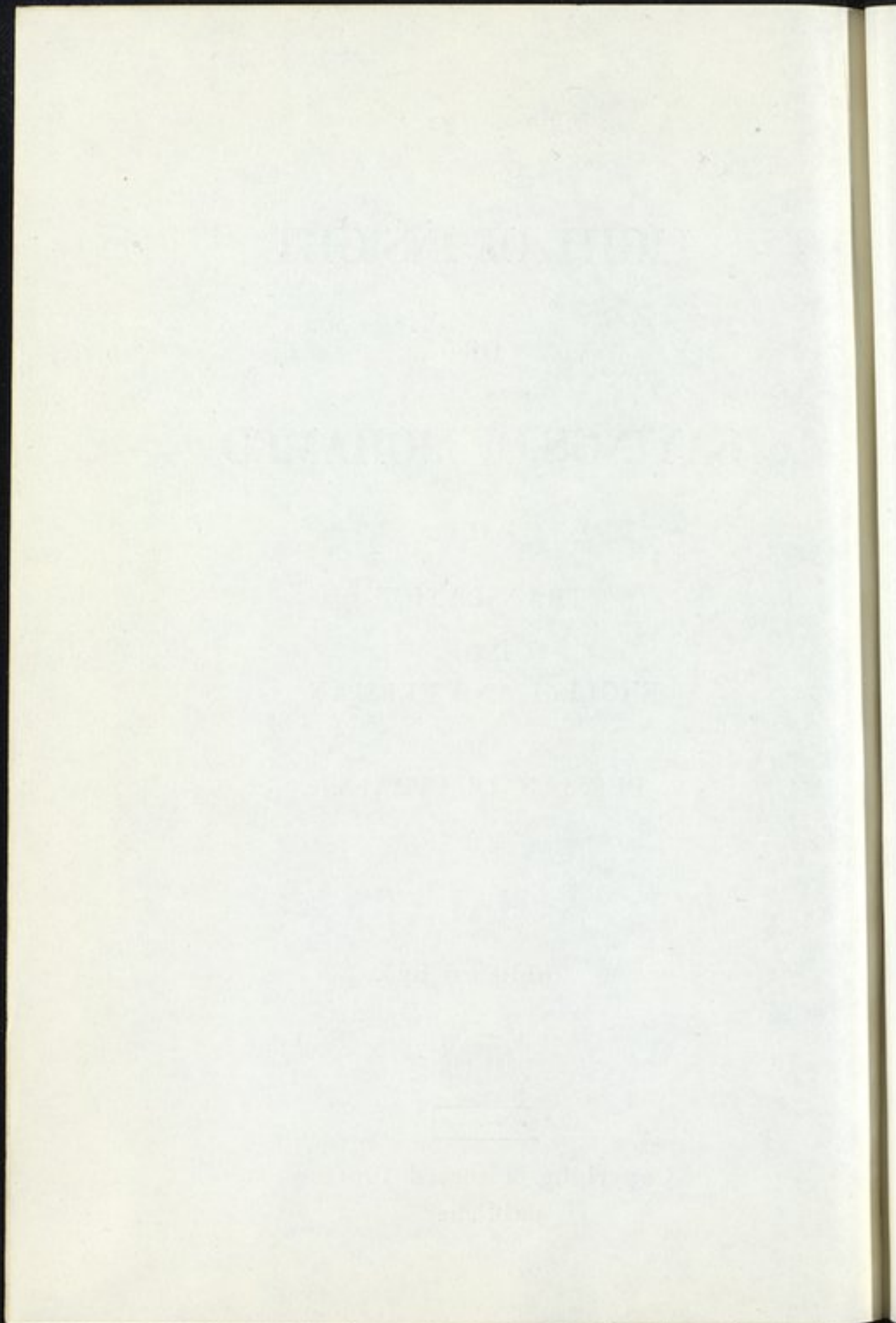
Without morality , a society will become an inferno. In a community where the majority are brutal and cruel , recklessly indulging in all sorts of crimes and even stealing and killing each other , every one will feel insecure and will lead a life of perpetual anxiety .

On the contrary , a community in which kindness and humanity prevails , is like a paradise where everybody can live in tranquillity and peace of mind . People who are sympathetic to each other , when they are faced with a heavy burden , they closely cooperate in

INTRODUCTION

Morality

As man strides forward with the passage of time , outward aspects of his life , too , keep changing according to the exigencies of his time ; the shape of his clothes and hat , the form of his dwelling , the mode of his nourishment and sanitation, his transportation vehicle , and means of communication are all undergoing a continuous change . But while these apparent features are changeable , man's inner substance is almost unchangeable. Human nature is the same as it has always been ; he has the same instincts today as the primitive man had thousands of years ago . Contradictory qualities like compassion and cruelty ,

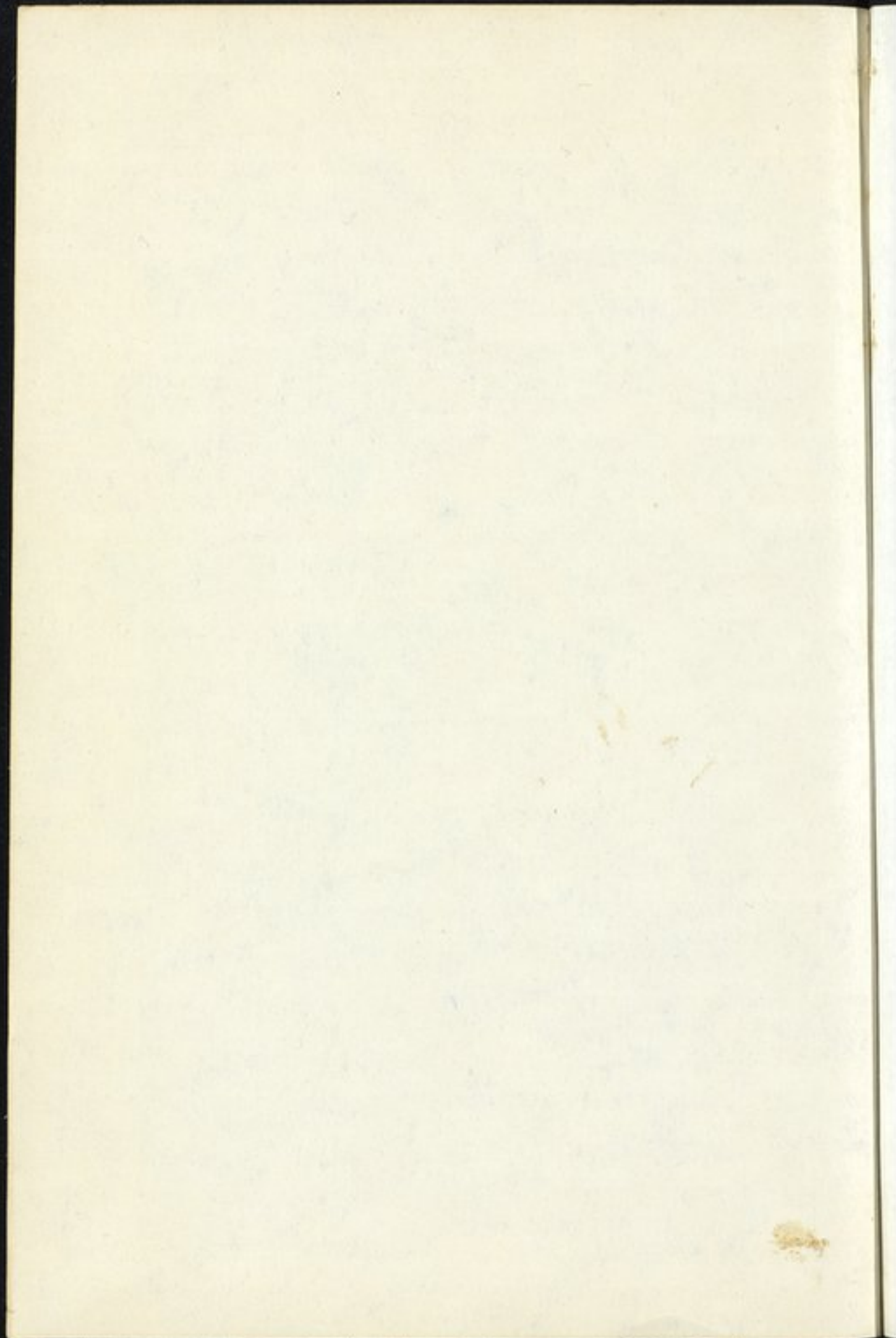


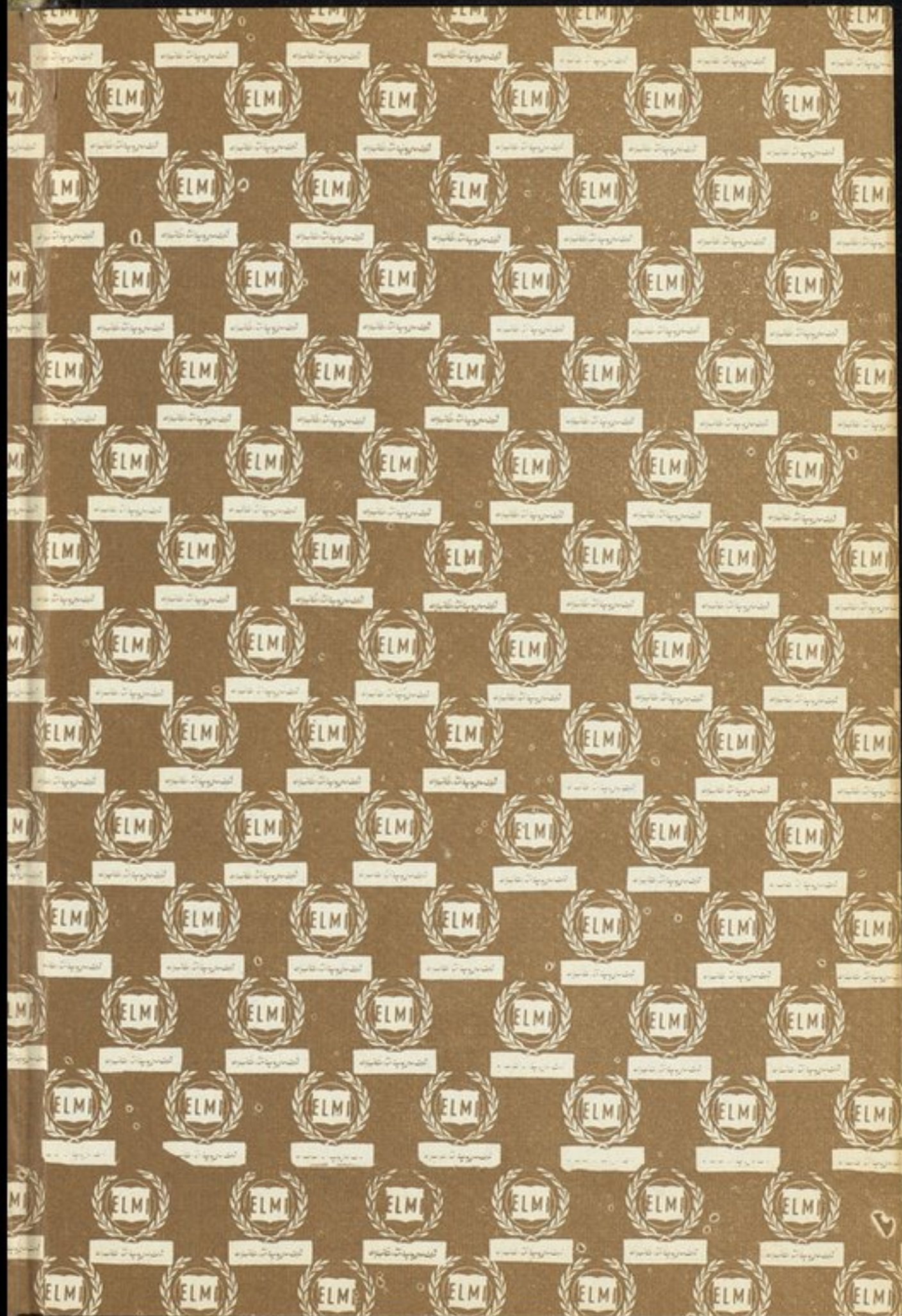
LIGHT OF INSIGHT
OR
SAYINGS OF MOHAMED
WITH
TRANSLATION
INTO
ENGLISH AND PERSIAN
AND
PERSIAN QUATRAINS
BY
A. HALAT

Published by



Copyright preserved for the
publisher







PRINCETON
UNIVERSITY
LIBRARY

Princeton University Library



32101 072537887

شرکت سهامی چاپ و انتشارات
کتب ایران

شماره ۵۸۴۷ در کتابخانه ملی به ثبت رسید



بهره ۳۰۰ ریال